تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

جامعه علوى در نهج البلاغه

تاليف: عبدالحسين خسروپناه

## پيش از گفتار

يكي از مسائلي كه حيرت و شگفتي آدميان را به ارمغان مي آورد، مطالعه ي شخصيت علي عليه‌السلام است كه جامع كمال انساني و در بردارنده ي شهامت، حق جويي، حق خواهي، حق گرايي و عدالت است و فصاحت كلام او با شجاعتش هم راهي مي كرد.

مولود كعبه كه ابراهيم وار هيچ گاه بر بتان سجده نكرد، موحد به دنيا آمد و موحدانه در محراب عبادت به ديدار حق شتافت و رستگار گشت.

امام عليه‌السلام برجسته ترين پيرو محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و قرآن را طراز عدالت قرار مي داد.

علي از روزگار خود بزرگ تر بود و همين سبب احساس تنهايي او بود؛ حتي جامه ي تاريخ و جامه ي معاصر بر اندام علي نمي گنجد.

تنهايي علي، زاييده ي كينه توزي و حسادت دشمنان و ناداني دوستان او بود. علي از گذشته و حال جفا ديده است و اما آيندگان نيز....

وجوه متفاوت و متضاد در علي عليه‌السلام مستشرقان را به وجد در آورده است. شير بيشه ي روز و عارف شب، ذلّت در برابر خدا و عزّت در برابر دشمن، گرسنگي مستمر، هم راه با فعاليت شبانه روزي، قاطعيت هم راه با مدارايي، نمونه اي از تضاد علوي است.

مرگ علي عليه‌السلام، او را بيش تر شناساند؛ آن گاه كه توفان سياه ذلّت و سياست مكر و نيرنگ آشكار شد و زبوني مردم را به ارمغان آورد و سلطنت را جانشين امامت ساخت.

علي، گرفتار تعصب، افراط و تفريط، حسادت، كينه و ستم روزگار خويش بود. خواص، بيش از عوام به آن حضرت آزار مي رساندند؛ هم چنان كه نزديكانش بيش تر از ديگران به او ستم روا داشتند.

پيامبر در روز غديرخم فرمود: «هر كس كه من مولاي او هستم پس علي هم مولاي اوست». و نيز فرمود: «پسر ابي طالب، ولايت امت ام حق توست؛ اگر به درستي و عافيت، تو را ولي خود كردند و با رضايت درباره ي تو به وحدت نظر رسيدند، امرشان را به عهده گير و بپذير؛ اما اگر درباره ي تو به اختلاف افتادند، آنان را به خواست خود واگذار؛ زيرا خدا راه گشايشي به روي تو باز خواهد كرد».

هيچ شخصي در گذشته و حال، هم چون علي براي اسلام و پيامبر فداكاري نكرد، به گونه اي كه آيه ي (وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤوفٌ بِالعِباد).

نور وحي و رسالت را به چشم خود ديد و بوي نبوت را استشمام مي كرد. هنگام نزول وحي، ناله ي شيطان را مي شنيد(1). آن گاه كه هر كس سر در لاك خود فرو برده بود و در كارها سستي مي ورزيد، و زبان بسته بود، براي ياري دين، قيام كرد و بر همگان سبقت گرفت.(2)

با سوز جان به پيامبر خطاب كرد: «هر شب خواب به چشمم نرود تا آن گاه كه خداوند براي من سرايي را كه در آن جاي گرفته اي، اختيار كند. به زودي دخترت، تو را خبر دهد كه چگونه امت ات گرد آمدند و بر او ستم كردند. همه ي سرگذشت را از او بپرس و خبر حال ما را از او بخواه. اين ها در زماني بود كه از مرگ تو ديري نگذشته بود و تو از يادها نرفته بودي».(3)

امام در مقام فرمان روايي و زمام داري امور، سياست هاي حقوقي، مالي، اداري، اقتصادي، سياسي خود را شفاف بيان كرد و دولت خود را دولت پاسخ گو معرفي نمود.

زندگي علي عليه‌السلام سرشار از تعاون و هم كاري و هم ياري بود. توجه به مستمندان و پرداخت زكات و صدقات، سيره ي مستمر او بود.

علي رغم غصب خلافت، هميشه خلفا را در قضاوت ها ياري مي كرد و صراط مستقيم را به آن ها نشان مي داد.

از حيث نسبت و علم و فضيلت و كمال نفساني، جامع بود.

عرفان و اختلاف علوي، از نوع رهبانيت و گوشه نشيني نبود. جلوت و خلوت علي عليه‌السلام هم راه هم بوده و در حالي دنيا پرستي را طرد مي كرد كه در دنيا زيست مي نمود. علي عليه‌السلام محبّت روحاني نسبت به خدا را اساس عرفان قرار داد.

كلام علي جاودانه است. خاموشي در آن راه ندارد و هم چون خورشيد مي درخشيد.

ياران علي هم چون حجر بن عدي، عدي بن حاتم طايي، هاني بن عروه ي مرادي، عامر بن وائله ي كناني، صعصعه بن صوحان، كميل بن زياد و... از امتيازات علوي برخوردارند.

سيره ي عملي و مكارم اخلاق حضرت علي عليه‌السلام نيز به تمام ابعاد آدمي نظر داشت.

اصلاحات علوي جامع بود. اصلاحات روحي، فردي و جسمي، اجتماعي را در بر گرفت.

«جامعه ي علوي در نهج البلاغه، قطره اي از اقيانوس معرفت علوي است كه خوانندگان را در عرصه هاي كلام علوي، قلمرو دين در سنت علوي، رفتار علوي و سياست علوي و پرسمان انديشه ي علوي آشنا مي كند كه اميدوارم براي رفتار و جامعه ي انساني پر فايده باشد. شايان ذكر است كه مطالب و محتواي اين كتاب، بسيار كوتاه و موجز نگاشته شده است و راه روان علي عليه‌السلام و شيفتگان مكتب علوي براي درك معارف آن عزيز، بايد با دقت، سطور اين اثر را بخوانند و از تندخواني آن پرهيز نمايند.

در پايان، لازم است سپاس گزار ياري گران قلم و انديشه ام باشم: همسر گران قدرم كه وجود اين اثر مرهون تلاش، بازخواني و اصلاحات اوست كه در تمام مراحل زندگي سپاس گزار اويم؛ ويراستار محترم آقاي رضا مصطفي لو، و آقايان ناصري و يوسفي حروف نگاران اين مجموعه.

عبدالحسين خسروپناه

15 شعبان1422

 10 آبان ماه1380 سال روز ميلاد قائم موعود.

## درآمد گلشن ها

ويژگي هاي برجسته ي علي عليه‌السلام علي عليه‌السلام فرزند ابوطالب و نوه ي عبدالمطلب است. هاشم جد او به شمار مي رود. سيزده سال قبل از بعثت، در عرصه ي عالم خاكي ظهور كرد. كنيه ي او ابوالحسن و حيدر لقب اوست. علي عليه‌السلام از دوران كودكي پرورش يافته ي پيامبر بود و معرفت و حكمت و اخلاق را از او آموخت. براي شناخت بيش تر امام علي عليه‌السلام به بيان برخي ويژگي هاي برجسته ي آن حضرت مي پردازيم:

1. ايمان اميرالمؤمنين اولين كسي است كه رسول خدا را تصديق كرد و به او ايمان آورد و به نماز او اقتدا كرد. (4) حضرت جاي گاه خود و ياران پيامبر را چنين توصيف مي كند: «ما پيوسته و پي گير در كنار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با پدران و فرزندان و برادران و عموهاي مان مي جنگيديم. و اين امر جز افزودن بر ايمان مان و پذيرش و فرمان برداري بيش تر حق، پي آمدي نداشت.» (5)

2. موقعيت سنجي با اين كه، امت پيامبر، پس از وفات آن حضرت، در امر خلافت، گرفتار اختلاف شدند و امانتي كه پيامبر به دست علي عليه‌السلام سپرد، توسط افراد كينه توز غصب شد، ولي علي عليه‌السلام با موقعيت شناسي، صبر را بر تقابل ترجيح داد. و با سكوت، در مقابل فتنه و آشوب ايستاد تا اين كه، دين رسول الله بماند.

 حضرت در نامه اي به مردم مصر، جريان سقيفه را توضيح مي دهد: «مردم را ديدم پيرامون ديگري گرد آمده اند و با او بيعت مي كنند. دست از هركاري برداشتم و بيعت نكردم تا آن گاه كه ديدم بازگشتگان از اسلام بازگرديده، به نابودي دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرا مي خوانند؛ لذا ترسيدم كه اگر به ياري اسلام و مسلمانان برنخيزم، در ساختمان آن شكستگي و رخنه اي ببينم، يا آن را سراسر ويران بيابم كه مصيبت چنين پيش آمدي بر من، بسي گران تر است تا از دست رفتن سرپرستي شما كه بي گمان بهره ي روزهايي اندك است.» (6)

3. آگاه ساختن مردم و آشنا كردن آن ها به حقوق اجتماعي «آن گونه سخناني كه با گردن كشان خودكامه مي گويند، با من نگوييد و چنان كه در نزد خودخواهان تندخو محافظه كاري مي كنند، با من محافظه كاري نكنيد. و با ظاهر سازي معاشرت نداشته باشيد و درباره ي من گمان نبريد كه اگر سخن حقي به من گفته شد، آن را سنگين احساس كنم، و نه اين كه بپنداريد كه من خواستار بزرگ داشت خود از سوي شما هستم»(7)

4. خلوت گري عشق علي عليه‌السلام اميرالمؤمنين عليه‌السلام با همه ي عظمت و بزرگي، به درگاه خدا رو مي آورد و با او خلوت و زمزمه مي كرد. و چنين با خدا مي گفت: «خدايا، گناهي را از من بيامرز كه تو از من بدان داناتري. پس اگر بازگشتم، تو هم با آمرزش بر من بازگرد. خدايا، گناهي را از من بيامرز كه از درونم وعده كردم و بدان وفا كردني در نزد من برايش نيافته اي. خدايا، گناهي را از من بيامرز كه به زبانم خواسته ام به سوي تو تقرّب بجويم، سپس قلبم با آن مخالفت كرده است. خدايا به گوشه ي چشم اشاره كردن ها و سخنان بيهوده گفتن ها و خواسته هاي نارواي دل و لغزش هاي زبان را از من بيامرز.»(8)

5. هدايت ساختن مخالفان خوارج و اهل نهروان از معاندان و مخالفان جدي حضرت علي عليه‌السلام بودند كه با روش هاي گوناگون با آن حضرت مخالفت مي نمودند؛ ولي امام علي عليه‌السلام در تعليم و هدايت و آگاه سازي آن ها كوتاهي نكرد و در نامه ها و خطبه هايش، آن ها را به انحرافاتشان گوشزد نمود.(9)

6. تدريس و آموزش اخلاق اسلامي علي عليه‌السلام مانند ساير زما م داران نبود كه تنها به حكومت داري خويش بينديشد و از هدايت گري كه مهم ترين وظيفه ي امامان است، غفلت نمايد. به همين دليل، نهج البلاغه، سرشار از ره نمودهاي اخلاق نظري و عملي است. بيانات اخلاقي امام به جهان بيني و فرجام شناسي آن حضرت وابستگي معناداري دارد.

غيبت نمودن مردم، مراء، لجاجت، خصومت، خشم، حسد، خودپسندي، حرص، كبر، آزمندي، دنياپرستي، تنگ چشمي نمونه هايي از اخلاق ناپسند است كه امام بدان پرداخته است.(10) خوش خويي، در اختيار بودن زبان، اقدام كردن به كارهاي پسنديده، صبر و پايداري، راستي در گفتار، فروتني، دانش و بردباري نمونه هايي از درس هاي اخلاق پسنديده ي امام علي عليه‌السلام است.(11) (12)

7. تبيين فلسفي و عقلي حقايق امام علي عليه‌السلام در بيان حقايق الهي تنها به ذكر چند توصيه ي اخلاقي اكتفا نمي كرد؛ بلكه با روش عقلي و استدلالي به توصيف آن ها مي پرداخت.(13) براي نمونه، در جهت اثبات وحدت ذاتي و تجزيه ناپذيري حق تعالي مي فرمايد: «هر آن كه خدا را توصيف كند و صفاتش را زايد بر ذات بداند او را دو چيز انگاشته، و هركس او را دو چيز مي ا نگارد براي او جزء قائل شده و قائل به جزء، خدا را درست نشناخته است. و كسي كه خدا را درست نشناسد به سوي او اشاره مي كند، و كسي كه به او اشاره كند او را در مكاني محدود دانسته است، و هر كه او را محدود بداند او را شمرده و خدا منزه از اين نسبت ها است.(14)»

خوانندگان گرامي توجه دارند كه اسلوبي كه امام علي عليه‌السلام در مسائل توحيدي بيان مي كند، كاملاً عقلي و استدلالي است. شكي نيست كه اين بيانات از آن علي عليه‌السلام است و با سند معتبر تاريخي و نيز يك نواختي سياق اين مطلب مستدل مي گردد.

امام در خطبه ي ديگري مي فرمايد:« خداوند با برتري و چيرگي و قدرت خود بر اشيا و پديده ها، جدا از آن هاست و موجودات و پديده ها نيز به اين كه تحت قبضه ي قدرت اويند و بازگشتشان به سوي او است جدا از او هستند، هر كس خدا را توصيف كند محدودش دانسته، و هركه او را محدود بداند تحت شمارش در آورده و آن موجب بطلان ازليّت الهي است».(15) و نيز مي فرمايد: «خداوند واحد و يگانه است اما نه واحدي عددي؛ هميشگي است ليكن نه در محدوده ي زمان، و پايدار است ولي نه به پشتوا نه اي».(16)

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در مقام اثبات وجود خداوند سبحان و صفات الهي مي فرمايد: «آيات و نشانه هاي قدرت خدا، برهان قاطعي بر اثبات هستي او است، بلكه خود وجود او كه در همه چيز تجلّي دارد و گواه هستي خويش مي باشد. و شناخت او همان توحيد و يگانه دانستن او است، و توحيد واقعي، جدا دانستن او از مخلوقات است به اين معني كه صفاتش را مغاير صفات آن ها بدانيم، نه اين كه كناره گيري و جدايي جسماني مقصود باشد. او پروردگار و آفريدگار مطلق است و خود، آفريده و پرورده شده نيست. هرچه در ذهن تصور شود او بر خلاف آن است؛ چون آن چه به تمام ذات و حقيقت شناخته گردد، خدا نيست. او است كه دليل وجود خويش است و وسايل شناسايي را هم خود او فراهم آورده است.»(17)

امام عليه‌السلام درباره ي شناخت خداوند، تصريح مي كند كه «حق تعالي با حواس درك نمي گردد و به مردم، قياس و تشبيه نمي شود. كيفيت او شناخته نمي شود. خِرَدها توان اندازه گيري او را ندارند و افكار و تخيلات از حريم كبريايي او دورند.(18) «چشم ها و حواس او را نمي بيند، ولي دل ها در پرتو ايمان واقعي و اخلاص، هستي او را درك مي كنند، خداوند با اوصاف لطافت، غلظت و حجم توصيف نمي شود. خواست او بدون انديشه و قصد صورت مي گيرد. ظاهر است اما مستقيماً ديده نمي شود، ولي وجودش متجلي است»(19).

## گلشن اول: کلام علوي

### 1- سيري در نهج البلاغه

كلمات و سخنان امام علي عليه‌السلام از صدر اسلام مورد توجه شيفتگان معرفت قرار گرفته است. بر اين اساس، نسبت به جمع آوري فرمايشات آن حضرت اهتمام فراوان ورزيده شد. كساني كه درگردآوري بيانات امام تلاش نمودند به ترتيب تاريخي عبارتند از:

1. حارث بن عبدالله همداني (متوفاي 65 ق). (20)

2. ابوسليمان، زيد بن وهب جهني كوفي (متوفاي 96 ق).

3. اصبغ بن نباته.(21)

4 . ابواسحاق، نزاري ابراهيم بن حكم (از علماي قرن دوم).(22)

5. ابومنذر، هشام بن محمد سائب كلبي كوفي (متوفاي 204 ق).(23)

6. مسعده بن صدقه (از علماي قرن دوم).(24)

7. ابوعبدالله محمد بن عمربن واقدي بغدادي (متوفاي 207).

8. لوط بن يحيي بن سعيد بن مخنف ازدي غامدي كوفي معروف به ابومخنف (متوفاي 157 ق).

9. ابوالحسن، علي بن محمد بن عبدالله بن ابي سيف بغدادي (متوفاي 225 ق).

10. صالح بن ابي حمّاد (متوفاي قرن سوم).

11. ابراهيم بن سليمان بن عبدالله خراز كوفي نهمي (متوفاي قرن سوم).

12. اسماعيل بن مهران از اصحاب امام رضا عليه‌السلام (متوفاي قرن سوم).

13. ابوالحسن، علي بن عبدالله بن بخيع سعدي مشهور به ابن المديني (متوفاي 234 ق).

14. عبدالعظيم بن عبدالله علوي حسني (متوفاي قرن سوم).

15. ابوعثمان، عمرو بن بحر البصري (متوفاي 255 ق).

16. ابواسحاق، ابراهيم بن محمدبن سعيدبن هلال ثقفي كوفي (متوفاي283 ق).

17. ابوبكر، محمد بن حسين بن دريد ازدي بصري (متوفاي 321 ق).

18. عبدالعزيز بن يحيي بن احمد بن عيسي ازدي بصري (متوفاي 332 ق).

19. ابوحنيفه، نعمان بن محمد بن منصور بن حيّون مغربي تميمي مصري (متوفاي 363 ق).

20. ابوالحسن، محمد بن حسين بن موسي بن محمد بن موسي بن ابراهيم بن امام موسي بن جعفر عليه‌السلام مشهور به سيد رضي و شريف رضي سامان دهنده ي نهج البلاغه (25) كه در سال 359 هجري در بغداد چشم به جهان گشود و در سال 406 از اين عالم فاني رخت بربست.

نهج البلاغه به جهت اهميت محتوايي و زباني مورد استقبال فراوان عالمان شيعه و سني قرار گرفت و بدان شرح ها، حاشيه ها و تعليق ها زده شد.

محققان از بيست و شش تا دويست و ده شرح نهج البلاغه را نام برده اند.(26) سيد رضي و برادرش سيد مرتضي، پاره اي از جمله ها يا خطبه هاي حضرت را تبيين و شرح نموده اند، ولي اولين شارح تمام نهج البلاغه، علي بن ناصر از علماي قرن هفتم هجري است.

برخي از محققان، ضياءالدين تاج الاسلام علم الهدي كاشاني رواندي از علما و مفسران قرن ششم هجري را به عنوان اولين مفسر و محقق نهج البلاغه دانسته اند.(27) و عده اي قطب الدين راوندي را اولين مفسر نهج البلاغه معرفي مي كنند و ابن ابي الحديد نيز به منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه، نوشته ي قطب الدين راوندي متوفاي 573 استناد مي كند.

حدائق الحقائق، قطب الدين كيدري نيز شرحي ادبي، لغوي بر نهج البلاغه است. كيدري از عالمان خراسان در قرن ششم هجري است. شرح ابن ابي الحديد نيز گسترده ترين و استوارترين شرح هاي نهج البلاغه است كه توسط يك عالم سني معتزلي نگاشته شده است. از امتيازات اين شرح، بهره گيري از تاريخ در بيان جريان هاي سياسي و اجتماعي صدر اسلام و خلافت علوي است.

شرح نهج البلاغه، نگاشته ي كمال الدين ميثم بن علي بن ميثم البحراني از فضلا و فقهاي بزرگ قرن هفتم هجري و منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه، اثر ميرزا حبيب الله هاشمي خويي و بهج الصباغه في شرح نهج البلاغه، علامه محمد تقي شوشتري از علماي معاصر و ترجمه و تفسير نهج البلاغه، علامه محمد تقي جعفري و پرتوي از نهج البلاغه، آيت الله سيد محمود طالقاني و دكتر سيد محمد مهدي جعفري و پيام امام، آيت الله ناصر مكارم شيرازي نيز نمونه هايي از اين تفاسير نهج البلاغه مي باشند.

ترجمه هاي فراواني بر نهج البلاغه به زبان فارسي نگاشته شده كه مي توان ترجمه و شرح نهج البلاغه ي فيض الاسلام؛ ترجمه اسدالله مبشري؛ ترجمه ي محمد جعفر امامي و محمدرضا آشتياني؛ ترجمه ي سيد جعفر شهيدي؛ ترجمه ي عبدالمجيد معادي خواه؛ ترجمه ي محمدجواد شريعت؛ ترجمه ي محمد تقي جعفري؛ ترجمه ي حسين استادولي؛ ترجمه ي سيد جمال الدين دين پرور؛ ترجمه ي محمودرضا افتخارزاده؛ ترجمه ي محمد دشتي؛ ترجمه ي مصطفي زماني؛ ترجمه ي حسين عمادزاده اصفهاني و ده ها ترجمه ي ديگر اشاره كرد. نهج البلاغه به زبان هاي مختلف انگليسي، اردو، اسپانيايي، آلماني، ايتاليايي، فرانسوي، استانبولي و غيره نيز ترجمه شده است. نهج البلاغه از نظر طبقه بندي، به سه بخش خطبه ها و كلمات، نامه ها و حكمت ها تقسيم مي شود.

بخش اول مشتمل بر يكصد و بيست و پنج خطبه، صد و يازده كلمه و چهار قول و بخش دوم شامل شصت و سه نامه، دوازده وصيت و سفارش و بخش نامه، دو فرمان، يك دعا و يك پيمان نامه و بخش سوم داراي چهارصدوهشتاد جمله ي كوتاه حكمت آميز است.

نهج البلاغه از نظر محتوايي به مسائل گوناگون اعتقادي، اقتصادي، سياسي، اخلاقي پرداخته است و در قالب خطبه ها، نامه ها و حكمت ها به پرسش ها و مسائل عرصه هاي مذكور پاسخ داده است.

نهج البلاغه در مسائل اعتقادي به آفرينش جهان و انسان و جانوران، هدفدار بودن خلقت انسان، (28) معرفت حق تعالي(29) وحدت حق تعالي(30)، هدف فرستادن پيامبران(31)، هدف بعثت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (32)، استمرار رسالت با قرآن و عترت(33) و فرجام و رستاخيز،(34) پرداخته است.

امام علي عليه‌السلام در نهج البلاغه، به مسائل اقتصادي نيز پرداخته است و مسئوليّت انسان را نسبت به سرزمين ها و چهارپايان (35) و ارج نهادن به كار و تلاش انسان و بهره مندي از حاصل دست رنج خويش (36) و ضرورت آباداني سرزمين ها (37) و ذخيره سازي ثروت (38) و توصيه هايي مربوط به بيت المال و عدالت اجتماعي و فقر زدايي و ره نمودهاي اخلاقي به ثروت مندان و برنامه هاي اقتصادي و وظايف فردي نيازمندان و وظايف دولت و جامعه را بيان كرده است.(39)

بخش ديگري از فرمايشات امام علي عليه‌السلام به مسائل سياسي و حكومتي اختصاص دارد. امام عليه‌السلام در اين ساحت، به وظايف كارگزاران و استانداران، نويسندگان، ارتش و نيروها و سران نظامي، روش هاي دريافت ماليات و اصول كشورداري پرداخته است.(40)

ساحت ديگر نهج البلاغه، مسائل اخلاقي و تربيتي است. كه امام عليه‌السلام بر مبناي جهان بيني توحيدي، آن را استوار ساخته است. اخلاق فردي در نهج البلاغه، دانش اندوزي توأم با عمل، بي اعتنايي به زخارف دنيوي، آزادگي و ظلم ستيزي، نظم و حساب رسي در امور را تبيين نموده است و اخلاق اجتماعي نيز به خوش خلقي و انسان دوستي، انصاف ورزي با مردم و مانند اين ها اشاره كرده است.(41)

مسائل عبادي و معنوي مانند سيماي عابدان شب زنده دار، انگيزه هاي گوناگون در عبادت، حالات و مقامات عابدان و تأثير عبادت در زوال گناه نيز در نهج البلاغه مورد توجه جدي قرار گرفته است(42). روي كرد علي عليه‌السلام در سراسر سخنانش بر مبناي عدالت است؛ همان گونه كه فرمود: «عدالت، زندگي است.» (43)

علي عليه‌السلام از آن بسيار افرادي نبود كه در سخن، از حق دم مي زنند، ولي در عمل از آن سرمي پيچند؛ (44) زيرا حق، در مقام سخن گسترده ترين پهنا را داراست ولي در مقام اجرا و عمل بدان، در تنگنايي بي مانند است؛(45) يعني در مقام سخن، به آساني مي توان حق و عدل را ستود و از آن دم زد، ولي عمل كردن بدان، بسيار دشوار و مشكل است.

«اما علي عليه‌السلام در برابر ستم كاران چونان تندري مي غرّد و براي مظلومان پناهي استوار و اميدبخش است. علي عليه‌السلام حريم مقدّس عدالت است و با انسانيتي والا و شمشير و قلم، حريم آن را پاس مي دارد. سرزمين هايي را كه ستم بر آن ها غلبه يافته و مكان هايي كه كابوس فقر بر آن ها چيره شده است، چه كسي مي تواند نجات دهد جز نهج البلاغه كه برنامه ي حاكميتي عادل است كه بنياد ستم را در هر مكان و زمان، از ريشه برمي آورد.»(46)

علي عليه‌السلام به پاسدارانش توصيه مي كرد: «بر توباد كه عدالت را درباره ي دوست و دشمن اجرا كني.»(47)

علي عليه‌السلام اين روي كرد را از قرآن آموخت كه: «مبادا دشمني با گروهي سبب شود، عدالت را ترك كنيد.»(48)

«هماره مي بايد عدالت را به پا داريد، گرچه به زيان خودتان يا پدر و مادرتان و يا نزديكانتان باشد»؛(49) «چون سخن مي گوييد، عدالت را به پا داريد، هرچند درباره ي نزديكانتان باشد.»(50)

جلوه هاي عدالت علوي عبارت است از برابري در بهره برداري از بيت المال و امتيازهاي عمومي، مراقبت و بازرسي مداوم از اجراي عدالت توسط كارگزارانش، تساوي همگان در برابر قانون.(51)

### 2- سلوكي در نهج البلاغه

نهج البلاغه اثري است كه بايد با آن زيست و تنفس كرد. روح را با آن هم دم ساخت و با آن نبض و قلب را به تپش در آورد، تا معاني آن در عمق جان بنشيند و بتوان دنياهاي آن را وارد شد و سرزمين هايش را فتح كرد.

هرچند رسيدن به قله ي رفيع معرفت علي عليه‌السلام حتي در حوزه ي نهج البلاغه بر كسي ميسّر نيست و ضعف ما حكم مي كند كه نمي توان تمام دنياهاي زهد و تقوا و عبادت و عرفان و حكمت و فلسفه و پند و موعظه و ملاحم و مغيبات و سياست و مسؤوليت هاي اجتماعي، حماسه، شجاعت و ديگر زواياي نهج البلاغه را وارد شد و اين اقيانوس بي پايان را شناخت. نگارنده نيز در فصول اين كتاب مدعي شناساندن تمام ابعاد و محتواي نهج البلاغه نيست بلكه تنها در صدد است تا از خوانندگان، بيگانگي نسبت به كلام علي عليه‌السلام را بزدايد. و مخاطبان را از اين معارف عظيم و ارزش مند، ذره اي بهره مند سازد.

نهج البلاغه، پرتوي درخشان از هدايت قرآن است كه به ابعاد گوناگون سعادت آدمي پرداخته است و مباحث و موضوعات ذيل را تبيين كرده است.

خداشناسي: شامل توحيد ذاتي، صفاتي، افعالي و عبادي و بيان صفات ذاتي و فعلي الهي از جمله علم و قدرت و حيات و عدالت و خالقيت و غيره.

راهنما شناسي: شامل ضرورت بعثت پيامبران، فلسفه ي بعثت، هدف بعثت، روش تبليغ و هدايت گري پيامبران، مسئله ي امامت و ولايت، معرفي ابعاد گوناگون قرآن و سنت.

كائنات و مسئله ي آفرينش: مانند هدف داري در خلقت، حركت مخلوقات، آفرينش جهان و طبيعت و انسان و ويژگي هاي آن ها.

رهبري و مسائل اجتماعي: مانند وظايف و شرايط رهبري، حقوق متقابل دولت و مردم، امور اقتصادي، سياست بين المللي، تعليم و تربيت و روابط اجتماعي، جنگ و صلح و ساير حقوق بين المللي.

موعظه و حكمت: شامل زهد، تقوي، ايثار، دنيا، رذايل اخلاقي و فضايل اخلاقي.

تاريخ: حوادث تاريخي، مردم شناسي، فتنه ها و بلاهاي جوامع گذشته جهت شناساندن حقايق اين جهان.

احكام و عبادات: بيان بايد و نبايدهاي شرعي و فلسفه و آثار عملي آن ها.

فرجام شناسي: شامل مرگ، برزخ، حشر، حساب، بهشت، دوزخ و زندگي اخروي.

دعا و مناجات: شامل تضرع، استغفار و غيره.

به طور كلي محتواي نهج البلاغه، مشتمل بر تفسير قرآن و احاديث نبوي و بيان معارف اسلامي است، در يكصدوبيست ودو مورد به آيات قرآن و در سي وهشت مورد به احاديث نبوي استناد شده و در يازده مورد آيات، تفسير و در نودوشش مورد كتاب خدا وصف شده است.

نهج البلاغه كه در سال 400 هجري، حدود هزار سال پيش، توسط سيد رضي گردآوري شده، در سه بخش عمده ترتيب يافته است:

بخش نخست: خطبه ها و كلمات اميرالمؤمنين كه شامل يكصدوبيست وپنج خطبه و يكصدويازده كلمه و چهار قول كه دوازده قطعه از خطبه ها يا كلمات دعا هستند.

اين خطبه ها و كلمات از نظر حجم كمي متفاوتند از يك سطر تا هفده صفحه را شامل مي شوند.

بخش دوم: نامه ها كه شامل شصت وسه نامه، دوازده وصيت و سفارش و بخش نامه، دو فرمان، يك دعا و يك پيمان نامه است كه بلندترين آن ها فرمان شريف حضرت به مالك اشتر و كوتاه ترين آن ها نامه ي هفتادونه با دو سطر است.

بخش سوم: حكمت ها كه شامل چهارصدوهشتاد جمله ي كوتاه حكمت آميز است.

گفتني است نهج البلاغه، گزيده اي از فرمايشات گهربار علي عليه‌السلام است كه سيد رضي با توجه به تخصص خود يعني ادبيات و شعر و سخن وري، اين مجموعه را گرد آورده است، سخناني كه از حيث زيبايي و تأثير و نفوذ از ويژگي خاصي برخوردار است؛ نثر است، ولي از مزاياي نظم برخوردار است و بر عمق احساسات انساني تأثير مي گذارد. علي عليه‌السلام در اين باره مي فرمايد:

«همانا زبان، پاره اي از انسان است و در اختيار ذهن او. اگر ذهن نجوشد و واپس رود، از زبان كاري ساخته نيست؛ اما آن گاه كه ذهن باز شود، مهلت به زبان نمي دهد. همانا فرماندهان سپاه سخنيم، ريشه ي درخت سخن در ميان ما دويده و جا گرفته و شاخه هايش بر سرما آويخته است».(52) (53)

شاهكار نهج البلاغه و سخنان علي عليه‌السلام اين است كه تنها در يك ميدان اسب نتاخته است. در ميدان هاي گوناگون، جولان نموده است و سرّ اين جامعيّت، به جامعيّت سخن گوست؛ زيرا سخن نماينده ي روح و دنياي گوينده است. روح علي محدود به دنياي خاصي نيست؛ به اصطلاح عرفا، انسان كاملي است كه تمام مراتب هستي را در بر دارد. اين ويژگي روحاني، در كلام علي عليه‌السلام نيز تجلّي نموده است. و مباحث و مسائلي چون الهيات و ماوراء الطبيعه، سلوك و عبادت، حكومت و عدالت، اهل بيت و خلافت، موعظه و حكمت، دنيا و دنيا پرستي، حماسه و شجاعت، ملاحم و مغيبات، دعا و مناجات، شكايت، اصول اجتماعي، اسلام و قرآن، اخلاق و تهذيب نفس، شخصيت ها و را در بر گرفته است. و اينك به اختصار، به اين مسائل از منظر علي عليه‌السلام خواهيم پرداخت.

### 3- الهيات و ماوراء الطبيعه

نهج البلاغه به صورت اعجاب انگيزي به بحث هاي توحيدي با شيوه هاي مختلف پرداخته است. برخي از بخش هاي آن از طريق مطالعه در مخلوقات و آثار صنع و بيان نظام كلي آسمان و زمين يا مطالعه ي موجود معيني چون خفاش، طاووس، مورچه، به اين بحث پرداخته و گاهي نيز از طريق استدلال، مسائل توحيدي را ذكر كرده است.

در خطبه ي 227 از استحكام خلقت و استواري تركيب مورچه و دستگاه شنوايي و بينايي و استخوان و پوست آن و چگونگي حركت و گردآوري دانه سخن مي گويد

و خوانندگان را به تفكر در مجراي ورودي و خروجي غذا و ساختمان شكم، گوش و چشم او دعوت مي كند. حضرت با اين نوع استدلال آيه اي، در صدد تحقق آگاهي مخاطبان نسبت به كمال پديدآورنده و هستي بخش است. ولي حضرت در بخشي از بحث هاي الهي نهج البلاغه به تفكرات عقلي محض و محاسبات فلسفي خالص پرداخته است.

هرچند برخي در اين شيوه ي تفكر ترديد دارند و به همين جهت در اصالت انتساب اين گونه مباحث نهج البلاغه به امام علي عليه‌السلام تشكيك مي نمايند. در حالي كه اين شيوه از تفكر نيز در قرآن وجود دارد. آيات (لو كانَ البَحْرُ مداداً لِكَلَماتِ ربي) (54) و (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) (55) از اين سنخ اند. و در نهج البلاغه نيز مباحث توحيدي با شيوه ي تعقلي مطرح شده است.

«مع كل شي لا بمقارنه و غير كل شي لابمزايله» (56)؛ او با همه چيز هست ولي نه به نحو مقارنت و مغاير با همه چيز است ولي نه به اين وجه كه از اشيا جدا باشد.

«ليس في الاشياء بوالج و لاعنها بخارجٍ»؛(57) او در اشيا حلول نكرده است، و در عين حال از هيچ چيز هم بيرون نيست.

«الاحدُ لا بتأويل عددٍ»؛ (58) او يك است ولي نه يك عددي.

«لا يُشمَلُ بحَدٍّ و لا يُحسَبُ بِعدٍّ»؛(59) هيچ حدود و اندازه اي، او را در بر نمي گيرد و با شمارش به حساب نمي آيد.

سپاس خداي را كه آفرينش، دليل بر هستي او، و حدوث مخلوقاتش دليل بر ازليّت او، و مانند داشتن مخلوقاتش، دليل بر بي مانندي اوست. از حواس پنهان است و دست حواس به دامن كبريايي اش نمي رسد، و در عين حال هويداست و هيچ چيزي نمي تواند مانع و حاجب و پرده ي وجودش شود.(60)

زمان ها، او را هم راهي نمي كنند و اسباب و ابزارها او را كمك نمي كنند، هستي او بر زمان ها، وجود او بر نيستي، و ازليّت او بر هر آغازي تقدم دارد.(61)

### 4- سلوك و عبادت

پرستش خداوند و ترك هرگونه بت پرستي، يكي از اصول تعليمات پيامبران الهي است. عبادات اسلامي به صورت دسته جمعي و فردي شكل گرفته است. از نظر اسلام هركار خير و مفيدي اگر با انگيزه ي پاك خدايي توأم باشد، عبادت است؛ بنابراين درس خواندن، كار و كسب كردن و فعاليت اجتماعي كردن اگر لله و في الله باشد، عبادت است. تلقي افراد از عبادت يك سان نيست؛ از نظر برخي، عبادت، نوعي معامله و معاوضه و مبادله ي كار و مزد است. تلقي ديگر از عبادت، تلقي عارفانه است. بر حسب اين تلقي، عبادت نردبان قرب است؛ معراج انسان و تعالي روان او است.

تلقي نهج البلاغه از عبادت، تلقي عارفانه است. حضرت علي عليه‌السلام در اين باره مي فرمايد: «همانا گروهي، خداوند را به انگيزه ي پاداش مي پرستند، اين عبادت تجارت پيشگان است؛ و گروهي او را از ترس مي پرستند، اين عبادت، عبادت برده صفتان است؛ و گروهي او را براي آنكه او را سپاس گزاري كرده باشند، مي پرستند، اين عبادت آزادگان است».(62)

«من تو را به خاطر بيم از كيفرت و يا به خاطر طمع در بهشتت پرستش نكرده ام، من تو را بدان جهت پرستش كردم كه شايسته ي پرستش يافتم».(63) ريشه ي همه ي آثار معنوي، اخلاقي و اجتماعي كه در عبادت است ياد حق و ياد بردن غير او است. بر اين اساس مي فرمايد: «خداوند، ياد خود را صيقل دل ها قرار داده است. دل ها بدين وسيله از پسِ كري، شنوا و از پسِ نابينايي، بينا و از پسِ سركشي و عناد، رام مي گردد».(64)

«اهل معني در پرتو عبادت به مقالات و حالات و كرامت هايي دست مي يابند و فرشتگان، آنان را در ميان گرفته و آرامش برايشان فرود آورده و درهاي ملكوت بر روي آنان مي گشايند.» (65)

امام علي عليه‌السلام در ترسيم چهره ي عابدان چنين مي فرمايد:

«شب ها پاهاي خود را براي عبادت جفت مي كنند؛ آيات قرآن را با آرامي و شمرده شمرده تلاوت مي نمايند؛ با زمزمه ي آن آيات و دقت در معني آن ها غمي عارفانه در دل خود ايجاد مي كنند و دواي دردهاي خويش را بدين وسيله ظاهر مي سازند؛ هرچه از زبان قرآن مي شنوند مثل اين است كه به چشم مي بينند؛ هرگاه به آيه اي از آيات رحمت مي رسند بدان طمع مي بندند و قلبشان از شوق لبريز مي گردد؛ چنين مي نمايد كه نصب العين آن هاست؛ و چون به آيه اي از آيات قهر و غضب مي رسند بدان گوش فرا مي دهند و مانند اين است كه آهنگ بالا و پايين رفتن شلعه هاي جهنم به گوششان مي رسد؛ كمرها را به عبادت خم كرده پيشاني ها و كف دست ها و زانوها و سر انگشت پاها به خاك مي سايند و از خداوند، آزادي خويش را مي طلبند. همين ها كه چنين شب زنده داري مي كنند و تا اين حد روحشان به دنياي ديگر پيوسته است، روزها مرداني هستند اجتماعي، بردبار، دانا، نيك و پارسا.»(66)

### 5- حكومت و سياست

از جمله مسائلي كه در نهج البلاغه فراوان از آن بحث شده، مسائل مربوط به حكومت و سياست و عدالت است.(67) حضرت، در مقابله با خوارج و ساير گروه هاي معاند، از ضرورت حكومت مقتدر، حقوق متقابل حكومت و مردم، ارزش عدالت، امانت داري حكومت (نه مالكيت آن) سخن گفته است در خطبه ي 40 از ضرورت فرمان رواي نيك يا بد، و در خطبه ي 207 از حقوق متقابل حكومت و مردم، در حكمت 429 از اشرفيت و افضليت عدالت، و در خطبه ي 126 از تقدم عدالت بر مصلحت و در نامه ي 5 از امانت داري حكومت تأكيد شده است.

### 6- اهل بيت و خلافت

نهج البلاغه در باب خلافت اهل بيت متضمّن مسائل ذيل است:

1. مقام ممتاز و فوق عادي اهل بيت و اين كه علوم و معارف آن ها از يك منبع فوق بشري سرچشمه مي گيرد و آن ها با ديگران قابل مقايسه نيستند؛ 2. احقيّت و اولويت اهل بيت از جمله شخص اميرالمؤمنين عليه‌السلام به امر خلافت به حكم وصيت، لياقت، فضيلت و قرابت؛ 3. انتقاد از خلفا؛ 4. فلسفه ي اغماض و چشم پوشي علي عليه‌السلام از حق مسلّم خود و حدود آن.

علي عليه‌السلام در بيان مقام ممتاز اهل بيت عليه‌السلام مي فرمايد: «اهل بيت عليه‌السلام جايگاه راز خدا، پناه گاه دين او، صندوق علم او، مرجع حكم او، گنجينه هاي كتاب هاي او و كوه هاي دين او مي باشند. به وسيله ي آن ها پشت دين را راست كرد و تزلزلش را مرتفع ساخت. احدي از امت با آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قابل قياس نيست. كساني را كه از نعمت آن ها متنعم اند، با خود آن ها نتوان هم تراز كرد. آنان ركن دين و پايه ي يقين اند.

تندروان بايد به آنان برگردند و كندروان بايد سعي كنند به آنان برسند. شرايط ولايت امور مسلمين در آن ها جمع است و پيغمبر درباره ي آن ها تصريح كرده است و آنان كمالات نبوي را به ارث برده اند. اين هنگام است زماني كه حق به اهلش بازگشته و به جاي اصلي خود منتقل گشته است.»(68)

«ما درخت نبوّت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن هاي علوم و سرچشمه هاي حكمت هاييم»(69).

«جامه ي زيرين و ياران واقعي و گنجوران دين و درهاي ورودي اسلام ماييم؛ به خانه ها جز از درهايي كه براي آن ها مقرّر شده است نتوان داخل شد و فقط دزد است كه از ديوار وارد مي شود»(70).

«آنان مايه ي حيات علم و مرگ جهل مي باشند؛ حلم و بردباريشان از ميزان علمشان حكايت مي كند و سكوت هاي به موقعشان از توأم بودن حكمت با منطق آن ها خبر مي دهد، نه با حق مخالفت مي ورزند و نه در حق اختلاف مي كنند.

آنان پايه هاي اسلام و وسايل احتفاظ مردم اند؛ به وسيله ي آن ها حق به جاي خود برمي گردد و باطل از جايي كه قرار گرفته، دور مي شود و زبانش از بيخ بريده مي شود. آنان دين را از روي فهم و بصيرت و براي عمل فرا گرفته اند، نه آن كه طوطي وار شنيده و ضبط كرده باشند و تكرار كنند؛ همانا ناقلان علوم فراوان اند، اما جانب داران آن كم اند.»(71)

امام علي عليه‌السلام در باب احقيّت و اولويت و حق اختصاص اهل بيت نسبت به مسئله ي حاكميت نيز سخن گفته است و مسئله ي نص و وصيّت پيامبر را به صراحت بازگو كرده است. در خطبه ي 2 نهج البلاغه مي فرمايد: «و فيهم الوصية و الوراثه»؛ وصيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وراثت او در ميان اهل بيت است.

«به خدا سوگند از روزي كه خدا جان پيامبر خويش را تحويل گرفت تا امروز، همواره حق مسلّم من از من سلب شده است».(72) امام عليه‌السلام در موارد ديگر از امر حكومت به عنوان حق خويش ياد مي كند و از ظلم قريش و هم دستان آن ها به خدا شكايت مي نمايد.(73)

در خطبه ي شقشقيه، مسئله ي لياقت و فضيلت را مطرح مي سازد و مي فرمايد: «به خدا سوگند! پسر ابوقحافه، خلافت را مانند پيراهني به تن كرد، در حالي كه مي دانست آن محوري كه اين دستگاه بايد برگرد آن بچرخد من هستم. سرچشمه هاي علم و فضيلت از كوهسار شخصيت من سرازير مي شود و شاهباز وهم انديشه ي بشر از رسيدن به قله ي عظمت من باز مي ماند».

در مقابل استدلال مهاجران نسبت به انتساب آن ها به پيامبر و قريشي بودن آن حضرت، قرابت و نسبت خود را گوشزد مي كند(74) و به شدت از عمل كرد خلفاي سه گانه، ابوبكر و عمر و عثمان، انتقاد مي كند.

 انتقاد حضرت نسبت به ابوبكر اين است كه او به خوبي مي دانست كه علي شايسته تر به امر خلافت است؛ پس چرا پسر ابوقحافه، پيراهن خلافت را بر تن كرد؛ و اين كه چرا پس از خود، خليفه تعيين كرد. انتقاد امام عليه‌السلام به عمر در قلمرو روحيّات و اخلاقيات از جمله خشونت و غلظت و شتاب زدگي و اشتباهات مكرر او برمي گردد؛ علاوه بر آن كه حكومت وي را غاصبانه معرفي مي كند.

دولت عثمان نيز گرفتار فساد اداري و مالي گرديد تا حدّي كه سبب قتل او را فراهم كرد؛ هر چند نزديكان وي از جمله معاويه براي رسيدن به قدرت در اين ماجرا نقش داشتند.(75) علي عليه‌السلام با اين همه انتقادها و استدلال ها، نسبت به اوضاع زمان سكوت و مدارا كرد و ترك قيام و دست نبردن به شمشير را پيشه ي خود ساخت و فرمود: «خار در چشمم بود و چشم ها را بر هم نهادم؛ استخوان در گلويم گير كرده بود و نوشيدم؛ گلويم فشرده مي شد و تلخ تر از حنظل در كامم ريخته بود و صبر كردم.» (76) در پاسخ ابوسفيان، آن گاه كه آمد و خواست تحت عنوان حمايت از علي عليه‌السلام فتنه به پا كند، فرمود: «امواج درياي فتنه را با كشتي هاي نجات بشكافيد، از راه خلاف و تفرقه دوري گزينيد و نشانه هاي تفاخر بر يك ديگر را از سر بر زمين نهيد.»(77)

وقتي زهرا (س) با جمله هاي كوه شكن، شوهر غيور خود را مورد عتاب قرار مي دهد كه: «اي پسر ابوطالب، چرا به گوشه ي خانه خزيده اي؟ تو هماني كه شجاعان از بيم تو خواب نداشتند. اكنون در برابر مردمي ضعيف، سستي نشان مي دهي؟ اي كاش مرده بودم و چنين روزي را نمي ديدم.» و علي عليه‌السلام پس از شنيدن سخن زهرا (س) با نرمي او را آرام مي كند كه نه، من فرقي نكرده ام من همانم كه بودم؛ مصلحت چيز ديگري است.

### 7- موعظه و حكمت

بخش مهمّي از نهج البلاغه به موعظه ها، پند ها، اندرزها و حكمت هاي عملي اختصاص دارد. عناصر موعظه اي نهج البلاغه متنوع است؛ تقوا، توكل، صبر، زهد، پرهيز از دنيا پرستي، از تنعّم و تجمل، پرهيز از هواي نفس، پرهيز از طول امل، پرهيز از عصبيّت، پرهيز از ظلم و تبعيض، ترغيب به احسان و محبّت و دست گيري از مظلومان و حمايت ضعفا، ترغيب به استقامت و قوّت و شجاعت، ترغيب به وحدت و اتفاق و ترك اختلاف، دعوت به عبرت از تاريخ، دعوت به تفكر و تذكّر و محاسبه و مراقبه، يادآوري گذشت سريع عمر، يادآوري مرگ و شدايد سكرات و عوالم بعد از مرگ، ياد آوري اهوال قيامت. و اينك به تبيين پاره اي از اين مفاهيم مي پردازيم:

تقوا: تقوا يعني پرهيزكاري و اجتناب كاري و كناره گيري. تقوا، نيرويي روحاني است كه بر اثر تمرين هاي زياد پديد مي آيد. اين حالت، روح را نيرومند و شاداب و مصون مي كند. لازمه ي بي تقوايي، اطاعت از هواي نفس است. شايان ذكر است كه تقوا، مصونيت است نه محدوديت. حضرت در اين باره مي فرمايد: «بندگان خدا، بدانيد كه تقوا، حصار و بارويي بلند و غير قابل تسلط است و بي تقوايي و هرزگي، حصار و بارويي پست است كه مانع و حافظ ساكنان خود نيست و آن كس را كه به آن پناه ببرد، حفظ نمي كند. همانا با نيروي تقوا نيش گزنده ي خطاكاري ها بريده مي شود».(78)

«همانا تقوا، كليد درستي و توشه ي قيامت و آزادي از هر بندگي و نجات از هر تباهي است.»(79) نهج البلاغه تعهّد متقابل بين انسان و تقوا را بيان مي كند. «انسان، نگهبان تقوا و تقوا، نگهبان انسان است.»(80)

زهد: عنصر زهد بعد از عنصر تقوا، بيش از همه تكرار شده است. زهد، مترادف با ترك دنيا است و علي عليه‌السلام فراوان در اين باب سخن گفته است. زهد و رغبت با يك ديگر تقابل دارند. زهد، يعني اعراض و بي ميلي، در مقابل، رغبت به معناي كشش و ميل است.

بي ميلي دوگونه است: طبيعي و روحي. بي ميلي طبيعي آن است كه طبع انسان نسبت به شيئي معين تمايل نداشته باشد، آن چنان كه طبع بيمار، ميل و رغبتي به غذا و ميوه ندارد.

بي ميلي روحي يا عقلي يا قلبي آن است كه اشيايي كه مورد تمايل و رغبت طبع است از نظر انديشه و آرزوي انسان كه در جست وجوي سعادت و كمال مطلوب است، هدف و مقصود نباشد. حضرت مي فرمايد:

«اي مردم، زهد عبارت است از كوتاهي آرزو و سپاس گزاري هنگام نعمت و پارسايي نسبت به نبايستني ها».(81) «زهد در دو جمله ي قرآن خلاصه شده است: بر اين كه متأسف نشويد از آن چه (از ماديات دنيا) از شما فوت مي شود و شاد نگرديد بر آن چه خدا به شما مي دهد. هر كس برگذشته اندوه نخورد و براي آينده شادمان نشود، بر هر دو جانب زهد دست يافته است.»(82)

پس زهد، حالتي روحي است و زاهد به جهت دل بستگي هاي معنوي و اُخروي، نسبت به مظاهر مادي زندگي بي اعتناست. اين بي اعتنايي تنها در فكر و انديشه و احساس و تعلق قلبي نيست؛ بلكه در زندگي عملي خويش نيز سادگي و قناعت را پيشه مي سازد و از تجمّل گرايي پرهيز مي كند.

ولي بايد توجه داشت كه اسلام با رهبانيّت و اعراض از دنيا مخالف است و آن را با جهان بيني خود ناسازگار مي داند. رهبانيّت، بريدن از مردم و رو آوردن به عبادت فردي است؛ بر اساس اين انديشه كه كار دنيا و آخرت از يك ديگر جداست يا بايد به رياضت پرداخت و يا بايد معيشت را گزينش كرد.

اما زهد اسلامي در عين اين كه مستلزم انتخاب زندگي ساده و پرهيز از تجمّل و لذّت گرايي است، در متن زندگي و در بطن روابط اجتماعي قرار دارد. زهد اسلامي بر سه پايه و اصل استوار است:

الف. بهره گيري هاي مادي از جهان و تمتعات جسماني و طبيعي، تنها عامل تأمين كننده ي خوشي و بهجت سعادت انسان نيست؛

ب. سرنوشت و سعادت فرد از سرنوشت و سعادت جامعه جدا نيست؛

ج، روح در عين نوعي اتحاد و يگانگي با بدن در مقابل بدن اصالت دارد و بيش از بدن نيازمند به تغذيه و تهذيب و تقويت و تكميل است.

پس روشن شد كه اسلام، به زهد دعوت و رهبانيّت را محكوم كرده است. زاهد و راهب، هر دو از تنعّم و لذّت گرايي دوري مي جويند، اما راهب از جامعه و تعهّدات و مسئوليت هاي اجتماعي مي گريزد و آن ها را جزء امور پست و مادي دنيايي مي شمارد و به صومعه و دير و دامن كوه پناه مي برد، و زاهد به جامعه و ملاك هاي آن و ايده ها و مسئوليت ها و تعهدهاي آن رو مي آورد.

تفاوت روش زاهد و راهب از دو جهان بيني مختلف، ناشي شده است. فلسفه ي زهد عبارت است از: ايثار (مقدم داشتن ديگران بر خويش)، همدردي و شركت عملي در غم مستمندان و محرومان، آزادي و آزادگي، برخورداري از مواهب روحي و معنوي است.(83)

دنيا و دنيا پرستي: از جمله مباحث نهج البلاغه، منع و تحذير شديد از دنيا پرستي است. امير المؤمنين عليه‌السلام مردم را به مستي هاي نعمت هشدار مي دهد.(84) از نظر حضرت علي عليه‌السلام دنيا، خوب جايي است اما براي كسي كه بداند اين جا قرارگاه دائمي نيست، گذرگاه و منزل گاه اوست. «دنيا، خوب خانه اي است، اما براي كسي كه آن را خانه ي خود (قرارگاه خود) نداند».(85) «دنيا خانه ي بين راه است، نه خانه ي اصلي و قرارگاه دائمي.»(86)

«نفس خويش را از آلودگي به پستي ها گرامي بدار كه در برابر آن چه از خويشتن خويش مي پردازي، بهايي نخواهي يافت».(87) پس تعلق و وابستگي روحي به غير خدا نوعي بيماري و موجب محو ارزش هاي انساني و عامل ركود و توقف و انجماد است.

امام در بيان رابطه ي دنيا و آخرت و تابع گرايي و متبوع گرايي مردم چنين مي فرمايد: «مردم در دنيا از نظر عمل و هدف دو گونه اند: يكي تنها براي دنيا كار مي كند و هدفي ماوراي امور مادي ندارد.

سرگرمي به امور مادي و دنيوي او را از توجه به آخرت باز داشته است. چون غير از دنيا چيزي نمي فهمد و نمي شناسد، همواره نگران آينده ي بازماندگان است كه چگونه وضع آنان را براي بعد از خودش تأمين كند، اما هرگز نگران روزهاي سختي كه خود در پيش دارد نيست؛ بنابراين عمرش در منفعت بازماندگانش فاني مي گردد.

يك نفر ديگر، آخرت را هدف قرار مي دهد و تمام كارهايش براي آن هدف است؛ اما دنيا، خود به خود و بدون آن كه كاري براي آن و به خاطر آن صورت گرفته باشد، به او رو مي آورد.

نتيجه اين است كه بهره ي دنيا و آخرت را توأماً احراز مي كند و مالك هر دو خانه مي گردد. چنين كسي، صبح مي كند در حالي كه آبرومند نزد پروردگار است و هرچه از خدا بخواهد به او اعطا مي كند».(88)

### 8- زيباشناسي كلام علي عليه‌السلام

درباره ي چيستي زيبايي، سخن ها بسيار رانده شده است. برخي زيبايي را تناسب و هم آهنگي اجزا با كل و هم آهنگي اجزا با يك ديگر و عدّه اي آن را به سودمندي يا توانايي يا لذّت و يا عشق تعريف كرده اند. افلاطون در مجموعه ي آثار خود، گفت وگوي سقراط با هيپياس را بيان مي كند و در اين رساله به بررسي تعاريف گوناگون زيبايي مي پردازد.

آن گاه سقراط از هيپياس، سوفيست و حقوق دان معروف آن روزگار، درباره ي چيستي زيبايي پرسش مي كند و او تعاريف گوناگون مذكور در سطور بالا را بيان نموده و سقراط تك تك آن ها را نقد مي كند. به هر حال، تعريف اين حقيقت بسيار دشوار است؛ امّا بي شك، زيبايي يك كيفيت نگارين نمادي است كه از سه ويژگي برخوردار است و موجب انبساط روح و روان آدمي مي گردد.

اولاً ملازم با لذّت است و اصولاً انبساط رواني، همان لذّت است؛ ثانياً ملازم با مطلوبيت است، يعني چيز زيبا براي شخص مُدرِك، مطلوبيت و ارزش مي نمايد؛ ثالثاً شگفت انگيزي و تعجب آور بودن را به ارمغان مي آورد.

امير كلام و هنر درباره ي زيبايي نيز سخن فرموده است و در مقايسه ي انواع زيبايي ها، زينت باطن را بر زينت ظاهر ترجيح مي دهند. «زينت باطن ها، زيباتر از زينت ظاهر است».(89) «زينت به زيبايي و نيكويي صواب و حقيقت است، نه به نيكويي لباس.»(90)

امام علي عليه‌السلام بر اين مبنا، زيبايي مرد را حلم، وقار، حُسن دروني، زينت اخلاق و رفتار، عبادت و خشوع، صدق و راستي معرفي كرده است.

زينت عبادت، خشوع؛ زينت رياست، بخشش و بزرگواري؛ زينتِ علم، حلم و بردباري و زينت حكومت، عدالت است.(91) پس زيبايي در مكتب علوي به زينت هاي صوري و حسي محدود نمي گردد و زيبايي هاي معقول و فرا حسي را نيز در بر مي گيرد.

گفتار و نوشتار و ادبيات زيبا، جذاب و همراه با ضوابط فصاحت و بلاغت، يكي ديگر از مصاديق زيبايي است كه امير بيان و پيشواي بلاغت، سرچشمه ي آن است.

سرآمد فصاحت در اين باره مي فرمايد: «زيباترين و بهترين سخن آن است كه نظام نيكو آن را آراسته باشد و خواص و عوام مردم آن را بفهمند.»(92)

گزيده گويي، بهره مندي و عبرت آموزي از گذشتگان، يادآوري مرگ و قيامت، توجّه به كاركردهاي مثبت و منفي و جاذبه هاي لفظي و تعبيري، از هنرهاي كلامي است كه مخاطبان را شيفته ي خود مي سازد. اميرمؤمنان در نهج البلاغه، اين تابلوي هنر و زيبايي، از هنرهاي كلامي فوق بهره جسته است. بخش پاياني نهج البلاغه به كلمات قصار اختصاص دارد كه در بردارنده ي سخنان كوتاه، جذاب، پرمعنا و قابل فهم است.

ابن ابي الحديد، شارح نهج البلاغه در وصف يكي از خطبه هاي نهج البلاغه (93) مي نويسد: «سوگند به كسي كه همه ي امت ها به او سوگند مي خورند، من اين خطبه را در مدت پنجاه سال تاكنون بيش از هزاربار خوانده ام.

هيچ بار در آن تأمل نكردم، مگر آن كه در من خشيت و خوف و پندي ايجاد كرد و در دلم تأثير نهاد و مرا به لرزه آورد. هيچ بار در آن تأمل نكردم، مگر آن كه به ياد مردگان از خويشاوندان و نزديكان و دوستانم افتادم و چنين تصور كردم كه آن را كه حضرت به توصيف حالش پرداخته، خود من هستم.

در اين زمينه بسياري از خطبا و فصحا داد سخن داده اند و من آن ها را مكرر خوانده ام، ولي هيچ كدام تأثير كلام اميرالمؤمنين را بر من نداشته است.»(94)

همّام صحابي عابد اميرالمؤمنين، آن گاه كه از امام خواست كه پارسايان را براي او توصيف كند كه گويي آنان را با چشم مي بيند، امام عليه‌السلام فرمود: «اي همّام، پرواي از خدا داشته باش و نيكوكاري كن كه همانا خداوند با كساني است كه تقوا بورزند و اهل نيكوكاري باشند. همّام به اين مقدار از سخن قانع نشد و امام را سوگند داد كه توصيف بيش تري بنمايد. و امام اوصاف پارسايان را شرح داد تا وقتي كه سخن امام عليه‌السلام بدين جا رسيد كه دوري اهل تقوا از سر كِبر و خودبزرگ بيني و نزديكي اش از روي مكر و خديعت نيست، در آن هنگام، همّام فريادي كشيد كه جانش در آن بود.

امام فرمود: «به خدا سوگند كه بر او از همين مي ترسيدم. موعظه هاي بليغ با اهلش چنين مي كند.»(95)

ابن ابي الحديد در مقايسه خطبه ي ابن نباته كه از ادباي قرن چهارم بود و مردم را به جهاد برانگيخت با خطبه ي 27 نهج البلاغه، كه متضمن دعوت مردم به جهاد است، مي گويد: «اگر بخواهيم از دايره ي انصاف دور نشويم، بايد نسبت آن دو را، نسبت شمشير چوبين با تيغ فولادين بدانيم؛ گرچه خطبه ي ابن نباته از صناعات بديعي بهره مند است، ولي كلام امير مؤمنان عليه‌السلام در اوج آسمان است.» (96)

كلام علي عليه‌السلام علاوه بر بهره مندي از واژگان متناسب و بليغ از آهنگ و موسيقي خاصي برخوردار است كه در روح مخاطبان نفوذ مي كند.

جرج جرداق در اين زمينه مي نگارد: «علي بن ابي طالب، از ذوق سرشار هنر و بيان زيباي سخن، آن چنان بهره اي دارد كه او را در روزگاران از ديگران ممتاز ساخته است. شكل سخن با مفهوم آن به هم آميخته است؛ بمانند گرمي با آتش و نور با خورشيد و هوا با جوّ؛ و تو در برابر اين سخن، چناني كه گويي در برابر سيل خروشاني كه مي جوشد و دريايي كه مي توفد و تندبادي كه مي وزد و چون از روشني هستي و زيبايي آفرينش سخن مي گويد، چنان است كه گويي بر صفحه ي جانت با قلم هايي از اختران آسمان مي نگارد. گفتارش چون شراره ي برق و خنده ي آسمان در شب هاي تاريك زمستان است.» (97)

امام علي عليه‌السلام در كلام خود از صناعات ادبي، زيبايي ها و شگفتي هاي طبيعت بهره مي گرفت.(98)

با استفاده از تمثيل، موضوعات و مباحث عقلي را تفهيم مي كرد و با تشبيه معقول به محسوس، مردم عوام را نيز به حقيقت نزديك مي ساخت. (99) شعر، ابزار ديگري است كه امام عليه‌السلام در توصيف حقايق از آن استفاده مي كرد. امام در پاسخ به اين پرسش كه سرآمد همه ي شاعران كيست، فرمود: «هر چند شاعران، همه در يك وادي راه نپيموده اند كه بتوان پيش تاز راه را شناخت، ليكن اگر از تعيين شاعرترين شاعران چاره اي نباشد، سرآمد آنان آن پادشاه گم راه (يعني امرالقيس) است.»(100)

شعر مطلوب علي عليه‌السلام، سروده اي است كه از نظر محتوا و نظر و فكر ارزش مند و صحيح و حق باشد و عقيده ي مردم را به انحراف نكشاند.

## گلشن دوم: قلمرو دين در سنت علوي

### 1- درآمد سخن

قلمرو دين و گستره ي شريعت، يكي از مهم ترين مسائل در حوزه ي فلسفه ي دين و كلام جديد است كه دغدغه هاي اجتماعي در نظام هاي اجتماعي و ديني را پاسخ مي دهد و با استمداد از روش شناسي صحيح دين پژوهي، دامنه ي دين در عرصه هاي گوناگون علوم طبيعي، انساني، فلسفي و عرفاني را مشخص مي سازد. منابع دين اسلام به ويژه سنت علوي، به پرسش هاي اين مسئله پاسخ مي دهد و قلمرو حداقلي يا حداكثري دين در حوزه هاي مذكور را تبيين مي نمايد. فرضيه ي نگارنده اين است كه سنت علوي علاوه بر مسائل اخروي، فردي و روحي به مسائل دنيوي، اجتماعي و مادي نيز پرداخته و در دامنه ي برخي از اين پرسش ها به صورت حداقلي و در پاره اي ديگر به شكل حداكثري پاسخ داده است. بنابراين، نمي توان قلمرو دين در سنت علوي را به امور اخروي محدود ساخت و يا اين كه با اعراض از عقل و تجربه، تمام نيازهاي خُرد و كلان آدميان را بدان مستند كرد.

طرح مسئله ي قلمرو دين در سنت علوي از زواياي گوناگون تئوريك و كاربردي براي جامعه ي علوي ضروري مي نمايد؛ توضيح مطلب اين كه تعيين گستره ي شريعت، ساختار توزيع قدرت در جامعه و نظام سياسي، فرهنگي، اقتصادي و اجتماعي را مشخص مي سازد و محدوده ي دخالت عقل جمعي و آرا مردم را در كنار اوامر و نواهي الهي تعيين مي كند؛ به عبارت ديگر، تشخيص دامنه دين در عرصه هاي مختلف، منطقة الفراغي را براي فعاليت مردم بازگو مي نمايد. اين مطلب، ضرورت كاربردي بحث از قلمرو دين را روشن مي سازد.

تعيين تكليف مسئله ي رابطه ي علم و دين و تعارض ظاهري گزاره هاي علمي با گزاره هاي ديني، وابستگي زيادي به تعيين قلمرو دين دارد؛ زيرا چه بسا، گزاره اي جزء متون ديني بوده و تعارض با علم داشته باشد وليكن در دامنه و قلمرو دين نگنجد و تعارض اين دو حوزه، منتفي گردد.

و هم چنين چند روشي بودن علوم به ويژه علوم انساني و پذيرش مقوله اي به نام علم ديني نيز ضرورت بحث قلمرو دين را مضاعف مي نمايد. توضيح اين ضرورت، نياز به مباحث گسترده در فلسفه ي علم و فلسفه ي دين دارد. امروزه، بسياري از فيلسوفان بر اين باورند كه مي توان از علم ديني و علم سكولار سخن گفت و از نقش باورهاي ديني در فرآيند تحقيقات علمي دم زد. در اين صورت، تعيين قلمرو دين در حوزه ي قلمرو علوم ديني و تمايز آن ها از علوم سكولار، نقش به سزايي دارد(101).

### 2- تعريف واژگان

دو واژه ي اساسي در اين مسئله عبارتند: از واژه ي «قلمرو» و واژه ي «دين».

دين در لغت، به معناي اطاعت، جزا، خضوع، تسليم و مانند اين ها است.(102) و در اصطلاح متكلمان و عارفان و حكيمان مشرق و مغرب زمين از تعاريف گوناگون ماهوي، غايت انگارانه، دين دارانه، كاركردگرايانه، روان شناختي و جامعه شناختي و تركيبي برخوردار است. واژه ي دين در قرآن بيش از نود بار در معاني جزا و پاداش و اطاعت و بندگي و سلطنت و شريعت و قانون و ملت و تسليم و اعتقادات به كار رفته است. (103) و در روايات نيز به معناي ايمان، يقين، حُب و بغض قلبي، عزت، نور، حيات، اخلاق حَسَن و مانند اين ها استعمال شده است.(104)

منظور امام علي عليه‌السلام از دين حق، اسلام است؛ يعني تسليم در برابر حق تعالي، و مصداق حقيقي تسليم، همانا دين اسلام است. به گفته ي امير كلام، «اسلام، دين خداوندي است كه آن را براي خود برگزيد و با ديده ي عنايت پروراند. پس اسلام را بزرگ بشماريد. از آن پيروي كنيد. حق آن را ادا نماييد و در جايگاه شايسته ي خويش قرار دهيد».(105)

«اسلام، همان تسليم در برابر خدا است و تسليم، همان يقين داشتن؛ و يقين، اعتقاد راستين؛ و باور راستين، همان اقرار درست؛ و اقرار درست، انجام مسئوليت ها؛ و انجام مسئوليت ها، همان عمل كردن به احكام دين است.»(106)

«پس هر كس جز اسلام، ديني را انتخاب كند، به يقين، شقاوت او ثابت، و پيوند او با خدا قطع شده و سقوطش سهم گين خواهد بود،(107) بنابراين، دين حق در اين نوشتار به معناي اسلام در نظر گرفته شده و منابع شناخت آن نيز عقل و كتاب و سنت است كه البته نگارنده در تعيين قلمرو دين اسلام، قصد دارد تا از ديدگاه سنت علوي بدان بنگرد و آن را مورد كاوش قرار دهد».

بحث قلمرو دين به دو دليل به دين اسلام منحصر شده است:

نخست آن كه در اين نوشتار، تعيين قلمرو دين در سنت علوي بررسي مي شود و در سنت علوي، دين حق به معناي دين اسلام گرفته شده است. دوم اين كه گرچه مي توان از قلمرو دين به عنوان قلمرو مطلق دين با روش برون ديني سخن گفت، ولي اوّلاً اين ره يافت، راه به جايي نمي برد؛ زيرا ارايه ي تصوير جامع و مانع از مطلق اديان موجود ميسّر نيست و تصوير صحيح از دين حق نيز همان دين اسلام است؛ ثانياً عنوان تحقيق، قلمرو دين در سنت علوي است پس بايد حتماً با روش درون ديني اين بحث دنبال گردد.

واژه ي قلمرو در اين نوشتار، به همان مفهوم متعارف يعني گستره، دامنه، حدود و ثغور به كار رفته و قلمرو دين نيز به معناي گستره و محدوده دين اسلام در حوزه هاي گوناگون علوم استعمال شده است.

### 3- روش شناسي قلمرو دين در سنت علوي

تبيين روش پژوهش در مسئله ي قلمرو دين، محققان را از خطا و انحراف باز مي دارد؛ بنابراين، در به كارگيري روش درون ديني يا برون ديني و يا جمع آن دو لازم است شيوه ي معيني گرفته شود. مراد ما از روش پژوهش، به كارگيري طريقه ي منظم تحقيق و فرآيند معيني جهت دست يابي به دست آوردهاي پژوهشي است. و مقصود از پژوهش، تلاش براي شناخت اين واقعيت است كه دامنه ي دين در عرصه هاي مختلف چه مقدار است؟

پاره اي از محققان در جريان فرايند كشف گستره ي شريعت، تنها از روش هاي برون ديني بهره جسته اند و با مراجعه به روش تعقلي يا تجربي و يا كاركردگرايي، به پرسش هاي اين حوزه پاسخ داده اند و گروه ديگري، تنها به روش درون ديني و كتاب و سنت بسنده نموده اند. متفكران و دين پژوهان نسبت به عقل نيز از سه روي كرد گوناگون برخوردارند.

گروهي خردباوران افراطي اند كه به زعم خود، دين را اسطوره و خيال انديشي معرفي كرده اند و هرگونه انتظار از دين را منتفي ساخته اند و بر اين باورند كه عقل، در رفع تمام حاجت هاي انساني توانا است. نهضت روشن گري در قرن هيجدهم و نوزدهم ميلادي بر اين ادعا بانگ زده و بر حاشيه نشاندن دين فتوا دادند.(108)

پاره اي از مورخان، چنين انديشه اي را به زكرياي رازي (251 - 313 ق) نيز نسبت داده اند.(109) در غرب نيز كساني چون جان لاك، ديويد هيوم، كانت، ولتر و روسو اين طريقت را طي نمودند. روي كرد ديگر عقل گرايان افراطي در پيروان مكتب اعتزال ظاهر است كه علي رغم جولان دادن به عقل در حوزه ي اعتقادات، از آموزه هاي ديني در حوزه ي فروعات غفلت نكردند؛ ولي در تأويل آموزه هاي اعتقادي نيز گرفتار افراط شدند.

گروه ديگر، خردستيزان افراطي اند كه با نفي هرگونه رابطه ميان دين ورزي و خردورزي، شرط پذيرش دين را كنار نهادن عقل دانسته اند. اين دسته شعارشان اين است كه «در پي آن مباش كه بفهمي تا ايمان آوري».(110)

ايمان گرايان در ميان مسيحيان مانند پاسكال، ويتگنشتاين و كي يركگارد و نيز نص گرايان و اهل حديث در ميان مسلمانان مانند احمد بن حنبل، ابن تيميه و تا حدودي اخباريون از اين طايفه اند.(111)

سومين گروه، خردباوران معتدل اند كه به حريم عقل به عنوان نيروي ادراكي احترام مي گذارند و آن را منبع استنباط احكام و معارف مي دانند و با حجيت عقل به حجيت شرع و محدوديت عقل پي مي برند و به نقش دين در هدايت عقل اعتراف مي كنند و علي رغم پذيرش لغزش هاي عقل و ناتواني آن در كشف فروعات و جزئيات، عقل را مفتاح و مصباح دين مي دانند.

اين طايفه، ناسازگاري واقعي ميان دليل شرعي قطعي و دليل عقلي قطعي را نمي پذيرند و در صورت تعارض، قطع را بر ظن مقدم مي دارند. در سنت علوي نيز عقل گرايي اعتدالي مشهود است. و در كنار اين مدل عقل گرايي نسبت به روش تجربي و شهودي و وحياني تأكيد مي ورزد. و اينك از مدرسه ي اميرمؤمنان علي عليه‌السلام در تبيين روش شناسي قلمرو دين بهره مي گيريم.

حضرت علي عليه‌السلام درباره ي قلمرو تجربه، از محدوديت تجربه ي حسي سخن مي گويد و علي رغم حضور حق تعالي در عمق رازهاي پنهان، ديدگان را از ديده وري او ناتوان مي داند. و تأكيد مي كند كه بر ويژگي هاي الهي پرده ي پنداري فرو نيفتد و جستار هيچ قلبي در فهم چگونگي اش به پايان نرسد. بر ساحتش تجزيه و تبعيض را راهي نباشد و چشم و دل ها را توان احاطه يافتن بر او نيست. اميرمؤمنان در ساحت هاي ديگري از كلامش به تجربه ي حقايقِ برتر توسط حواس باطني اشاره مي كند و درك روشنايي وحي را نيز از اين طريق جويا مي شود.

قدرت عقلاني را از درك حسي قوي تر مي داند، و مي فرمايد: هرگز انديشه ي خردمندانه را نمي توان با ديدن چشم و شناخت جسمي برابر دانست؛ چه بسا كه چشم ها به صاحب خود دروغ بگويند. اما آن كه از عقل راه بجويد، عقل به او خيانت نخواهد كرد.

علي عليه‌السلام با وجود اين، تجربه را ارزش مند دانسته و آن را شرط رهبري و مديريت و از عوامل رشد فرهنگي و راز موفقيت مي داند. تجارب تاريخي را پشتوانه ي سنت هاي صحيح و ثروتي ناشناخته معرفي مي كند و نسبت به بهره گيري از تجارب ديگران توصيه مي نمايد. و غفلت و وابستگي هاي مادي را از موانع بهره گيري از تجربه مي داند. (112)

امام علي عليه‌السلام در نامه به مالك اشتر چنين سفارش مي كند:

«كارگزاران دولتي را از ميان مردمي با تجربه و با حيا و از خاندان هاي پاكيزه و باتقوي كه در مسلماني سابقه ي درخشاني دارند، انتخاب كن». (113) و نيز در اهميت تجربه مي فرمايد:

«آن كس كه از آزمايش ها و تجربه هاي خدادادي سودي نبرد، از هيچ پند و اندرزي سود نخواهد برد و كوته فكري دامن گير او خواهد شد.» (114) «حفظ و به كارگيري تجربه، رمز پيروزي است.» (115) «همانا بدبخت كسي است كه از عقل و تجربه اي كه نصيب او شده، محروم ماند.» (116)

تا اين جا روشن شد كه تجربه با معاني مختلفش يعني ادراك حسي، تجربه ي عرفي و اجتماعي و تجربه ي مهارتي علي رغم محدوديتش نسبت به درك همه ي حقايق، به ويژه ذات اقدس اله، از اعتبار خوبي برخوردار است و امام علي عليه‌السلام ناسازگاري ميان دين و تجربه را نمي پذيرد. همين ارزش و اعتبار نيز به خِرد آدمي داده شده است. عقل، ابزار دوران گذار از جاهليت به بعثت است و فلسفه ي بعثت، راز شكوفايي خِرد. (117)

شارع مقدس، براي حفظ خِرد، ترك مي گساري را رقم زد (118).

خِرد، ثروتي مقايسه ناپذير است و ميان عقل و ايمان، رابطه اي تنگاتنگ وجود دارد. امير كلام از ارزشمندي عقل در ساحت هاي گوناگون فلسفي، عرفاني، اخلاقي، سياسي، اقتصادي و مديريتي سخن گفته و مايه نگرفتن از آن را باعث شكست انسان در عرصه هاي مذكور مي داند. با وجود اين، لغزش عقل را نيز گوشزد مي كند و از خواب آلودگي خِرَد، به خدا پناه مي برد و محدوديت دامنه ي شناخت عقلاني را مكرر هشدار مي دهد و مي فرمايد: «پس در مسائلي كه نگاه به ژرفايش راه نيابد و انديشه ها در آن نفوذ نكند، رأي خويش را به كار مگير».

و نيز مي فرمايد: «تو نيز، به همان كه حوزه ي فهم تو است، بسنده كن و با ميزان هاي عقلي خود، خداي را مسنج؛ وگرنه از تباه شدگاني». حضرت علي عليه‌السلام آرزو، هوس زدگي، وابستگي هاي مادي، وابستگي هاي گروهي، خودمحوري، بحران و تشنج، رفاه زدگي، آز، فقر، معاشرت با نابخردان را از آفات عقل مي شمارد و مردم را از اين امور پرهيز مي دارد. (119) اميرمؤمنان در باب اهميت عقل مي فرمايد: سرمايه اي از عقل سودمندتر نيست و عقلي چون دورانديشي نيست (120) و بزرگ ترين فقر، بي خردي است (121). عقل تو را كفايت كند كه راه گم راهي را از رستگاري نشانت دهد. (122)

مطلب حايز اهميت اين است كه عقل جهت نجات از آفت ها و آسيب ها، به قلب حاجت مند است حضرت علي عليه‌السلام در اين باره مي فرمايد: «عاقل با چشم دل سرانجام كار را مي نگرد.» (123) «خوشا به حال كسي كه قلبي سالم دارد و خداي هدايت گر را اطاعت مي كند.»(124)

«وليكن شرط سلامتي دل نيز تقوا و ترس از خداست. و همانا تقوي و ترس از خدا داروي بيماري دل ها، روشنايي قلب هاي شما است.» (125) «كسي كه پرهيزكاري او اندك است، دلش مرده و آن كه دلش مرده باشد، در آتش جهنم سقوط خواهد كرد.»(126)

تا اين جا، روش شناسي دين پژوهي و قلمروشناسي دين و اعتبار حس و تجربه و عقل در كنار دين و وحي از منظر امير كلام روشن گرديد؛ ولي نكته ي مهم ديگر كه بايد مورد توجّه قرار گيرد، اين است كه حضرت غير از بهره گرفتن از اين روش ها در تعيين قلمرو دين، از چه راه هايي بهره گرفته است. به عبارت ديگر، محققان در شناخت قلمرو دين در سنت علوي از چه راه هايي بايد استفاده نمايند؟

به نظر نگارنده، در تشخيص گستره ي شريعت از منظر سنت علوي مي توان از راه هايي مانند تعيين فلسفه ي بعثت پيامبران، بيان كاركردهاي دين، تبيين ويژگي هاي قرآن و سنت، گستره ي دين در عرصه هاي مختلف اقتصادي، سياسي، كلامي، فقهي و حقوقي، اخلاقي و تربيتي و غيره بهره گرفت.

### 4- پيش فرض هاي قلمرو دين

مسئله ي قلمرو دين، همانند هر مسئله ي كلامي و غيركلامي ديگر، مبتني بر پيش دانسته هايي است كه خوانندگان بايد بدان توجّه داشته و اثبات آن ها را در موضع ديگري جويا باشند. و اينك به مهم ترين پيش دانسته ها اشاره مي كنيم:

1. متون ديني علوي بر اساس فرايند وضع و اقتران لفظ و معنا، بر معاني عصر نزول دلالت دارند و اين دلالت ها در عصر حاضر دست يافتني اند؛ بنابراين، سنت علوي، ناطق است نه صامت و بر مقصود الهي نيز دلالت دارد.

2. فهم متون علوي، مبتني بر پيش دانسته هاي استخراجي و استفهامي است. پيش دانسته هاي استخراجي همانند طناب و چرخ چاه كه در استخراج آب چاه به انسان تشنه مدد مي رسانند، فهمنده را ياري مي كنند. قواعدي مانند ادبيات عرب و قوانين زبان شناختي به مفسِّر كمك مي كنند تا معنا و محتوا را از متون ناطق استخراج نمايند.

پيش دانسته هاي استفهامي و پرسشي عبارتند از پرسش هاي جديدي كه فرا روي مفسِّر ظاهر مي شوند و مفسّر تلاش مي كند تا پاسخ اين پرسش ها را از متون ديني استخراج نمايد؛ يعني پرسش ها را از بيرون متن به دست مي آورد ولي پاسخ ها را از درون متن جويا مي شود. (127) مفسران كلام علوي اگر به جاي پيش فرض هاي استخراجي و استفهامي از پيش فرض هاي تحميلي استفاده كنند، در قلمرو دين، اسير تأويل و تفسير به رأي مي شوند.

3. مفسّر متون علوي بايد تلاش كند تا از پيش دانسته هاي تحميلي و تطبيقي، پرهيز نمايد تا معناي متن را اصطياد كند، و اين امر نيز امكان پذير است.

4. فهم متون علوي ذومراتب است؛ يعني از مدلول مطابقي و مدلول هاي التزامي در طول مدلول مطابقي برخورداراست.

5. اصل عقلايي و اولي در فهم الفاظ و كلمات و جملات متون علوي، شناختاري بودن آن ها است؛ يعني اوّلاً متون ديني علوي معنا دارند؛ ثانياً بر معناي شناختاري دلالت مي كنند، يعني از واقع و نفس الامر حكايت مي كنند؛ ثالثاً اگر معناي سمبليك و نمادين يا اسطوره اي و در يك كلام، غيرشناختاري داشته باشند، بايد با قرينه ي قطعي ثابت گردد. حكمت الهي كه در صدد هدايت انسان ها است نيز اقتضا مي كند كه طبق زبان، روش و اصول محاوره ي اين عقلا، با مخاطبان سخن بگويد.

6. الفاظ ديني و علوي با مدلول سمانتيكي و معناي لفظي ارتباط دارند. مدلول سمانتيكي يك لفظ، همان چيزي است كه با عنوان «مسما» معرفي مي گردد. بنابراين، معنا، چيزي جز مدلول و محكي لفظ نيست و آن مدلول غير از مصداق و كاركرد معنا است؛ بلكه يك تصور ذهني است كه براي عالمان به وضع لفظ و معنا آشنا است.

اين تصور و ماهيت ذهني، مقيد به قيد ذهني يا خارجي نيست پس مدلول الفاظ امام علي عليه‌السلام، مصداق يا تصور ذهني مقيد به قيد ذهني يا خارجي نيست؛ بلكه معناي ذهني بدون قيد ذهني و خارجي است. اگر مصداق يا معناي ذهني به قيد خارجي، مدلول الفاظ باشد، قلمرو ديني از كلام علي عليه‌السلام به دست مي آيد كه براي دنياي امروز ما مفيد نخواهد بود.

7. منطق صحيح فهم سنت علوي اقتضا مي كند كه به مباني تفسير، قواعد تفسير، شرايط مفسّر، علوم مورد نياز تفسير، شيوه و مراحل تفسير توجّه شود؛ زيرا بدون داشتن معيارهايي روشن در باب شيوه تفسير متون علوي، نمي توان قلمرو دين را تعيين كرد.

8. وقتي گفته مي شود روش فهم سنت علوي، روش محاوره ي عقلايي است. اين بدان معنا نيست كه ظرافت ها و دقايق از آموزه هاي سنت علوي به دست نيايد. زيرا اين ظرافت ها، از مدلول هاي التزامي آموزه هاي علوي اصطياد مي شوند و مدلول هاي التزامي نيز در طول مدلول مطابقي كلام قرار دارند و مدلول مطابقي نيز با روش عرفي قابل اصطياد است.

9. هم چنان كه فهم ها و مدلول هاي سنت علوي به مطابقي و التزامي تقسيم پذيرند، تفسيرهاي سنت علوي به ظني و يقيني نيز انشعاب مي يابند؛ بنابراين، در تعيين قلمرو دين در سنت علوي بايد به اين طبقه بندي نيز توجّه داشت.

10. دين، مجموعه اي از گزاره هايي است كه به ابعاد و زواياي گوناگون زندگي بشر نظر دارند. از اين رو، برخي از گزاره هاي ديني، جنبه ي اخباري و پاره اي، جنبه ي انشايي دارند و گزاره هاي اخباري كه معناي شناختاري دارند، به گزاره هاي اعتقادي و تاريخي و معرفتي و گزاره هاي انشايي به اخلاقي و فقهي و حقوقي انشعاب مي يابند. برخي از اين گزاره ها به اعمال فردي و يا اجتماعي و دسته ي ديگر به اعمال جوارحي و ظاهري يا جوانحي و باطني مربوط مي شوند.

11. برخي براي تعيين قلمرو دين، از عنصر گوهر و صدف دين بهره مي گيرند و دين را به دو ساحت ذاتي و عرضي يا گوهر و صدف منشعب مي سازند و امور عرضي دين را به امور موقتي، محلي و تغييرپذيري تعريف نموده و بسياري از تصورات و تصديقات و آموزه هاي شارع، حوادث تاريخي در كتاب و سنت، پرسش هاي مؤمنان و مخالفان و پاسخ هاي وارده بر آن ها، احكام فقهي و شرايع را عرضي دين و منحصر به زمان پيامبر و امام دانستند و گوهر دين را در بندگي خدا و سعادت اخروي و حفظ مقاصد شريعت منحصر ساختند.(128)

نگارنده در تعيين قلمرو دين در سنت علوي، با اين پيش فرض سخن نمي گويد و اصولاً گوهر و صدف، بدين معنا را نمي پذيرد؛ گرچه پاره اي از آموزه هاي ديني، مقدمه ي آموزه هاي ديگرند و ليكن آن ها، مقدمه در حدوث و بقايند و بنابراين تغييرات آن ها همانند جا به جايي احكام ثانوي و حكومتي و اولي است و هيچ گاه تغيير دايمي در شريعت اسلام جاري نيست؛ مگر آن كه دليل ديني بر نسخ آموزه ي ديني دلالت نمايد.

حال، اگر پيش فرض برخي از روشن فكران معاصر پذيرفته شود و بخش اعظمي از دين، به عنوان عرضيات دين شمرده شود، به ناچار در قلمرو دين، به دين حداقلي سوق مي يابيم، ولي اگر اين پيش فرض را نپذيريم، مي توانيم فرضيه ي نگارنده را كه در آغاز بحث بيان گرديد، اثبات كنيم.

12. مسئله ي انتظار بشر از دين، مقدم بر قلمرو شريعت است؛ زيرا انتظار بشر از دين، تنها به بيان نيازهاي انسان به دين مي پردازد؛ ولي قلمرو دين، تعيين حدود و دامنه ي نيازها را تبيين مي كند؛ بنابراين، پيش فرض كلامي اين نوشتار در حوزه ي خواهش هاي بشر از دين، عبارت است از اين كه دين به معناي آموزه هاي الهي، برگرفته از كتاب و سنت، تنها به پاره اي از نيازهاي آدميان در دنيا و آخرت پاسخ مي دهد و جهت رفع تمام نيازهاي بشري به عقل و تجربه نيز حاجت مند است.

بنابراين، اگر در رفع پاره اي از مشكلات اقتصادي، سياسي، مديريتي، بهداشت و غيره به عقل و تجربه نياز داريم، نبايد نتيجه گرفت كه آموزه هاي كتاب و سنت به اين گونه مسائل نمي پردازد. يا تنها در دايره خدا و آخرت سخن مي گويد. هم چنان كه نبايد از دين، چنين انتظار داشت كه بدون مراجعه به عقل و تجربه، تمام نيازهاي بشري را مرتفع سازد.

خلاصه ي سخن آن كه دين، ذاتاً جهت تأمين سعادت اخروي انسان ها ارايه ي طريق مي كند و به تبع به پاره اي از نيازهاي دنيوي مي پردازد. احكام اين نيازها در طول اعصار گوناگون با شيوه ي اجتهادي، قابل اصطياد است.

از مطالب گذشته نكات ذيل استفاده مي شود:

الف. روش درون ديني و برون ديني در كشف حقايق و شناخت دين لازم و ضروري است.

ب. روش عقلي و تجربي در فهم آيات و روايات مؤثرند ولي عقل و تجربه نيز براي مصونيت از خطا و انحراف به تقوا و دين و دين داري حاجت مند است.

ج. بي شك براي بهره گرفتن از روش درون ديني و كتاب و سنت، ناچاريم از دليل عقلي براي حجّيت كتاب و سنت مدد بگيريم.

د. كتاب و سنت از آن رو كه با زبان عربي و زبان عرفي با مخاطبان سخن گفته و الفاظ آن ها در فرايند وضع بر معاني خاصي دلالت دارد، بدين جهت صامت و ساكت نيستند و كلمات و الفاظ آن ها بازگوي معاني است.

متأسفانه پاره اي از عالمان و مفسران و عارفان و فيلسوفان، از معاني ظاهري عدول نموده و با پيش دانسته هاي خود به تأويل آموزه ها و گزاره هاي ديني اقدام نمودند.

ه. متون علوي، ذومراتب و از مدلول مطابقي و مدلول هاي التزامي برخوردارند.

و. آموزه هاي علوي گرچه نسبت مقدمه و ذي المقدمه دارند ولي به ذاتي و عرضي بودن، (به معناي هگلي) تقسيم پذير نيستند.

ز. دين اسلام از ابعاد و زواياي مختلف بشري سخن گفته است.

ح. در تعيين قلمرو دين از منظر سنت علوي مي توان از راه هاي تعيين فلسفه ي بعثت پيامبران، بيان كاركردهاي دين، تبيين ويژگي هاي قرآن و سنت و نيز گستره ي دين در عرصه هاي مختلف اقتصادي، سياسي، كلامي، فقهي و حقوقي، اخلاقي و تربيتي و... بهره گرفت.

### 5- قلمروشناسي دين از راه فلسفه ي بعثت پيامبران

يكي از راه هايي كه در تعيين گستره ي شريعت كارساز است، شناخت فلسفه ي بعثت است. امير كلام در موارد گوناگوني از فلسفه ي بعثت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن گفته است و از اين طريق دامنه ي دين را مشخص ساخته است. در اين بخش به پاره اي از اهداف بعثت در كلام علوي اشاره مي كنيم:

1. احياي فطرت توحيدي: انسان ها در اثر پاره اي از حجاب ها و موانع فردي و اجتماعي، گرفتار آسيب هاي سرشت و فطرت الهي مي شوند و از حقيقت الهي فاصله مي گيرند. بر اين اساس، حق تعالي، پيامبراني را بر مي انگيزاند تا سرشت الهي انسان شكوفا شود. حضرت علي عليه‌السلام در اين باره مي فرمايد:

«اين شيطان ها را فرصتي دل خواه بود تا آدميان را از شناخت حق بازدارند و رشته ي پيوند بندگي شان را با خدا بگسلند. چنين بود كه خداوند، فرستادگانش را در ميان آنان برانگيخت و پيامبران خود را پي در پي به سويشان گسيل داشت تا ميثاق فطرت توحيدي را از آنان مطالبه كنند و نعمت هاي از ياد رفته ي خداوندي را فرايادشان آرند و با تبليغ توحيدي، احتجاج كنند و عقل هاي مدفون را رستاخيزي فراهم آرند و آيه هاي دقيق و سنجيده اي را در خداشناسي برايشان نمايش گذارند.» (129)

2. درمان دردهاي بيماران: پيامبران، در متون ديني اسلام به عنوان پزشكان روح و درمان كننده ي دردهاي قلب ها معرفي شدند. به همين دليل، بخشي از دين به بيان آسيب شناسي روح و درمان شناسي آن اختصاص دارد.

امير سخن در اين باره مي فرمايند:

«او پزشكي است كه با ابزار و وسايل درمان در پي بيماران مي گردد. مرهم هايش را با ضوابطي خدشه ناپذير آماده ساخته، داغ و درفش هايش را به كمال گداخته است، تا آن ها را بر حسب نياز براي درمان قلب هاي كور، گوش هاي كر و زبان هاي لال به كار گيرد. با داروهاي كارآمدش، جايگاه هاي از خودبيگاني و پايگاه هاي سردرگمي را جست وجوگر است كه مردمش از پرتو هر حكمت محروم اند و از درخشش چخماق هر دانش بي نصيب. پس چهارپايان چراگاهان و سنگ هاي سخت كوهساران را ماننده اند.»(130)

3. نجات دهنده ي تاريكي ها و اطاعت پذيري شيطان: دشمن آدميان در عرصه ي دنيا، شيطان است كه منشأ ورود انسان ها به تاريكي ها و انحراف ها مي شود. بخش مهمي از دين بستگي به وظيفه و هدف اساسي يعني نجات انسان ها از انحراف ها دارد. حضرت علي عليه‌السلام در اين باره مي فرمايد:

«پس خداوند، محمد را كه درود خداوند بر او و خاندانش باد به حق برانگيخت تا بندگانش را از ظلمات بندگي بت ها به روشنايي بندگي خويش و از اطاعت شيطان به اطاعت خود درآورد؛ با قرآني كه روشن گر و استوارش قرار داد تا بندگانش، از پس دوراني جهالت، پروردگار خويش را باز شناسد و در پي موضع گيري هاي جهل آلود، به وجودش معترف شوند.» (131)

4. آشكار ساختن عيب هاي دنيا: دنيا در قاموس اسلام از معاني گوناگوني برخوردار است: گاهي دنيا به معناي غفلت از خدا به كار مي رود مولوي سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چيست دنيا از خدا غافل بُدن  |  | ني قماش و نقره و ميزان و زن  |

امير كلام نيز در حكمت هاي گهربار خود، مكرر از مذمت هاي چنين دنيايي سخن گفته است و مردم را به لهو و لعب و غرور و فريب و ضرررساني و رها كردن او هشدار داده است.

معناي ديگر دنيا، نعمت ها و نقمت هاي دنيوي و پديده هاي عالم دنيا است كه چنين حقيقتي براي راستان، سراي راستي، براي دنياشناسان، سراي عافيت، براي توشه گيران، سراي بي نيازي و براي پندپذيران، سراي پند و اندرز است. سجده گاه دوستان خدا، جايگاه ورود فرشتگان حق و فرود وحي الهي و سوداسراي اولياي خدا است.

 آنان در دنيا رحمت به دست آوردند و در آن بهشت را سود بردند. اينك چه كسي مي تواند دنيا را نكوهش كند؟! (132)

اين معناي از دنيا با دين داري تعارضي ندارد و به تعبير حضرت علي عليه‌السلام، اين نشدني است كه مردم به سبب سامان بخشيدن به دنياشان، چيزي از امور ديني را وانهند و خدا دري زيان بارتر از آن چه در مقام رفع آن بوده اند، بر آنان بگشايد. هر آن كه براي دينش بكوشد، خداوند امر دنيايش را بسنده باشد.(133)

آخرين معناي دنيا عبارت است از نيازها و پرسش هاي دنيوي. دين به پاره اي از نيازهاي دنيوي پرداخته و تنها به آخرت و مسائل اعتقادي اختصاص ندارد.

آن چه در اين جا به عنوان فلسفه ي بعثت پيامبران بيان مي گردد، عبارت است از غفلت ها و عيب ها و كاستي هايي كه در دنيا وجود دارد و پيامبران، چهره از آن بر مي افكنند و آن ضعف ها را بر انسان ها آشكار مي سازند؛ ضعف هايي كه از طريق عقل بشري تحصيل پذير نيستند و اگر كشف پذير باشند، جبران پذير نيستند. حضرت علي عليه‌السلام در اين باره مي فرمايد:

همو است كه خلق خويش را در دنيا جاي داد و رسولان خويش را به سوي آدميان و پريان برانگيخت تا پرده از چهره ي دنيا برافكنند و از آسيب هايش هشدارشان دهند؛ بر ايشان مثل ها آرند، چشم هاشان را بر عيب هاي دنيا بگشايند و سرانجام با هر چه مايه ي عبرت تواند بود، از دگرگوني تندرستي و بيماري، حلال و حرام، بهشت و دوزخ و كرامت و پستي، كه خداوند براي فرمان بران و عاصيان آماده كرده است، بر آنان هجوم آورند.»(134)

5. ارايه ي بيم و اميد از كيفر امت هاي گذشته: حضرت علي عليه‌السلام در اين باره مي فرمايد: «خداوند او حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با آييني پرآوازه، درفشي شناخته، كتابي نگاشته، فروغي درخشان، شعاعي تابان و فرماني قاطع و بران، رسالت داد تا با حقايقي روشن گر، برهان آورد و با آياتي اعجازآميز هشدار دهد و شبهه ها را بزدايد و با تكيه بر كيفر امت هاي گذشته، مردم را بيم دهد و اميد ببخشد.»(135)

6. نجات مردم از حيرت و جاهليت: انسان ها در هر دوران، گرفتار حيرت ها و جهالت هايند. در عصر گذشته با حيرت و جهالت سنتي و در عصر حاضر، با حيرت و جهالت مدرن روبه رو است. به تعبير امير كلام، به هنگامي كه مردم در وادي حيرت و سرگرداني، راه به جايي نمي بردند و در امواج فتنه ها و بحران ها دست و پا مي زدند، و هوس ها و احساسات بر خردشان چيرگي يافته بود و كبريا و خود بزرگ بيني، لغزش هاي پياپي را تحميلشان مي كرد و جاهليت جهل آكنده، خالي و پوك و بي وزنشان كرده بود و حيرت زدگاني بي ثبات در سياست و گرفتار جهل مطلق بودند، او، كه درود خدا بر او بر خاندانش باد، از سوي خداوند برانگيخته شد و با دل سوزي تمام ره نمودشان داد و بر خطي روشن به پيششان برد و به پند و حكمت فرا خواندشان.(136)

7. ايجاد هم بستگي و رفع اختلاف ها: خداوند به وسيله ي آن حضرت، شكاف هاي ناشي از اختلاف را پر كرد و ميان خويشاوندان همبستگي و الفت به وجود آورد؛ آن هم در پي شعله هاي عداوتي كه در سينه ها افروخته شده بود و كينه هاي نهفته اي كه هر يك از آن ها در دل ها جرقه اي مي زد.(137)

8. حضرت علي عليه‌السلام در خطبه هاي ديگر نهج البلاغه، به موارد ديگري از فلسفه ي بعثت اشاره كرده است. از جمله مي فرمايد:

گشاينده ي گره هاي پيچيده، آشكار كننده ي حق بر اساس حق، دفع كننده ي جوش و خروش باطل، درهم كوبنده ي شوكت گم راهان، منتشر كننده ي انوار الهي، روشن كننده ي راه حق، هدايت كننده ي دل ها، ابلاغ كننده ي احكام نوراني اسلام، امين خداوند بر حقايق و اسرار (138)، اجراي فرمان خداوند، اتمام حجت بر مردم، بيم دادن مردم از زشتي ها (139) پيشواي پرهيزكاران، روشني بخش چشم هدايت شدگان، (140) نجات مردم از پرستش بت ها، عبادت و پرستش خداي يگانه، بازداشتن مردم از اطاعت شيطان و اطاعت و پيروي از خداوند، دعوت مردم به وسيله ي قرآن، معرفي و شناساندن خداوند به مردم، اقرار كردن به وجود خدا بعد از انكار، اثبات كردن وجود خداوند، (141) به سرمنزل نهايي رساندن احكام و انذار و بشارت الهي، (142) برداشتن جهل و ناداني، برحذر داشتن مردم از زيان كاري، پند دهنده ي مردم، آگاه كردن مردم به عيوب دنيا، طرح راه هاي عبرت آموزي، تندرستي ها و بيماري ها، تبيين حلال و حرام، شناساندن راه هاي بهشت و جهنم و راه هاي بزرگواري و خواري، (143) از بين بردن بهانه ها با ارايه ي دلايل روشن و آشكار. (144)

نتيجه اين كه، از طريق فلسفه ي بعثت پيامبران در كلام علوي، قلمرو دين از يك زاويه مشخص شد و آن اين كه دين تنها به آخرت نظر ندارد و عيب ها و نقص هاي دنيا را نيز بازگو مي كند. آسيب شناسي و درمان شناسي روح آدمي در دنيا و حيات اجتماعي را نشان مي دهد و حيرت و جاهليت و بيم و اختلاف را از مردم مي زدايد و همبستگي، نجات، احيا و معرفت را به ارمغان مي آورد.

گفتني است كه هدف اصلي دين، سعادت اخروي است. فلسفه ي اصلي بعثت پيامبران نيز نجات و رستگاري اخروي انسان ها است ولي از طريق سعادت دنيوي اين امر تحقق مي يابد بر اين اساس، فلسفه ي بعثت پيامبران به اين حوزه مهم يعني نيازهاي دنيوي نيز نظر داشته است.

### 6- قلمروشناسي دين از طريق كاركردهاي دين

حضرت علي عليه‌السلام در فرمايش ها و توصيه هاي گهربارش به خدمات و ثمرات دين نيز اشاره مي كند و از اين طريق، كاركردهاي دين را معرفي مي نمايد.

شايان ذكر است كه روش كاركردي با روش كاركردگرايانه يا پراگماتيستي تفاوت دارد. در پيش فرض كاركردگرايانه، صدق به معناي منفعت گرايي و فايده گرايي، نه به معناي مطابقت با واقع، به كار رفته است. به همين دليل، فيلسوفاني كه به غير شناختاري بودن زبان ديني گرايش داشته اند، به كاركردهاي دين، با نگرش كاركرد گرايانه، نگريسته اند.

اميرمؤمنان در خطبه ها، نامه ها و حكمت هاي ارزش مند و پرمغز و وزين خود به كاركردهاي دين اشاره نموده است؛ ليكن روش كاركردگرايانه را نپذيرفته است؛ يعني شناختاري بودن گزاره هاي ديني و مطابقت آن ها با واقع و نفس الامر را پذيرفته آن گاه به آثار و پي آمدهاي مثبت آن ها نيز پرداخته است.

اين نگرش، از نظر روان شناختي و جامعه شناختي بسيار راه گشا و كارآمد است. در آغاز بيان كاركردهاي دين در سنت علوي به اين نكته اشاره شد كه كاركردهاي دين از يك جهت به كاركردهاي دنيايي و اخروي و از جهت ديگر، به كاركردهاي فردي و اجتماعي منشعب مي شوند. وقتي سخن از كاركردهاي دنيا به ميان مي آيد، مراد از دنيا، معناي غفلت از خدا نيست؛ بلكه نيازهاي دنيوي است كه دين و آموزه هاي ديني بدان پرداخته و آن را مقدمه ي آخرت شمرده است.

امير كلام در اين باره مي فرمايد: با اين خانه ي وسيع در دنيا چه مي كني؟ در حالي كه در آخرت به آن نيازمندتري. آري اگر بخواهي، مي تواني با همين خانه به آخرت برسي. در اين خانه ي وسيع، مهمانان را پذيرايي كني به خويشاوندان با نيكوكاري بپيوندي و حقوقي كه برگردن تو است، به صاحبان حق برساني.

پس آن گاه تو با همين خانه ي وسيع، به آخرت نيز مي تواني پرداخت... تو مي پنداري كه خداوند نعمت هاي پاكيزه اش را حلال كرده اما دوست ندارد تو از آن ها استفاده كني؟ تو در برابر خدا كوچك تر از آني كه اين گونه با تو رفتار كند. (145) اينك به پاره اي از كاركردهاي دين در سنت و سيره و كلام علوي اشاره مي كنيم:

1. معرفت خدا: يكي از خدمات دين به بشريت اين است كه خداوند متعال را به او معرفي مي كند و شناخت صحيح و دقيقي به او عطا مي كند و از انحراف ها و اعوجاج ها مي رهاند.

همان گونه كه حضرت علي عليه‌السلام مي فرمايد: آغاز و بنياد دين، شناخت خدا است و كمال اين شناخت، باورداشت هستي او و اوج اين باور، توحيد، و اوج توحيد، اخلاص و اوج اخلاص، زدودن صفت ها از او است.(146)

2. ايجاد هم بستگي و رفع اختلاف ها: شكاف ها و اختلاف هايي كه ميان خويشان پديد مي آيد، به كمك دين به هم بستگي و الفت بدل مي شود و شعله هاي عداوت خاموش مي گردد. (147) البته اين كاركرد به عنوان فلسفه ي بعثت پيامبران نيز بيان گرديد.

3. حيرت زدايي: آدميان در طول حيات فكري، گرفتار شك و ترديد و نسبي گرايي و حيرت مي شوند. يكي از كاركردهاي دين آن است كه انسان ها در حوزه ي خردگريزي، حيرت زدايي مي شوند و معرفت كامل را عطا مي كنند. حيرت زدايي به دنبالش زوال فتنه ها، هوا و هوس ها، تكبرها و ساير لغزش ها و جهالت ها را به هم راه دارد. (148)

4. پشتيباني عقل در حوزه ي ناتواني: عقل آدمي از ارزش معرفت شناختي والايي برخوردار است؛ به همين دليل، شريعت به بهره گرفتن از آن توصيه فرموده است؛ ليكن در درك پاره اي از حقايق ناتوان است. براي نمونه، شناخت چهره ي حقيقي دنيا، شيطان شناسي، بيان احكام الهي و مانند اين ها از حوزه ي درك آدمي به دور است. امير كلام در سرتاسر نهج البلاغه از اين ابهام ها پرده برداشته، آدميان را از آن حقايق آشكار ساخته است.

5. كاركرد هاي دين از طريق كاركرد احكام شرعي: تمام اوامر و نواهي الهي از حكمت معيني برخوردارند؛ زيرا احكام الهي تابع مصالح و مفاسد واقعي اند. حضرت علي عليه‌السلام پاره اي از كاركردها و حكمت هاي احكام شرعي، كه در واقع، كاركردهاي دين هم به شمار مي روند، را بيان فرموده است؛ براي نمونه، مي فرمايد: خداوند براي پاك سازي از شرك، ايمان را رقم زد و براي وارستن از كبر، نماز را؛ براي رويش روزي، زكات را و براي آزمايش اخلاص مردمان، روزه را، براي تقويت دين، حج را و براي عزت اسلام، جهاد را واجب شمرد.(149)

حضرت در جاي ديگري جهاد با دشمن را مايه ي برپا داشتن ستون دين معرفي مي كند(150) و نيز فرموده است كه خداوند امر به معروف را براي اصلاح توده هايي ناآگاه و نهي از منكر را براي بازداشتن بي خردان از زشتي ها، صله ي رحم را براي فراواني خويشاوندان و قصاص را براي پاسداري از خون ها و اجراي حدود را براي بزرگ داشت محرمات الهي و ترك مي گساري را براي سلامت عقل و دوري از دزدي را براي تحقق عفت و ترك زنا را براي سلامت نسل آدمي و ترك لواط را براي فزوني فرزندان و گواهي دادن را براي به دست آوردن حقوق انكار شده و ترك دروغ را براي حرمت نگه داشتن راستي و سلام كردن را براي امنيت از ترس ها و امامت را براي سازمان يافتن امور امت و فرمان برداري از امام را براي بزرگ داشت مقام رهبري، واجب كرد.(151)

6. كاركرد دين در حوزه ي اخلاق: ياد خدا و آخرت، در كنترل رفتار انسان ها بسيار مؤثر است. امير كلام در نامه ي 53 خطاب به مالك اشتر مي فرمايد: «به مردم نگو به من فرمان دادند و من نيز فرمان مي دهم و بايد اطاعت شود؛ كه اين گونه خود بزرگ بيني دل را فاسد و دين را پژمرده و موجب زوال نعمت ها است.

و اگر با مقام و قدرتي كه داري، دچار تكبّر يا خود بزرگ بيني شدي به بزرگي حكومت پروردگار كه برتر از تو است بنگر، كه تو را از آن سركشي نجات مي دهد و تندروي تو را فرو مي نشاند و عقل و انديشه ات را به جايگاه اصلي باز مي گرداند.»

7. كاركرد دين از طريق كاركرد ايمان: ايمان به خدا، در زندگي آدمي، آثار و نتايج مثبت فراوان دارد؛ از جمله مي توان به مبارزه ي با حزن و اندوه، يافتن اميد، آرامش دروني اشاره كرد. امام علي عليه‌السلام مي فرمايد: «بي گمان تو، نه مي تواني بر اجل خويش پيش گيري و نه پيش از آن چه سهم مقدّر توست، از روزي بهره مند مي شوي. اين حقيقت را بشناس كه روزگار را دو روز متفاوت است: روزي بر تو و روزي با تو. و نيز بدان كه دنيا سرايي است كه دست به دست مي گردد. آن چه به سود باشد، به رغم ضعفت، به سراغت خواهد آمد و در مورد آن چه به زيانت باشد نيز، نيروي دفاع و بازداري ات نتواند بود» (152).

و نيز مي فرمايد:

«دين قوي ترين تكيه گاه است؛(153) دين شادماني است؛(154) دين انسان را حافظ و نگهبان است»(155).

### 7- تعيين قلمرو دين از طريق شناخت ويژگي هاي قرآن و سنت

يكي ديگر از راه هايي كه حضرت علي عليه‌السلام در تعيين قلمرو دين از آن بهره مي برد، طريق بيان و معرفي ويژگي هاي قرآن و سنت است كه در خطبه ها، نامه ها و حكمت هاي خويش بدان پرداخته است. وي ضمن بيان صداقت و پنددهندگي قرآن، هدف آن را هدايت گري انسان ها معرفي مي كند و انسان ها را در اين عرصه، نيازمند به قرآن توصيف مي كند.

سپس در ويژگي هاي آن مي فرمايد: «درمان خود را از قرآن بخواهيد و در سختي ها از قرآن ياري بطلبيد كه در قرآن، درمان بزرگ ترين بيماري ها يعني كفر و نفاق و سركشي و گم راهي است.پس به وسيله ي قرآن خواسته هاي خود را از خدا بخواهيد و با دوستي قرآن به خدا روي آوريد، و به وسيله ي قرآن از خلق خدا چيزي نخواهيد؛ زيرا وسيله اي براي تقرّب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد. آگاه باشيد كه شفاعت قرآن پذيرفته شده و سخنش تصديق مي گردد، آن كس كه در قيامت، قرآن شفاعتش كند، بخشوده مي شود و آن كس كه قرآن از او شكايت كند محكوم است.» (156)

«همانا خداوند سبحان، كسي را به چيزي چون قرآن پند نداده است. كه قرآن ريسمان استوار خدا، و وسيله ي ايمني بخش است. در قرآن بهار دل، و چشمه هاي دانش است.

براي قلب جلايي جز قرآن نتوان يافت؛ به خصوص در جامعه اي كه بيداردلان در گذشته و غافلان و تغافل كنندگان حضور دارند.»(157)

بنابراين، عرصه هاي حضور قرآن عبارتند از: بيدار كردن و جلاي قلب؛ هدايت گري نسبت به انسان ها؛ درمان دردها به ويژه بيماري هاي قلبي؛ تقرب به خدا.

حضرت علي عليه‌السلام در خطبه ي ديگري، از كمال دين خبر مي دهد و آن را به كمال قرآن مستند مي سازد و مي فرمايد. «آيا خداي سبحان، دينِ ناقصي فرستاده و در تكميل آن از آن ها استمداد كرده است؟ آيا آن ها شركاي خدايند كه هر چه مي خواهند در احكام دين بگويند و خدا رضايت دهد؟ آيا خداي سبحان، دين كاملي فرستاد و پس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ابلاغ آن كوتاهي ورزيد؟ در حالي كه خداي سبحان مي فرمايد: «ما در قرآن چيزي را فروگذار نكرديم» و فرمود: «در قرآن بيان هر چيزي است» و يادآور شويم كه: بعض قرآن گواهِ بعضي ديگر است و اختلافي در آن نيست. پس خداي سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غير خدا نازل مي شد اختلافات زيادي در آن مي يافتند.« همانا قرآن داراي ظاهري زيبا و باطني ژرف و ناپيدا است، مطالب شگفت آور آن تمام نمي شود، و اسرار نهفته آن پايان نمي پذيرد، و تاريكي ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد.» (158) امير كلام در خطبه ي ديگري، مردم را به آموختن قرآن و نيك فهميدن آن توصيه مي كند و آن را شفا دهنده ي سينه هاي بيمار معرفي مي كند.(159)

در خطبه اي ديگر، از معارف قرآن خبر مي دهد و علم آينده و حديث روزگاران گذشته و شفا دهندگي دردها و سامان دهي و نظم انسان ها را به قرآن نسبت مي دهد. (160) حضرت، كمال ديني را به كمال قرآن معرفي مي كند كه پيامبر نيز آن را به طور كامل تبليغ فرمود.(161)

فرمايشات حضرت علي در باب كمال دين و كمال قرآن ظهور در اين دارد كه دين و قرآن در امر هدايت گري انسان ها كمال دارد و دامنه ي آن در اين عرصه نيز حداكثري است و با وجود اين، در حكمت هاي خويش به مردم توصيه مي كند كه حكمت را از هر كس مي خواهيد، بگيريد. (162) يا در خطبه ها و كلماتش به بهره گيري از عقل و تجربه توصيه مي كند. تا اين جا در باب گستره ي دين از طريق تبيين دامنه ي قرآن بهره گرفتيم. از راه تبيين حوزه ي سنت نيز مي توان در باره ي قلمرو دين سخن گفت.

از مجموعه ي فرمايشات اميرالمؤمنين، قلمرو حداكثري در سنت علوي استفاده مي شود؛ زيرا پيشوايان دين در اثر ارتباط با حق تعالي از علم لدني بهره مندند.

حضرت در سخن راني هاي عمومي ندا سر مي داد كه «سلوني قبل ان تفقدوني» (163)؛ پيش از آن كه مرا از دست بدهيد از من بپرسيد. مجموع اين گونه احاديث و نيز ره نمودهاي علمي، فلسفي و عرفاني پيشوايان اسلام و علم لدني آن ها بر اين حقيقت دلالت دارد كه تمام علوم و معارف گذشته و حال و آينده در اختيار پيامبر و ائمه ي اطهار عليه‌السلام بوده است و بدين معنا قلمرو دين اسلام و قلمرو معارف و علوم در منابع دين اسلام نامحدود و نامتناهي است. هر چند همه ي اين حقايق به دست ما نرسيده باشد و يا اين كه به دلايلي بيان نشده باشد.

امام علي عليه‌السلام از هم راهي خود با پيامبر خبر مي دهد و مي فرمايند: «من هنگامي كه وحي بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرود مي آمد، ناله ي شيطان را شنيدم.

گفتم اي رسول خدا، اين ناله ي كيست؟ گفت: شيطان است كه از پرستش خويش مأيوس گرديد و فرمود: «علي، تو آن چه را من مي شنوم، مي شنوي و آن چه را كه من مي بينم، مي بيني؛ جز اين كه تو پيامبر نيستي، بلكه وزير من بوده، به راه خير مي روي.» (164)

و نيز فرمود: اي مردم پيش از آن كه مرا از دست بدهيد، از من بپرسيد. از راه هاي آسمان ها سؤال كنيد كه من نسبت به آن ها از راه هاي زمين آگاه ترم (165) و هم چنين اخبار غيبي فراواني از ائمه گزارش شده است كه بر مدعاي ما تأكيد دارد.

از جمله، امام علي عليه‌السلام در سر راه خود به سوي صفين به سرزمين كربلا رسيد و ندا سر داد كه آه اي زمين كربلا، هر آينه مرداني از تو در روز قيامت محشور مي گردند كه بدون حساب رسي وارد بهشت مي شوند».(166) به كميل فرمود: اي كميل، اين جا علم فراواني است (به سينه اش اشاره كرد) اگر حاملان و آموزندگاني مي يافتم، به آن ها عطا مي كردم».(167)

امام از انتقام گرفتن مختار، خيانت عمرسعد، شهادت خويش، شهادت امام رضا، سرانجام بني اميه و خوارج، خبر داده است.

مطالب دقيقي در باب حديث شناسي، (168) انسان شناسي، (169) شگفتي هاي آفرينش، (170) مردم شناسي،(171) علم رياضي، (172) صرف و نحو، (173) مسايل تربيتي، (174) فقه و حقوق و قضا و رفتارشناسي (175) نيز از امام گزارش شده است.

خلاصه ي سخن آن كه گرچه دايره علم پيشوايان دين از دايره ي سنت وسيع تر است ولي با توجّه به علم لدني آن ها مي توان از دخالت دين در عرصه هاي اجتماعي دنيوي و اخروي، فردي و اجتماعي سخن گفت. هر چند بسياري از معلومات پيشوايان دين، به دلايلي بيان نشده و يا در اختيار ما قرار نگرفته است.

به اميد آن كه تمام حقايق را از زبان مبارك امام عصر(عج) بشنويم.

### 8- قلمرو دين در عرصه ي اقتصاد

اقتصاد در لغت به معناي ميانه روي و پرهيز از افراط و تفريط در هر فعاليتي است و در اصطلاح از تعاريف گوناگوني برخوردار است. ارسطو، علم اقتصاد را علم تدبير منزل و يكي از انواع حكمت عملي معرفي كرده و آدام اسميت، علم بررسي ماهيت و علل ثروت ملل را پذيرفته است. و برخي، اقتصاد را علم بررسي روش هاي تخصيص منابع و عوامل محدود (زمين، كار، سرمايه) جهت توليد منابع و محصولات به منظور ارضاي نيازمندي ها و ترتيب توزيع و مصرف آن ها دانسته اند.

حق مطلب آن است كه مباحث اقتصاد به دو بخش علم اقتصاد يا اقتصاد توصيفي و مكتب اقتصاد يا اقتصاد توصيه اي تقسيم مي شوند.(176) گستره ي دين در عرصه ي اقتصاد از منظر سنت علوي، به طور عمده به مكتب اقتصاد و بايد و نبايدهاي اقتصادي و مسائل حقوقي و ارزشي اقتصاد، مانند تقسيم ثروت هاي عمومي، محدوديت هاي مالكيت خصوصي، حدود اقتدار دولت در زندگي اقتصادي، سياست ها و اهداف اقتصادي اختصاص دارد و در موارد اندكي به بيان روابط اقتصادي بين پديده ها اشاره شده است؛ زيرا روابط دائماً در حال سيلان و تغيير است و بايد در هر جامعه و عصري به كشف اختصاص آن اقدام نمود.

و اينك به پاره اي از بخش هاي اقتصاد توصيه اي در سنت علوي اشاره مي كنيم.

1. سياست ها و اهداف ايجابي اقتصادي در سنت علوي

الف. توجّه به آباداني و عمران و بالندگي كسب و تجارت: حضرت علي عليه‌السلام در اين باره به مالك مي فرمايد: «بايد تلاش تو در آباداني زمين بيش تر از جمع آوري خراج باشد كه خراج جز با آباداني فراهم نمي گردد و آن كس كه بخواهد، خراج را بدون آباداني مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حكومتش جز اندك مدتي دوام نياورد».(77)

ب. عدالت ورزي: عدالت يكي از اصول و اركان مهم نظام هاي حكومتي است كه بدون شك بقاي آن ها بدان بستگي دارد. امام علي عليه‌السلام نيز از اهميت اين عنصر هشدار مي دهد و عدالت و مهرباني با رعيت و مردم را مايه ي خشنودي و اطمينان آن ها نسبت به حكومت معرفي مي كند.(178)

ج. حق گرايي: «حق را مال هر كس كه باشد، نزديك يا دور، بپرداز و در اين كار شكيبا باش و اين شكيبايي را به حساب خدا بگذار؛ گرچه اجراي حق، مشكلاتي براي نزديكانت فراهم آورد؛ تحمّل سنگيني آن را به ياد قيامت بر خود هموار ساز».(179)

د. امنيت اقتصادي: عامل مهم رونق و شكوفايي اقتصادي، شيوه ي برخورد دولت با تجّار و توليد كنندگان و كارگران و برنامه ريزي در جهت امنيّت اقتصادي است. اميرمؤمنان براي ايجاد امنيت اقتصادي، توصيه هاي ذيل را ارايه مي كند: «هرگز كسي را از نيازمندي او باز نداريد و از خواسته هاي مشروعش محروم نسازيد و براي گرفتن ماليات از مردم، لباس هاي تابستاني يا زمستاني و مركب سواري و برده ي كاري او را نفروشيد و براي گرفتن درهمي، كسي را با تازيانه نزنيد و دست اندازي به مال كسي (نمازگزار باشد يا غير مسلماني كه در پناه اسلام است) نكنيد؛ جز اسب يا اسلحه اي كه براي تجاوز به مسلمان ها به كار گرفته مي شود.» (180)

«با ترس از خدايي كه يكتاست و هم تايي ندارد حركت كن. در سر راه، هيچ مسلماني را نترسان يا با زور از زمين او نگذر و افزون تر از حقوق الهي از او مگير. هر گاه به آبادي رسيدي، در كنار آب فرود آي و وارد خانه ي كسي مشو. سپس با آرامش و وقار به سوي آنان حركت كن تا در ميانشان قرارگيري. به آن ها سلام كن و در سلام و تعارف و مهرباني كوتاهي نكن.»(181)

ه. ضرورت برنامه ريزي: «مؤمن بايد شبانه روز خود را به سه بخش تقسيم كند. زماني براي نيايش و عبادت پروردگار و زماني براي تأمين هزينه ي زندگي و زماني براي واداشتن نفس به لذت هايي كه حلال و زيباست. خردمند را نشايد جز آن كه در پي سه چيز حركت كند: كسب حلال براي تأمين زندگي يا گام نهادن در راه آخرت يا به دست آوردن لذت هاي حلالي.»(82)

2. سياست ها و اهداف سلبي اقتصادي در سنت علوي

الف. گرفتن ماليات سنگين از مردم: امام در اين باره مي فرمايد: «اگر مردم شكايت كردند از سنگيني ماليات يا آفت زدگي يا خشك شدن آب چشمه ها يا كمي باران يا خراب شدن زمين در سيلاب ها يا خشك سالي، در گرفتن ماليات به ميزاني تخفيف ده تا امورشان سامان گيرد و هرگز تخفيف دادن در خراج، تو را نگران نسازد.» (183)

ب. رانت خواري: «همانا زمام داران را خواص و نزديكاني است كه خودخواه و چپاول گرند و در معاملات انصاف ندارند، ريشه ي ستم كاري شان را با بريدن اسباب آن بخشگان و به هيچ كدام از اطرافيان و خويشاوندانت زمين را واگذار مكن و به گونه اي با آنان رفتار كن كه قراردادي به سودشان منعقد نگردد كه به مردم زيان رسانند؛ مانند آبياري مزارع يا زراعت مشترك كه هزينه هاي آن را بر ديگران تحميل كنند؛ در آن صورت سودش براي آنان و عيب و ننگش در دنيا و آخرت براي تو است».(84)

3. ارزش هاي اقتصادي

الف. رعايت حقوق محرومان: «سپس خدا را، خدا را، در خصوص طبقات پايين و محروم جامعه كه هيچ چاره اي ندارد. از زمين گيران، نيازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در اين طبقه ي محروم گروهي خويشتن داري نموده و گروهي به گدايي دست نياز بر مي دارند؛ پس براي خدا پاسدار حقي باش كه خداوند براي اين طبقه معين فرموده است. بخشي از بيت المال و بخشي از غله هاي زمين هاي غنيمتي اسلام را در هر شهري به طبقات پايين اختصاص ده».(85)

ب. تقويت بازرگاني و تجارت: شكوفايي اقتصادي يك جامعه و پيش رفت و توسعه ي آن، به رشد تجارت و تقويت بازرگانان صالح آن جامعه بستگي دارد. بر اين اساس، امير كلام عليه‌السلام، مالك اشتر را به بازرگانان و صاحبان صنايع سفارش مي كند و آن ها را منابع اصلي منفعت و پديدآورندگان وسايل زندگي و آسايش معرفي مي كند و البته بر كنترل بازرگانان تنگ نظر، بدمعامله، بخيل و محتكر سفارش مي نمايد.(186) در دعائم الاسلام، از امير المؤمنين عليه‌السلام روايت شده است كه آن حضرت در حالي كه تازيانه اي به دست مي گرفت در بازارها به راه مي افتاد و كم فروشان و متقلبان را تنبيه مي كرد.

و به اصبغ بن نباته كه به امام عرض كرد اجازه بدهيد من به جاي شما چنين كاري را انجام دهم فرمود: پيامبر بر مركب سوار مي شد و به بازار گوشت فروشان و خرمافروشان و تاجران مي رفت و آن ها را نصيحت مي كرد.(187) سيره ي حضرت علي عليه‌السلام نيز بر اين روش پيامبر مبتني بود.(188)

ج. پرهيز از مخلوط كردن جنس خوب و بد(189)

د. پرهيز از قسم خوردن در معاملات(190)

ه. تشويق به كشاورزي(191)

و. توجه به نيازمندي هاي يتيمان(192)

ز. توصيه به تلاش در توليد و كار و سازندگي(193)

ح. توصيه هاي مالياتي به مأموران دارايي(194)

4. وظايف متوليان امور اقتصادي

آن چه از سنت علوي و روايات و سيره ي امير مؤمنان به دست مي آيد، اين است كه حاكمان و زمام داران امور اقتصادي، وظايفي بر عهده دارند كه بايد با همّت خويش، آن ها را به انجام برسانند. آن وظايف عبارتند از:

مقابله با تجاوز به حريم بازار و حفظ امنيت آن؛ جلوگيري از احتكار، مراقبت و نظارت بر قيمت ها و دقيق بودن ترازوها، حل مشكلات بازار، نظارت بر ذبح حيوانات، ايجاد امنيت در راه هاي تجاري، جلوگيري از معامله ي اشيا ممنوع و حرام، منع داد و ستد در مكان هاي غير مجاز و سدّ معبر و نظارت بر رفتار متوليان بازار (195)، نظارت بر امور مالي كارگزاران، تقسيم مساوي بيت المال، برخورد با سوء استفاده ها، ضرورت ساده زيستي حاكمان (196) برخورد با سوء استفاده ها (197).

### 9- قلمرو دين در عرصه ي سياست

نظريه پردازان، در مورد سياست، تعاريف گوناگوني از سنخ توصيفي يا تجويزي و يا مختلط ارايه نموده اند و براي آن، شاخه ها و زيربخش هايي را بيان كرده اند. از جمله مي توان به علم سياست، فلسفه ي سياسي، كلام سياسي، فقه و حقوق سياسي، نظام سياسي، نظريه ي سياسي، انديشه ي سياسي و جامعه شناسي سياسي اشاره كرد. علم سياست، دانشي است كه پديده ها و روندهاي سياسي موجود و سازمان ها و گروه هاي جوياي قدرت و روابط شهروندان و گروه هاي گوناگون با دولت و روابط دولت با ديگر دولت ها و سازمان هاي بين المللي را مطالعه مي كند.(198)

فلسفه ي سياسي، تفكر منتظم درباره ي غرض و غايت حكومت و يا تنقيح مناط و تحليل مفاهيم سياسي است كه به صورت انتزاعي ارايه مي گردد.(199) حال اگر پرسش هاي مربوط به فلسفه ي سياسي كه با روش انتزاعي و عقلي پاسخ داده شود، از طريق وحي الهي و متون ديني پاسخ داده شود، كلام سياسي تحقق مي يابد.

و فقه و حقوق سياسي، مجموعه مباحث حقوقي و فقهي كه به رفتار سياسي دولت ها و مردم ارتباط پيدا مي كنند مانند حقوق اساسي و حقوق بين المللي. نظام سياسي، عبارت است از مجموعه ي نظريه ها و آراء هم آهنگ به شكل يك سيستم كه خطوط اصلي ارزش هاي مورد نظر مكتب در زمينه ي مباحث سياسي مثل فرد، دولت و عدالت را بيان مي كند.

جامعه شناسي سياسي، دانشي است كه به بررسي محيط اجتماعي سياسي مي پردازد و تأثيرات جامعه، به طور كلي اعم از حوزه ي روابط توليدي و اقتصادي، لايه بندي هاي اجتماعي و فرهنگ، بر ساخت و فرايند و رفتار سياسي را مورد مطالعه قرار مي دهد(200).

نظريه و انديشه ي سياسي نيز در گذشته به معناي مجموعه ي تفكرات فيلسوفان سياسي هم چون افلاطون، ارسطو و... به كار رفته است.

حال كه از چيستي سياست و زير مجموعه هاي آن به اختصار سخن گفتيم، بايد توجه داشت كه اولاً وقتي سخن از سياست علوي به ميان مي رود، به معناي نفي بهره برداري از عقل و تجربه نيست. بي شك سياست مدار علوي در تصميم هاي سياسي بايد از روش هاي عقلاني جهت تحقق اهداف سياسي علوي بهره بگيرند؛ ثانياً در سنت علوي كم تر به علم سياست به عنوان تفسير روابط ميان روي دادهاي سياسي پرداخته شده است.

قلمرو سياست ديني در كلام علوي حداكثري است؛ ولي نه در علم سياست يا جامعه شناسي سياسي، بلكه در حوزه ي كلام سياسي و فقه و حقوق سياسي و انديشه ي سياسي.

تعليمات علوي در عرصه ي سياست، مشتمل بر چيستي سياست و حكومت، ويژگي هاي حاكم اسلامي، روش هاي سياسي، آزادي و حقوق سياسي مردم، اهداف سياست اسلامي و مانند اين ها است.

گفتني است سياست علوي با نگرشي كه به آدم و عالم دارد و هستي شناسي، خداشناسي، انسان شناسي و معرفت شناسي معيني را ارايه مي كند، روي كرد جديدي به مسائل سياسي به ما عطا مي كند و مطالب مهمّي به عرصه ي سياست مي افزايد.

و اينك به پاره اي از آموزه هاي امير كلام در باب مسائل سياسي اشاره مي كنيم:

1. نگرش امام به سياست مداري و حكومتداري: «سوگند به خدايي كه دانه را شكافت و جان را آفريد، اگر حضور فراوان بيعت كنندگان نبود و ياران، حجت را بر من تمام نمي كردند، و اگر خداوند از علما عهد و پيمان نگرفته بود كه برابر شكم بارگي ستم گران و گرسنگي مظلومان، سكوت نكنند، مهار شتر خلافت را بر كوهان آن انداخته، رها مي نمودم، و آخر خلافت را به كاسه ي اوّل آن سيراب مي كردم. آن گاه مي ديديد كه دنياي شما نزد من از آب بيني گوسفندي بي ارزش تر است». (201) امام عليه‌السلام علي رغم اين نگرش، از ضرورت حكومت هم سخن مي گويد و وجود زمام داري نيك يا بد را براي مردم لازم مي شمارد(202).

2. ويژگي سياست اسلامي: يكي از ويژگي هاي سياست علوي، پيوند ناگسستني ميان ارزش هاي اخلاقي و سياست اسلامي است. امام در نامه ي 53 خطاب به مالك اشتر مي فرمايد: «مهرباني با مردم را پوشش دل خويش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حيوان شكاري باشي كه خوردن آنان را غنيمت داني.»

«به مردم نگو به من فرمان دادند و من نيز فرمان مي دهم، بايد اطاعت شود، كه اين گونه خودبزرگ بيني، دل را فاسد و دين را پژمرده و موجب زوال نعمت ها است.»

ويژگي ديگر در سياست اسلامي اين است كه حقوق دولت و مردم به صورت طرفيني است؛ يعني هم مردم بر حاكم حق دارند و هم حاكم نسبت به مردم، صاحب حق است و اصولاً اگر حق به سود كسي اجرا شود، ناگزير روزي به زيان او نيز به كار مي رود و چون به زيان كسي اجرا شود، روزي به سود او نيز جريان خواهد داشت.

بنابراين حق و تكليف نسبت به يك ديگر تضايف و هم نشيني دارند و هر صاحب حقي را مكلف و هر مكلفي را صاحب حق مي كند و تنها خداوند سبحان است كه صاحب حق و بدون تكليف است و با قدرت و حكمت و عدالتش براي مردم حقوقي فرض كرد و در ميان حقوق الهي، بزرگ ترين حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است.

حضرت علي عليه‌السلام به همين دليل، اصلاح مردم و زمام داران را به يك ديگر وابسته مي داند(203). ويژگي ديگر سياست علوي، پرهيز از حيله و نيرنگ است.

در اين باب فرمود: «سوگند به خدا، معاويه از من سياست مدارتر نيست، اما معاويه حيله گر و جنايتكار است، اگر نيرنگ ناپسند نبود، من زيرك ترين افراد بودم؛ ولي هر نيرنگي گناه و هر گناهي نوعي كفر و انكار است. روز رستاخير در دست هر حيله گري پرچمي است كه با آن شناخته مي شود. به خدا سوگند من با فريب كاري غافل گير نمي شوم و با سخت گيري ناتوان نخواهم شد».(204)

3. ويژگي هاي حاكم اسلامي: حضرت علي عليه‌السلام در سراسر نهج البلاغه و ساير مجامع روايي از مختصات حاكم اسلامي سخن گفته است كه به برخي از آن ها اشاره مي شود:

الف. ضرورت خودسازي: حضرت در نامه ي 53، مالك اشتر را به رام كردن نفس و كنترل آرزوها و خودسازي توصيه مي كند. امام به همه ي كارگزاران كشور، سفارش به خودسازي و كنترل هواي نفس مي كند تا با خودسازي بتوانند به سياست توحيدي و اسلامي دست يازند.

امام در حكمت هاي خويش مي فرمايد: «كسي كه خود را رهبر مردم ساخته، بايد پيش از آن كه به تعليم ديگران پردازد، خود را بسازد و پيش از آن كه به گفتار تربيت كند، با كردار تعليم دهد، زيرا آن كس كه خود را تعليم دهد؛ و ادب كند، سزاوارتر به تعظيم است از آن كه ديگري را تعليم دهد و ادب آموزد.» (205)

ب. ضرورت علم و آگاهي حاكم اسلامي(206)

ج. اجراي احكام الهي و زنده نگه داشتن سنت پيامبر و جاري ساختن حدود الهي بر مجرمان و رساندن سهم هاي بيت المال به طبقات مردم.(207)

د. عدالت ورزي و هدايت سازي و مقابله با بدعت هاي اجتماعي.(208)

ه. پرهيز از خودبزرگ بيني و تعصب و تفاخر جاهلي و انكار نعمت هاي الهي و استناد كارهاي نادرست به خداوند.(209)

و. بخيل و نادان و ستم كار نبودن حاكم: «همانا شما دانستيد كه سزاوار نيست بخيل بر ناموس و جان و غنيمت ها و احكام مسلمين، ولايت و رهبري يابد و امامت مسلمين را عهده دار شود، تا در اموال آن ها حريص گردد. و نادان نيز لياقت رهبري ندارد تا با ناداني خود، مسلمانان را به گم راهي كشاند، و ستم كار نيز نمي تواند رهبر مردم باشد كه با ستم، حق مردم را غصب و عطاهاي آنان را قطع كند».(110)

حضرت در خطبه ي 136 و 131، حفظ نواميس مردم، پاسداري از خون و بيت المال، اجراي احكام الهي، پرهيز از بخل و جهل و تعدي به حقوق و حيف و ميل و تبعيض و رشوه خواري، عمل به سنت، خداگرايي، اصلاح مردم، دفاع و حمايت از مظلوم، مبارزه با ستم گران، اجراي عدالت بر ستم گران، حق گرايي و قاطعيت را از ويژگي هاي سلبي و ايجابي حاكم اسلامي مي داند. و نيز در نامه ي 10 علل طرد معاويه از حكومت اسلامي را فرو رفتن در زينت ها، فريب خوردن از لذت ها، اسير و مطيع دنيا شدن، رفاه و شيطان زدگي، عدم لياقت رهبري، منافق و كوردل بودن، پذيرش مكروهانه ي دين و دروغ گو بودن معرفي مي كند.

در خطبه ي 3 به عدم لياقت ابوبكر براي تصدي خلافت و نفي ويژگي هاي حاكم اسلامي در عمر و عدم كاراي او و نيز بي لياقتي عثمان اشاره مي كند و آفات رهبري را بيان مي فرمايد.

4. آزادي سياسي مردم: يكي از عناصر مهم در فلسفه و انديشه ي سياسي، مقوله ي آزادي سياسي و اجتماعي مردم است كه از سنت علوي مشهود است. براي نمونه حضرت در ماجراي بيعت، مردم را آزاد گذاشت و حتي از كساني چون عبداللَّه بن عمر، محمد بن عمر بن مسلمه، اسامه بن زيد، حسان بن ثابت و سعد بن مالك نيز به زور بيعت نگرفت و يا مردم رقه را جهت پل سازي در جنگ صفين مجبور نكرد؛ (211) ولي از افشاي ماهيت عالم نماها نيز كوتاه نمي آمد. ماهيت عمروعاص (212) و معاويه (213) و مغيره (214) و اشعث بن قيس (215) را براي مردم افشا كرد.

هم چنين امام، به رغم پذيرش آزادي سياسي مردم، از هدايت منحرفان دست نمي شست و با سخن راني و موعظه به انحرافات آن ها آگاهي مي بخشيد. براي نمونه خوارج را به فريب و خدعه ي معاويه آگاه كرد و كجي ها و شبهات و تأويلات آن ها را پاسخ داد.(216)

هم چنين در هدايت خليفه ي اول و زبير تلاش فراوان نمود.(217) امام به اهانت كنندگان و شكست خوردگان جنگ از خود عفو و گذشت نشان مي داد و اهانت هاي خوارج را تحمّل مي كرد و با مخالفان خود، برخورد مسالمت آميز نشان مي داد(218).

### 10- قلمرو دين در عرصه ي مديريت

در اين كه امام علي عليه‌السلام در عرصه ي مديريت سخن فرموده است و مديران خود را از روش ها، اصول و توصيه هاي مديريتي آگاه ساخته است، ترديدي نيست پرسش اصلي در اين مقال اين است كه گستره ي حضور سنت علوي در عرصه مديريت چه قدر است؟

آيا حضرت به تمام زواياي مديريت يعني رهبري، برنامه ريزي، نظارت، كنترل و... پرداخته است؟ قبل از پاسخ به اين پرسش، در باب چيستي مديريت نگارش چند جمله اي ضرورت دارد.

تئوري پردازان مديريت، تعريف هاي گوناگوني براي دانش مديريت ارايه نموده اند. تعاريفي كه از روي كردها و ره يافت هاي متفاوت حكايت دارند؛ از جمله:

 مديريت، عبارت است از انجام عمليات براي حصول به هدف يا هدف هاي از پيش تعيين شده از طريق هدايت و تلفيق مساعي افراد.(219)

- مديريت علمي، مجموعه ايي از قانون ها، دستورها و اصول مشخص شناخته شده است كه پي آ مدهاي شگفتي را به ارمغان مي آورد. هدف اصلي مديريت، به دست آوردن بيش ترين نيك فرجامي براي كارفرما، هم راه با بيش ترين نيك فرجامي براي هر يك از كارگران مي باشد.(220) امروزه شاهد تئوري پردازي هاي فراوان در دانش مديريت هستيم. مكاتب مختلف كلاسيك و نظريه هاي جديد مديريت، زاييده ي اين تئوري هاست.

مكتب مايوليسم، مكتب روابط انساني، نظريه ي ماري پاركرفالت، نظريه ي چستر بارنارد، نظريه ي هربت سايمون و نظريه ي سيستم ها (221) كه در اهداف اصلي سازمان از قبيل رشد توليد، سود بيش تر، بهره بري حداكثر از ماشين و انسان، ارزش نهادن به انسان و نيازها و روابط انساني و هم سنگ ندانستن انسان با ماشين با يك ديگر اختلاف دارند، نظام هاي مديريت علمي را متفاوت ساخته است.

با صرف نظر از اين اختلاف ها كه البته در فرمايشات امام علي و سنت علوي مي توان ديدگاه هاي آن حضرت را به دست آورد، آن چه مسلم است اين نكته ي مهّم است كه مديريت جديد از اركان برنامه ريزي، تصميم گيري، سازمان دهي، هم آهنگي، ارتباطات، انگيزش، رهبري، كنترل و نظارت، اهداف سازماني و اخلاق كارگزاران و مديران شكل گرفته است.(222)

نگارنده با تتبع در فرمايشات حضرت علي عليه‌السلام در بحث قلمرو دين در عرصه ي مديريت نكات ذيل را به دست آورده است:

1. بر اهل فن پوشيده نيست كه انسان شناسي و جهان شناسي بر مديريت تأثير مي گذارد و دانش مديريت از تئوري هاي آن علوم، مصرف مي كند. با توجه به اين كه در سنت علوي، مباحث انسان شناسي و جهان شناسي بيان گرديده، در نتيجه مي توان از مديريت علوي سخن به ميان آورد.

2. سنت علوي مشتمل بر اهداف نهايي، متوسط و ابتدايي است كه در تعيين اهداف مديرت نقش به سزايي دارد.

3. اخلاق كارگزاران و ويژگي هاي رهبري نيز كه از مهم ترين اركان مديريت است، در سنت علوي يافت مي شود و اميرمؤمنان به صورت حداكثري به اين مباحث پرداخته است. هم چنان كه از آفات و آسيب ها و كاستي هاي مديريت نيز فراوان سخن گفته است.

4. توصيه ي حضرت به ساير اصول و اركان مديريت مانند نظارت، برنامه ريزي، ارتباطات، كنترل نيز در خطبه ها، نامه ها و حكمت ها بر بالندگي مديريت علوي افزوده است.

با توجه به مطالب فوق، نبايد از يك نكته ي مهّم غفلت كرد و آن نكته اين است كه سنت و سيره ي علوي نافي روش هاي علمي در زمينه هاي برنامه ريزي، نظارت، ارتباطات، كنترل، سازماندهي و هم آهنگي نيست. يعني با روش هاي تجربي و عقلاني بايد بر تقويت مديريت علوي افزود.

خلاصه ي سخن آن كه، فرمايشات مولاي متقيان از مباحث مديريت، بيگانه نيست؛ هم چنان كه طرد كننده ي روش هاي ديگري عقلي و تجربي را در اين عرصه نمي باشد. بنابراين، مديريت، علاوه بر استفاده از روش علمي، نگرش سيستمي و به كارگيري قواعد و تئوري هاي علوم مختلف از جمله فيزيك، روان شناسي، جامعه شناسي، زيست شناسي، اقتصاد و رياضيات از مباني انسان شناسي، جهان شناسي، وظيفه شناسي و هدف شناسي علوي نيز مدد مي گيرد. و اينك به اختصار، به تبيين پاره اي از اركان مديريت در سنت علوي مي پردازيم:

الف. اصل نظارت: نظارت يكي از اركان مهّم مديريت علمي است كه در تصميم گيري و رهبري نقش مهمي را ايفا مي كند. امام علي عليه‌السلام در فرمايشات خود به نظارت فراگير بر امور كارگزاران حكايت مي كند. بر اين اساس با فرمان دار آذربايجان، (مصقله بن هبيره) (223) برخورد مي كند و در مورد محمد بن ابي بكر، والي مصر، تصميم به جابه جايي مي گيرد. (224) عمروبن ابي سلمه، استان دار بحرين و فارس را جهت شركت در جنگ صفين منتقل مي كند و نعمان بن عجلان را به جاي وي منصوب مي دارد. (225)

هم چنين زياد بن ابيه را به تذكّرات مكرّر خطاب مي كند(226) كميل بن زياد، فرمان دار شهر هيث را سرزنش مي نمايد(227) و منذر بن جارود را به جهت خيانت مالي عزل مي كند. (228) تمام اين رفتارها و تصميم هاي مديريتي از اصل نظارت علوي سرچشمه گرفته است. تشويق مديران و كارگزاران لايق و شايسته مانند تشويق سعد بن مسعود فرمان دار مدائن نيز زاييده ي اصل نظارت است.

حضرت در نامه ي ارزش مند خويش به مالك اشتر نيز به اصول نظارت، تنبيه و تشويق تأكيد فراوان دارد.

ب. اخلاق مديران و كارگزاران: امام علي عليه‌السلام در سراسر حكومت داري و ولايت مداري خويش به بيان ويژگي ها و اخلاق مديران و كارگزاران پرداخته است و زمام داران را به اين اوصاف توصيه مي كند. براي نمونه مي توان به موارد ذيل اشاره كرد.

اداي امانت الهي، سازگاري گفتار و كردار، نرم بودن با مردم و بي اعتنايي نكردن، دروغ نگفتن، مهرباني و نرم خو و گشاده رو بودن، وفاداري نسبت به حقوق مردم و مستمندان، امانت داري، پرهيز از بزرگ بيني و سركشي، حفظ جايگاه اصلي عقل، ترس از خدا در اسرار پنهاني و اعمال مخفي، اطاعت الهي و انجام اعمال مطابق كتاب و سنت، بزرگ شمردن خداوند، رام كردن نفس، خدامحوري و تقواگرايي، رعايت عدل و انصاف، مردم گرايي، تواضع و فروتني، رعايت تساوي و عدالت رفتاري(229).

شناخت و آگاهي كامل نسبت به راه و هدف، ايمان كامل به هدف، محتوا و برنامه ريزي ها، جلوگيري از اختلاف و افتراق و دعوت به وحدت و انسجام نيروها، صراحت بيان در هدف نهايي و موازين خود، عجله نكردن و بهره ي كافي بردن از فرصت، استقامت در هدف و اصول ثابت و نفي هرگونه تسامح، تصميم گيري و قاطعيت، تحمّل شادي ها و پيروزي ها، عفو و بخشش و جلوگيري از انتقام، تحمّل افكار مخالف، حق خواهي و انتقاد پذيري، مشورت كردن با خردمندان.(230)

ج. آفات مديريت: حضرت علي عليه‌السلام علاوه بر بيان شرايط مديريت و ويژگي هاي مديران به آفات و موانع مديريت نيز پرداخته و به موانعي چون بد رفتاري، بي تدبيري يا بد تدبيري، زورگويي و اجبار، بي دقتي در كارها، ناتواني در كار، فاصله گرفتن از كارمندان و كارگران و كارگزاران، خودخواهي و افزون طلبي، تملّق و چاپلوسي نسبت به خود و منّت گذاري نسبت به مردم، رابطه گرايي به جاي قانون مند بودن، و شتاب زدگي تصريح كرده است.(231)

د. سبك و سلوك مديريتي: در مديريت علمي، طريقي كه مدير براي نفوذش در كسب اهداف سازماني به كار مي گيرد، سبك رهبري يا مديريتي نام دارد.(232) اين پرسش كه چگونه مي توان در ديگران نفوذ كرد، ذهن تئوري پردازان مديريت را به خود جلب كرده است و به اموري چون تخصّص و مهارت، قدرت مقام و شخصي يا قدرت تشويق و تنبيه پرداخته اند. به طور كلي در مديريت علمي، به دو سبك آمرانه و سبك دمكراتيك اشاره شده است. در سبك آمرانه بر وظيفه و در سبك دمكراتيك بر روابط انساني تأكيد مي شود.(133)

برخي از محققان مديريت، سبك هاي مديريت و رهبري را به سبك آمرانه محض، سبك دل سوزانه، سبك مشاوره اي و سبك روابط انساني تفصيل داده اند و تفاوت اين سبك ها را در اعتماد به زيردستان، تصميم گيري و سياست گذاري، فرآيند كنترل، ارتباط مدير با زيردستان و رابطه ي سازمان رسمي با سازمان غير رسمي ذكر كرده اند. (234)

حضرت علي عليه‌السلام با توجه به توصيه هايي كه در باب عدالت ورزي و پرهيز از ظلم و ستم مديران، رسيدگي به احتياجات زيردستان، توجه دقيق به اطرافيان مدير و حاكم، پرهيز از خودپسندي و ثناخواني، دور ساختن اتهام و بدبيني، مشاورت و مشاركت زير دستان در تصميم گيري، اصول گرايي، بهره گيري از وسايل مقدس حاكميت قوانين الهي و شرافت انسان، (235) داشته است، مي توان سبك جديدي از مديريت را به آن حضرت نسبت داد و آن عبارت است از سبك انساني الهي كه در آن، هم كارمندان در تصميم گيري مشاركت دارند؛ و هم احكام و شريعت الهي حاكم است؛ هم احترام و ارزش نهادن به شرافت انساني مطرح است و هم قاطعيت و نظارت و تشويق و تنبيه به كار گرفته مي شود.

ه. توصيه هاي امام علي عليه‌السلام در باب برنامه ريزي مانند: «ظرافت و دقّت در برنامه ريزي بهتر از امكانات است؛ (236)» «آباداني دولت ها به تحقق برنامه ريزي و چاره انديشي آن ها است»؛ (237) «امام به مالك اشتر توصيه مي كند كه در هر روز، كار همان روز را انجام بده زيرا هر روز، كار مخصوص خود را دارد، از شتابزدگي در امور قبل از رسيدن وقت آن ها يا غرق شدن در آن ها هنگام امكانشان و يا لجاجت در آن ها هنگامي كه پيچيده شدند يا سستي در آن ها هنگامي كه روشن شدند، بپرهيز. پس هر چيزي را در جاي خويش قرار ده و هر امري را به وقت خود انجام ده».(238)

و. ساحت هاي گوناگون مديريت: امام علي عليه‌السلام در خطبه ها و نامه ها و حكمت هاي خويش، به برخي مسائل مربوط به مديريت سياسي، مديريت نظامي، مديريت اقتصادي، مديريت دولتي و مديريت خانواده پرداخته است.

در مديريت سياسي به شيوه هاي برخورد با فتنه ها، (239) اطلاع رساني صحيح سياسي، (240) حقوق متقابل رهبر و مردم (241) روش جلوگيري از سرپيجي و شورش گري (242) آگاهي داده است.

در مديريت نظامي مردم را از تحريكات نظامي سران جنگ جمل آگاه مي سازد (243) و عوامل نظامي و رواني و عقيدتي پيروزي در جنگ را به فرزندش محمد بن حنيفه آموزش مي دهد (244) و مردم كوفه را از تحريكات نظامي فرمان دهان نظامي معاويه مطلع مي سازد (245) و آموزش هاي نظامي، فريب و نيرنگ هاي نظامي را هشدار مي دهد. (246)

در مديريت اقتصادي، به روش هاي صحيح استفاده از بيت المال(247) و بهره گرفتن از اموال شخصي تذكر مي دهد(248) در مديريت خانواده به اصولي چون اصل تقسيم كار در خانواده، اصل مشورت، اصل هم آهنگي، اصل حفاظت، اصل مسؤليت پذيري، اصل سعه ي صدر و تحمّل مشكلات، اصل فرهنگ حجاب، اصل اعتدال خانوادگي، اصل مديريت مرد در خانواده اشاره مي كند.(249)

### 11- قلمرو دين در عرصه ي نظام تربيتي

نظام تربيتي و دانش تعليم و تربيت، يكي ديگر از رشته هاي علوم انساني است كه سنت علوي در اين عرصه نيز توصيه ها و توصيف هايي نموده است.

تربيت، مجموعه اي از تلاش هايي است كه هدف آن برخوردار ساختن فرد از همه ي قواي خود و آماده كردن او براي استفاده ي صحيح از آن است؛ به عبارت ديگر، تربيت، عبارت است از فراهم كردن زمينه ها و عوامل براي فعليت رساندن و شكوفا نمودن استعدادهاي انساني در جهت مطلوب.(250)

نظام تربيتي، مجموعه ي گزاره ها و انديشه هاي منظم و سازمان يافته درباره ي تربيت است كه از مباني، اصول، هدف و روش هاي تربيتي شكل گرفته است توضيح مطلب اين كه:

1. مباني تربيتي عبارت است از گزاره هاي بنيادين هستي شناسانه، انسان شناسانه، جهان شناسانه و معرفت شناسانه، كه از وضعيت و جايگاه انسان در عالم و هستي گزارش مي دهد. حضرت علي عليه‌السلام در فرمايشات خود به اين گونه مباحث پرداخته است؛ براي نمونه مباحث انسان شناسي مانند تركيب انسان از بُعد مادي و مجرد، سرشت اوليه ي انسان، نيازهاي مادي و معنوي، فردي و اجتماعي او، شؤون وجودي انسان، گرايش هاي طبيعي و روحي، ساحت هاي مختلف انسان و مباحث معرفت شناسي مانند اعتبار بخشيدن به حس و تجربه و عقل، نيازمندي حس به عقل و عقل به وحي و مباحث هستي شاختي مانند ساحت هاي مختلف هستي از جمله مجرد و مادي.(251)

2. اصول تربيتي عبارت است از قواعد كلي تربيتي كه با توجه به مباني و اهداف نظام تربيتي به دست مي آيند و منشأ پيدايش روش ها و شيوه هاي تربيتي مي باشند. مانند اصل تأثير و تأثّر شرايط محيطي و اجتماعي بر انسان، اصل عدالت، اصل عزت، اصل تعقل ورزي، اصل مسامحت و مانند اين ها كه در خطبه ها و نامه ها و حكمت هاي ارزش مند امام علي عليه‌السلام مورد تأييد قرار گرفته اند.

3. اهداف تربيتي عبارت است از مقاصد و اهداف نزديك، متوسط و نهايي كه نظام تربيتي آن را دنبال مي كند؛ مانند زنده نگه داشتن فطرت الهي و دين داري، تقويت فضايل اخلاقي، شكوفايي عقل، هدايت و رستگاري و در نهايت قرب الهي كه در خطبه ي اوّل و ساير فرمايشات امام علي بدان آگاهي داده است.

4. روش هاي تربيتي عبارت است از شيوه ها و راه كارهاي كاربردي كه انسان تربيت يافته را به اهداف تربيتي نزديك مي سازد. مانند روش سخن راني و موعظه،(252) روش نامه نگاري(253) و روش هاي قصه گويي، پرسش، دادن بينش و بصيرت، پيش گيري، تمثيل و تشبيه، الگوگيري، تبشير و تشويق، تكليف و امر كردن، هم نشيني با صالحان، تغافل، انذار و تخويف، تنبيه و جريمه كردن، محروم سازي و مانند اين ها. بنابراين، در سنت و سيره ي علوي از اركان چهارگانه ي نظام تربيتي سخن به ميان آمده است؛ ولي اين مطلب بدان معنا نيست كه متخصصان تربيتي، از روش ها، الگوها و مهارت هاي تجربي در عرصه ي مشاوره، آموزش و پرورش و... بهره نگيرند.

### 12- قلمرو دين در عرصه ي علوم طبي و بهداشتي

دانش طب و علوم همگن آن، كه زاييده ي روش تجربي و عقلاني است، از گستردگي خاصي برخوردار است. بي شك، اين ادعا كه تمام نيازهاي بشر در اين عرصه از سنت علوي برآورده گردد، يك ادعاي غير قابل اثبات است. هر چند پيشوايان دين اسلام به جهت علم لدني و ارتباط با عوالم غيبي از علوم گوناگون، هم چون علم طب و بهداشت برخوردارند.

ولي در آن چه از سنت و سيره آن ها به دست ما رسيده است، نمي توان پاسخ تمام پرسش هاي پزشكي را جويا شد؛ اما توصيه هاي بهداشتي و درماني به صورت پراكنده در منابع روايي ما يافت مي شود كه به پاره اي از آن ها اشاره مي كنيم:

1. پرهيز از ظروف شكسته در آشاميدن: «از جاي شكستگي ظروف و از طرف دسته ي ظروف، آب نياشاميد كه شيطان در آن جا مي نشيند.» (154)

2. بهره گيري از حمام: «چه خوب خانه اي است حمام كه گرماي آن انسان را به ياد جهنم مي اندازد و آلودگي را از بدن پاك مي كند.» (155)

3. نابود كردن تارهاي عنكبوت: «خانه را از تارهاي عنكبوت پاك كنيد كه رها كردن تارهاي عنكبوت در خانه عامل فقر است». (156)

4. امام علي عليه‌السلام به اقسام خوابيدن و روش درست آن، روغن ماليدن به بدن و روش استفاده از حمام، آداب آب نوشيدن (157) و پرهيز غذايي توصيه مي كنند و تأكيد بر مسواك زدن تأكيد دارند. (158)

5. حضرت اميرمؤمنان به روش هاي درماني با داروهاي گياهي از جمله خرما، انگور، كشمش، انار، سيب، گلابي، انجير، ادويه و فلفل، بالنگ و ترنج، هندوانه و خربزه، گردو، تره، كدو، تربچه، قارچ، كاهو، گلپر، سير، عدس، عناب، كندر، بنفشه و گل گاوزبان، اسپند، گل خطمي، حنا، موزه، عسل، گوشت، شير، ماهي، زعفران خالص، نبات و استفاده از حجامت، توصيه هاي بهداشتي و درماني مفيد ارايه كرده است. (159)

### 13- قلمرو دين در عرصه ي فقه و حقوق

فقه شيعه دامنه و گستره ي وسيعي دارد و احكام دنيوي و اخروي را شامل است. فقهاي شيعه مانند سلار بن عبدالعزيز ديلمي در «المراسم» و قاضي عبدالعزيز بن براج در «مهذب»، احكام فقهي و شرعي را به عبادات و معاملات و معاملات را به عقود و احكام و احكام را به احكام جزايي و غير جزايي منشعب مي كنند. محقق حلي نيز در «شرايع الاسلام» فقه را به چهار بخش عبادات، عقود، ايقاعات و احكام تقسيم مي نمايد.(260) شهيد صدر با روش جديدي، مباحث فقهي را به چهار گروه تقيسم كرده است: عبادات، اموال عمومي و خصوصي، سلوك و آداب و رفتار شخصي كه به عبادات و اموال ربطي ندارد و به دو گروه روابط خانوادگي و اجتماعي انشعاب مي يابد؛ آداب عمومي و رفتار و سلوك نهادهاي حكومتي در مسائل حكومت، صلح و جنگ و روابط بين الملل.(261)

امام علي عليه‌السلام در سيره و سنت علوي به احكام عبادات و احكام معاملات اعم از عقود و ايقاعات و احكام جزايي پرداخته است و به صورت حداكثري آن ها را بيان كرده است. نكته ي قابل توجه اين كه امام علي عليه‌السلام در مباحث فقهي تنها به تكاليف اكتفا نكرده است و حقوق طبقات گوناگون جامعه را نيز بيان نموده است؛ از جمله مي توان به موارد ذيل اشاره كرد؛ حقوق متقابل مردم و دولت مانند حق عدالت، حق رأفت، حق مشورت، حق خيرخواهي، حق آموزش و پرورش، حق انتخاب و...؛(262)

حقوق اجتماعي مردم مانند حق تعاون و تناصح، حق اصلاح و...؛(263)

حقوق متقابل پدر و فرزند مانند حق اطاعت و حق تربيت؛(264)

حقوق حيوانات مانند خسته نكردن آن ها و عدالت در بهره وري؛(265)

حقوق دشمن در جنگ؛(266)

حقوق كارمندان دولتي؛(267)

حقوق اقليت هاي مذهبي؛(268)

حقوق تجار و صاحبان صنايع؛(269)

حقوق زن؛(270)

حقوق محرومان؛(271)

حقوق نظاميان؛(272)

حقوق قضات؛(273)

حقوق مراجعه كنندگان؛(274)

حقوق خويشاوندان؛(275)

حقوق حاجيان؛(276)

حقوق يتيمان؛(277)

حقوق همسايگان؛(278)

### 14- قلمرو دين در عرصه ي عقايد

سنت و كلام علوي در باب عقايد و معارف اسلامي به صورت حداكثري بيان گرديده است و حقايقي را گزارش داده كه يا از دايره ي كسب عقلاني خارج است و يا با زمان طولاني اكتساب پذير است.

در اولين خطبه ي از نهج البلاغه، سر آغاز دين را معرفت الهي دانسته و كمال معرفت را تصديق و كمال تصديق را توحيد و كمال توحيد را اخلاص و كمال اخلاص را پيراستن او از صفات زايد معرفي مي كند؛ هم مغاير با همه چيز است و هم از آن ها بيگانه و جدا نيست، خالق و آفرينش گر جهان هستي و حقايق آن از جمله فرشتگان و جن و انس و... است. آفريدگاري است كه لحظه به لحظه به تدبير تكويني و تشريعي اشتغال دارد. (279)

امام در مناجات خود در مسجد كوفه با مقايسه ي انسان و خدا به طور جامع و واقع بينانه، انسان شناسي و خداشناسي علوي را كه برگرفته از آموزش نبوي است ارايه مي كند و خالق، حي و عالم بودن خدا و ساير صفات كمال او و نيز مخلوق و ميّت و جاهل بودن انسان و ساير صفات نقص او را توصيف مي كند.

حضرت در مجامع روايي به ضرورت و حكمت بعثت پيامبران و نبي اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صفات آن ها نيز پرداخته است.(280) هم چنين به تفصيل در باب آخرت و احوال آن سخن فرموده است.(281) مقام امامت و مصاديق آن نيز از مباحث مهم اعتقادي است كه در كلام علي عليه‌السلام به تفصيل آمده است.(282)

در پايان لازم است به اين پرسش، پاسخ داده شود كه آيا تمام فرمايشات امام و توصيه ها و توصيف هاي آن حضرت، به ويژه در عصر حكومت علوي، به دين بماهو دين مربوط است يا اين كه جنبه حكومتي داشته است. در صورت نخست، مي توان از طريق بيانات امام، قلمرو دين را تعيين كرد ولي اگر فرمايشات امام جنبه ي حكومتي داشته باشد، داخل در احكام متغير قرار مي گيرند و قلمرو دين را تعيين نمي كنند.

پاسخ اين مطلب اين است كه اولاً در كلام امام و ساير پيشوايان دين، اگر ظهوري بر صدور احكام به نحو احكام حكومتي نباشد، بايد فرمايشات آن بزرگواران را بر دوام حمل كرد و كلام آن ها را جزء دين شمرد؛ ثانياً اگر با قراين بتوانيم حكومتي بودن پاره اي از فرمايشات ائمه عليه‌السلام را ثابت كنيم، نبايد احكام حكومتي آن حضرت را خارج از دين بدانيم؛ به عبارت ديگر، دين در حوزه ي فقه و حقوق در بردارنده ي احكام اولي، ثانوي و حكومتي است و احكام حكومتي، بخشي از احكام ديني شمرده مي شوند.

البته معناي احكام حكومتي اين است كه در همه ي زمان ها و حالات جريان پذير نيست و همانند احكام ثانوي، مقيد به عنوان خاصي چون مصلحت است.

## گلشن سوم: رفتار علوي

### 1- جاذبه و دافعه ي علي (283)

قانون جذب و دفع يك قانون عمومي است كه بر سرتاسر نظام آفرينش حكومت مي كند. جذب و دفع در ميان افراد انسان در صحنه ي حيات اجتماعي نيز وجود دارد. دوستي ها و دشمني ها، رفاقت ها و كينه توزي ها، مظاهري از جذب و دفع انساني اند. ريشه ي اصلي جذب و دفع ها، نياز و رفع نياز است؛ زيرا انسان، موجود اجتماعي است و با زندگي اجتماعي مي تواند حاجت هاي خود را رفع كند و زيآن ها را از خود دور سازد، و همين منشأ جذب و دفع مي شود.

انسان ها در جاذبه و دافعه يك سان نيستند؛ گروهي نه جاذبه دارند و نه دافعه؛ نه دوست دارند و نه دشمن. دسته ي دوم مردمي كه جاذبه دارند اما دافعه ندارند، با همه مي جوشند.

سومين گروه دافعه دارند اما جاذبه ندارند. دشمن سازند، اما دوست ساز نيستند. و آخرين دسته، هم جاذبه دارند و هم دافعه. اين دسته نيز بر چندگونه اند: يا جاذبه و دافعه ي آن ها قوي است. و يا هر دو وجه ضعيف و يا يك حالت قوي و حالت ديگر ضعيف است.

علي عليه‌السلام از مرداني است كه هم جاذبه دارد و هم دافعه. و جاذبه و دافعه ي او سخت نيرومند است. دوستاني دارد تاريخي، فداكار، با گذشت و از عشق او هم چون شعله هايي از خرمنِ آتش سوزان، پرفروغ اند و دشمنان سرسختي دارد كه از شنيدن نام او به خود مي پيچند.

جاذبه ي علي عليه‌السلام سه بُعدي است؛ هم سطح وسيعي از جمعيت را مجذوب خويش ساخته و هم به يك قرن و دو قرن محدود نيست و در طول زمان ادامه و گسترش دارد و هم تا اعماق و ژرفاي دل ها و باطن ها پيش رفته است.

و سرّ اين شدت جذب اين است كه علي عليه‌السلام رنگ خدايي داشت و مرد الهي بود كه اگر چنين نبود، همانند ساير قهرمان هاي علمي، فلسفي و تاريخي فراموش مي شد. امام درباره ي خود مي فرمايد: «فردا، روزهاي مرا مي بينيد و خصايص شناخته نشده ي من برايتان آشكار مي گردد و پس از تهي شدن جاي من و ايستادن ديگري به جاي من، مرا خواهيد شناخت.» (284)

از بزرگ ترين امتيازات شيعه اين است كه پايه و زيربناي اصلي آن محبّت است. تشيّع، مذهب عشق و شيفتگي است. و همين بود كه علي عليه‌السلام در حالي كه حدود الهي را جاري مي كرد اما از محبّت مجرمان نسبت به او كاسته نمي شد.

او خود مي فرمايد: «اگر با اين شمشيرم بيني مؤمن را بزنم كه با من دشمن شود، هرگز دشمني نخواهد كرد و اگر همه ي دنيا را بر سر منافق بريزم كه مرا دوست بدارد، هرگز مرا دوست نخواهد داشت.» (285) از جمله آثار عشق، نيرو و قدرت عشق است كه از بخيل، بخشنده و از كم طاقت و ناشكيبا، متحمل و شكيبا مي سازد.

انسان را از خودي و خود پرستي بيرون مي برد. به همين جهت، عشق و محبت يك عامل بزرگ اخلاقي و تربيتي است، مشروط به اين كه خوب هدايت شود.

شايان ذكر است كه عشق غير از شهوت جنسي است. عشق، عبارت است از علاقه ي به شخص يا شيئي وقتي كه به اوج شدّت برسد؛ به طوري كه وجود انسان را مسخّر كند و حاكم مطلق وجود او گردد. هم چنان كه عشق غير از عاطفه و مودّت و رحمت است. نيروي محبّت از نظر اجتماعي، نيروي عظيم و مؤثري است و بهترين اجتماع ها آن است كه با نيروي محبّت اداره شود. محبّت، عامل بزرگي براي اثبات و ادامه ي حيات حكومت است. عشق و محبت به اوليا و نياكان، وسيله اي براي تهذيب نفس و اصلاح اخلاق و كسب فضايل و سجاياي انساني است. بسياري در تاريخ اسلام به جهت علاقه ي شديد به شخص رسول اكرم عليه‌السلام تربيت و هدايت يافتند. ابوذر غفاري و بلال حبشي نمونه هايي از اين حقيقت اند.

در قرآن نيز در باب محبت اهل بيت عليه‌السلام آمده است كه «بگو (اي رسول ما) از شما مزدي را درخواست نمي كنم مگر دوستي خويشاوندان نزديكم». (286) «بگو مزدي را كه درخواست كردم چيزي است كه سودش عايد خود شماست. مزد من جز به خدا نيست» (287) علي عليه‌السلام محبوب دل ها و معشوق انسآن هاست امّا رمز و سرّ جاذبه ي علي عليه‌السلام چيست؟ جسم و قهرماني و ساير فضيلت هاي علي عليه‌السلام ملاك دوستي او نيست. علي عليه‌السلام از آن نظر محبوب است كه پيوند الهي دارد. چون دل ما، علي را آيت بزرگ حق و مظهر صفات او مي يابد به او عشق مي ورزد.

علي عليه‌السلام در دوران حياتش به ويژه دوره ي چهارسال و نه ماهه ي خلافتش از دو نيروي فوق العاده ي جاذبه و دافعه برخوردار بود. دافعه ي علي عليه‌السلام نيز همانند جاذبه اش قوي بود. علي، مردي دشمن ساز بود؛ در راه خدا مي كوشيد و از سرزنش سرزنش گري بيم نداشت.(288) وقتي پيامبر او را به فرماندهي لشگري به يمن فرستاد، در برگشتن، نزديك مكّه براي ملاقات با پيامبر، يكي را به جاي خويش گذاشت و خود به زيارت رسول الله شتافت. لشگر وارد مكه شد در حالي كه لباس ها و حلّه هاي نو را به تن كرده بودند.

علي عليه‌السلام به اين عمل اعتراض نمود و آن ها را به خاطر عمل خودسرانه مورد عتاب قرار داد و لباس ها را از تن آن ها خارج ساخت. لشگر از قاطعيت علي عليه‌السلام ناراحت شدند و به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكايت كردند. حضرت فرمود: «مردم، از علي شكوه نكنيد كه به خدا سوگند او در راه خدا شديدتر از اين است كه كسي درباره ي وي شكايت كند».(289)

علي عليه‌السلام در دوران خلافتش، سه دسته ي ناكثين (اصحاب جمل)، قاسطين (اصحاب صفّين) و مارقين (اصحاب نهروان و خوارج) را از خود طرد كرد و خود فرمود: «پس چون به امر خلافت قيام كردم، طايفه اي نقض بيعت كردند؛ جمعيتي از دين بيرون رفتند؛ جمعيتي از اول سركشي و طغيان كردند.» (290) ناكثين، پول پرست و صاحب مطامع و تبعيض و قاسطين، گرفتار تقلّب و نفاق و سياست زدگي، و مارقين، اسير عصبيّت و خشكه مقدّسي و جهالت بودند.

خوارج و مارقين، شورشيان بر علي عليه‌السلام بودند كه در جريان حكميت، در آخرين روزهاي جنگ صفّين ظاهر شدند و پس از فريب عمرو عاص به عنوان جريان سياسي در نهروان گرد هم آمدند و سپس به عنوان فرقه ي اعتقادي ظهور يافتند و بر كافر شمردن مرتكبان كبائر و مركب داشتن حقيقت ايمان از اعتقاد و عمل و وجوب بلا شرط شورش بر والي ستمگر فتوا دادند. اين گروه پس از يك قرن و نيم در اوايل تأسيس دولت عباسي در اثر تهوّر جنون آميز منقرض شدند.

اميرالمؤمنين به خوارج آزادي داد، مخالفان خود را زندان نكرد، شلاق نزد و سهميه ي آن ها را از بيت المال قطع نكرد. حتي در اظهار عقيده، آن ها را آزاد گذاشت. ولي اصحابش را جهت مناظره و ارايه ي استدلال به طرف خوارج گسيل مي داد و خود نيز با آن ها به بحث مي پرداخت. اين رفتار علوي در حالي بود كه خوارج در نماز جماعت به علي اقتدا نمي كردند و او را كافر مي پنداشتند و گاهي نيز ايشان را آزار مي دادند.

خوارج كه منتظر توبه ي علي عليه‌السلام و اظهار ندامت او نسبت به پذيرش حكميت بودند، كم كم از توبه ي آن حضرت مأيوس شدند و دست به قيام و شورش زدند. امنيت راه ها را سلب كردند و غارت گري و آشوب را پيشه ي خود ساختند. علي عليه‌السلام در مقابل قيام مسلّحانه ي آن ها و اخلال به امنيّت اجتماعي ايستاد و در كنار نهروان به نصيحت آن ها پرداخت و اتمام حجّت كرد. برخي از آن ها پذيرفتند و پاره ي ديگري در جنگ با علي عليه‌السلام كشته شدند. شايان ذكر است كه روحيه ي خوارج تركيبي از زشتي ها و زيبايي ها بود.

روحيه ي مبارزه گري، فداكاري در راه عقيده، عبادت پيشگي، پايبندي به احكام اسلام از ويژگي هاي مثبت اين فرقه است؛ هم چنان كه ظاهر گرايي و غفلت از عمق و باطن احكام اسلام، جهل و ناداني، تنگ نظري وكوته ديد بودن از ويژگي هاي منفي آن ها بود كه سبب شد به راحتي از سياست قرآن بر نيزه كردن و جريان حكميّت و تفسير غلط از «لا حكم الّا لله» در انحراف و اعوجاج قرار گيرند. و در مظلوميّت علي عليه‌السلام همين بس، كه مرتب از منافقان زيرك و زاهدان احمق آزار ديد.

### 2- سيماي برادري از منظر امام علي عليه‌السلام

«در گذشته برادري ديني داشتم كه در چشم من بزرگ مقدار بود؛ چون دنيا در چشم او بي ارزش مي نمود و از شكم بارگي دور بود؛ پس آن چه را نمي يافت آرزو نمي كرد و آن چه را مي يافت زياده روي نداشت. در بيش تر عمرش ساكت بود؛ امّا گاهي كه لب به سخن مي گشود بر ديگر سخن وران برتري داشت و تشنگي پرسش كنندگان را فرو مي نشاند.

به ظاهر ناتوان و مستضعف مي نمود، امّا در برخورد جدّي، چونان شير بيشه مي خروشيد، يا چون مار بياباني به حركت در مي آمد. تا پيش قاضي نمي رفت، دليلي مطرح نمي كرد. و كسي را كه عذري داشت، سرزنش نمي كرد. تا آن كه عذر او را مي شنيد. از درد شكوه نمي كرد، مگر پس از تندرستي و بهبودي.

آن چه عمل مي كرد مي گفت و بدان چه عمل نمي كرد چيزي نمي گفت اگر در سخن گفتن بر او پيشي مي گرفتند، در سكوت مغلوب نمي گرديد و بر شنيدن بيش تر از سخن گفتن حريص بود. اگر بر سر دو راهيِ دو كار قرار مي گرفت، مي انديشيد كه كدام يك با خواسته ي نفس نزديك تر است با آن مخالفت مي كرد.

پس بر شما باد روي آوردن به اين گونه از ارزش هاي اخلاقي و با يك ديگر در كسب آن ها رقابت كنيد. و اگر نتوانستيد، بدانيد كه به دست آوردن برخي از آن ارزش هاي اخلاقي بهتر از رها كردن همه است.» (291) امير كلام عليه‌السلام با توصيف سيماي برادر ايماني خويش، تابلويي زيبا از يك انسان تربيت يافته را ترسيم مي كند تا راه يافتگان طريقت را آگاه سازد؛ زيرا رسيدن به قلّه ي علي عليه‌السلام كه همچون سايه به دنبال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حركت مي كرد و از درياي معارف او بهره مي برد و نور وحي را مشاهده و شميم نبوّت را استشمام مي كرد(292) صعب و دشوار است.

علي عليه‌السلام كه هم چون ماه در ميان تاريكي ها، تشنگان حقيقت را از نور حق بهره مند مي سازد.(293) چشمه هاي علم و فضيلت از دامن كوهسار وجودش جاري است و كس را ياراي وصول به عمق افكار بلند او نيست. (294) چگونه مي توان به فضاي او دست يافت در حالي كه او با عمق و يقين از بصيرت برخوردار بود و لحظه اي در حق ترديد نداشت و حقيقت براي او مشتبه نگشت. (295) پيش رو و پيش گام در ميدان عمل بود و پيش از امر و نهي ديگران، خود عمل مي كرد. (296)

حال كه نمي توان به قلّه ي رفيع علي عليه‌السلام دست يافت، مي توان هم چون برادرش، ابوذر يا مقداد يا هر شخص ديگري (297) به اوصاف زيباي مذكور در اين كلام نزديك شد.

واژه ي برادري، مفهوم عاطفي را با خود مي كشد و شور و هيجان در دل ايجاد مي كند. و علي عليه‌السلام چه زيبا، از برادر و اوصاف او سخن مي راند. هم چنان كه به دوست دارانش توصيه مي كند كه «بر تو باد به برادري با افراد راست گو و درست كار و ازدياد آن ها؛ چرا كه آنان در هنگام آسودگي يار پرتوآن و در پيش آمدهاي ناگوار سپري محكم هستند.»(298)

«كسي كه ميلي در زياد كردن برادران نداشته باشد، به زيآن هايي مبتلا خواهد شد.» (299) امام در دوست يابي نيز قصد الهي را بر قصد دنيوي مقدّم مي دارد و مي فرمايد: «آن كس كه براي خدا با كسي برادري نمايد، سود برد. و آن كس كه براي مقاصد دنيوي، طرح برادري و دوستي ريزد محروم گردد.» (300)

مهم ترين وظيفه ي برادران، مدد رساندن به يك ديگر است. و به تعبير امام صادق عليه‌السلام: «خداوند، يار مؤمن است مادام كه او يار مددكار برادر خود باشد.» (301) «كسي كه نياز برادر مؤمنش را برآورد، خداوند در روز قيامت صد هزار حاجت او را برآورده مي سازد؛ راستي چه خبرِ مسرّت بخشي از آثار رحمت بي پايان الهي.» (302)

پس اي برادر، حال كه از سودمندي مؤانست و خدمت به برادر ايماني جويا شدي و شوق و انگيزه ي دوست يابي در تو آشكار گشت، پس بي گدار به آب نزن و در بايستي ها و نبايستي هاي انتخاب برادر از راه نمايان ديني درس گير و شتاب زده عمل نكن و پيش از گزينش، آزمايش كن. و چنان چه از بوته ي آزمايش به سلامت بيرون آمد و پاكي وجود و روحش و طهارت رفتارش بر تو آشكار گشت، او را همراهي كن.

همان گونه كه راه نمايان معصوم و با بصيرت فرمودند: «همواره در گزينش برادران، آزمون را مقدم داريد؛ زيرا اين آزمون، معياري است كه نيكان و بدان را از يكديگر جدا مي كند.» (302)

«در گزينش برادران آزمايش را مقدم دار و سعي بي دريغ در شناخت او بنما وگرنه تنگناها تو را به نزديكي با اشرار مجبور مي سازد.» (303)

«برادران خويش را به دو چيز امتحان كنيد اگر در آن ها وجود داشت، انتخاب نماييد؛ وگرنه از آن ها دوري گزينيد: برپا داشتن نماز پنج گانه در اوّل وقت و نيكي كردن به برادران در هنگام سختي و آساني.» (304)

«بهترين برادران تو كسي است كه تو را به هدايت دلالت نمايد و برايت پرهيزكاري را كسب نمايد و تو را از پيروي هوا و هوس باز دارد.» (305)

«بهترين برادرانت آن است كه تو را با راست گفتاري خود به راستي و با اعمال نيك خود به كردار نيك تشويق كند و برانگيزد.» (306)

«بهترين برادران تو كسي است كه در راه اطاعت خدا ياريت برساند و از نافرماني هاي او بازت دارد و تو را به كسب خشنودي او فرمان دهد.» (307)

اينك روشن گشت كه ملاك و ميزان اصلي در برادري، پيوندهاي عقيدتي است كه دل ها را به يك ديگر گره مي زند. و اهل ايمان را در يك حيات اجتماعي قرار مي دهد؛ زيرا حضرت فرمود: «كان لي فيما مضي اخ في الله»؛ مرا برادري بود در راه خدا.

پس اي برادران مؤمن از تاريخ اسلام درس بگيريد، كه چگونه با قطع پيوندهاي عقيدتي، اختلاف و نزاع پديد آمد و دنياگرايي و مال دوستي و ساير رذايل به جاي ايثار و فداكاري و محبّت و صفا و صميميّت نشست و سقيفه، جولان گاه غفلت و من سالاري قرار گرفت.

برادراني كه پيوند ايماني را گسستند و در دوران ابوبكر و عمر به كينه توزي و حاشيه نشاندن علي دست زدند و در عصر عثمان به مال اندوزي و مقام پرستي گرفتار شدند. و در خلافت علي عليه‌السلام با آن همه سابقه ي مجاهدت در جنگ جمل و صفّين و نهروان به خون ريزي يك ديگر اشتغال يافتند.

و در نهايت ولايت را به خلافت و خلافت را به سلطنت بني اميّه و بني عباس تبديل كردند و تنها نامي از اسلام باقي گذاشتند.

اي عزيز كه با اين سطور، ما را همراهي مي كني، بدان كه برادري كه علي عليه‌السلام از آن دم مي زند، در هر دياري يافت نمي شود. اين برادر اهل ظاهر نيست بلكه باطني است كه با زحمت و تلاش يافتني است. مطيع خدا و رسول و نسبت به قيامت هراس ناك است.

چون ياد خدا مي كند، دل او دچار ترس و لرز مي گردد و با تلاوت قرآن بر ايمانش مي افزايد به خداي توانا و دانا توكّل مي جويد و با حضور قلب، نماز به پا مي دارد و با روزي خدا انفاق مي كند.(308)

علي عليه‌السلام بزرگي برادرش را در اين مي ديد كه دنيا در نظرش كوچك بود؛ زيرا اين برادر، گذر زمان را مي نگريست و شتاب عمر را احساس مي كرد و مرگ را نظاره گر بود. پشت كردن دنيا و جلو آمدن آخرت را مشاهده مي كرد.(309)

«آگاه باشيد شما در ايّام اميد و آرزو هستيد و از پي آن مرگ است. پس كسي كه در روزهاي آرزوي خويش پيش از رسيدن مرگش كار كند مرگ به او زياني نمي رساند.» (310) خوشا به حال برادري كه بداند اين زندگاني دنيا اسباب سرگرمي و بازيچه اي بيش نيست و دار آخرت، حيات جاويد و نعمتش بي رنج و زوال است. (311) پس اي برادر، دلت را از دنيا بيرون بر و به ياد قيامت باش پيش از آن كه بدن تو را بيرون برند؛ زيرا تو در دنيا آزمايش مي شوي و براي آخرت آفريده شده اي.(312)

نكته ي قابل توجّه اين كه دنيا از واژه هاي مشترك لفظي است كه گرفتار بيش از يك معناست؛ گاهي به معناي حقايق و موجودات دنيوي است كه مذمّت پيشوايان اسلام نسبت به دنيا، به اين معنا نيست. زمين و آسمان و بشر و غيره مذموم نيستند. حضرت علي عليه‌السلام مي فرمايد: «دنيا (حقايق دنيوي) براي راستان، سراي راستي است و براي كسي كه حقيقت آن را دريابد، سراي عافيت است.

و براي كسي كه از آن براي آخرتش توشه برگيرد، سراي توان گري است و براي پند پذيران، سراي پند و اندرز است. دنيا سجده گاه دوستان خدا و مصلاّي فرشتگان خداست. محلّ نزول وحي خدا و بازار سوداسراي اولياي خداست كه در آن كسب رحمت كنند و بهشت را سود برند.» (313) معناي ديگر دنيا كه مورد مذمّت امامان شيعه است و خداوند و پيامبرش، مردم را از آن پرهيز داده است، همانا دل بستن به غير خداست كه منشأ غفلت از خدا گردد. پس آنان كه دنيا را جاي استقرار، نه گذرگاه مي دانند(314) گرفتار دنيازدگي اند.

دنيا گرايان، به تعبير امام علي عليه‌السلام زياد مي خورند، زياد مي خندند، زياد مي خوابند، زياد خشمگين مي شوند، كم تر راضي مي شوند، اهل عذرخواهي نيستند، عذر ديگران را نمي پذيرند، در معصيت شجاع و جسورند، محاسبه ي نفس ندارند، كم تر فكر مي كنند، زياد سخن مي گويند، كم تر مي ترسند، اهل شكر نيستند، در بلاها صبر ندارند، مردم را به ديده ي حقارت مي بينند، دائم از بدي هاي مردم سخن مي گويند، خوبي ها را مخفي مي كنند، هر چه دلشان بخواهد مي گويند، آن چه ندارند ادعا مي كنند.(315)

برادري كه علي عليه‌السلام آن را توصيف مي كند، همواره از فرمان شكم بيرون است، چيزي كه نمي يابد درخواست نمي كند و اگر بيابد در آن زياده روي نمي كند.

در حديث معراج آمده است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثمره ي گرسنگي را از حق تعالي پرسيد. و حضرت حق جل و علا فرمود: حكمت و نگه داشتن دل و نزديك شدن به من و خوف از خدا و كم زحمت دادن به مردم و باك نداشتن در گفتن حق از ثمرات گرسنگي است.

پس اي برادر، كم خوري از منافع جسمي و روحي و نيز منافع فردي و اجتماعي برخوردار است منشأ اصلاح انسان، سلامتي معده، صفاي دل و رفع بيماري مي باشد.(316) به همين دليل، مؤمنان، طعام خود را به يتيم، مسكين و اسير مي بخشند (317) و از لقمه ي حرام پرهيز مي كنند. (318)

روش عملي حضرت در خوراك نيز بر اين شيوه بوده است كه با تقوا رياضت مي كرد تا در لغزش گاه ها و پرت گاه هاي لغزنده استوار بماند. اگر مي خواست به عسل مصفّا و مغز گندم و جامه هاي ابريشم دست يابد، براي او آسان بود؛ ولي هيچ گاه هوا و هوس بر او چيره نمي شد؛ به حساب آن كه شايد در يمامه يا حجاز بينوايي، به دست يابي قرص ناني اميد نداشته باشد. و هرگز مزّه ي سيري را نچشيده باشد.(319)

و فرمود: آيا به همين مي توانم بسنده كنم كه مرا اميرالمؤمنين بخوانند، ولي با مردم در سختي هاي روزگارشان مشاركت نداشته باشم؟ يا در ناخوشي هاي زندگي الگويشان نباشم؟ مرا نيافريده اند كه خوردن غذاهاي لذيذ و دل پذير مشغولم بدارد؛ چونان چهارپايان به آخور بسته اي كه مقصد و مقصودي جز نشخوار علف ندارند و يا همانند چهارپايان رها شده در چراگاه كه به دنبال يافتن چيزي و انباشتن شكم اند آيا سزاوار است كه چون چرندگان پر بچرند و بيارمند و مانند گلّه ي گوسفندان بعد از چرا و پر خوردن به آ غل رو كند، و علي نيز از آن چه توشه ي اوست بخورد و بخسبد؟ پس چشم او روشن كه از پس ساليان دراز همانند چهارپايان رها گشته و گوسفندان گلّه را الگو گرفته است.(320)

برادر علي عليه‌السلام بيش تر روزگارش خاموش بود؛ سخن نمي گفت و اگر هم به حرف در مي آمد بر گويندگان غلبه مي كرد و تشنگي دانش پژوهان را با بيان حكيمانه فرو مي نشاند. امير كلام چه زيبا در نهج البلاغه فرمود كه بايد زبان خود را نگاه داشت و بي جا لب به سخن نگشود؛ زيرا زبان با صاحب خود سركش است، اگر عنانش رها گردد او را در مهلكه اندازد.

زبان مؤمن پشت دل اوست و دل منافق پشت زبان او. مؤمن چون بخواهد سخني بگويد. در آن انديشه و تأمّل مي كند و اگر نيكو و صلاح بود بيان مي كند و اگر بد و ناروا بود مي پوشاند. و منافق آن چه به زبانش برسد مي گويد و نمي داند كدام سخن براي او سود دارد و كدام زيان. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ايمان بنده مستقيم و استوار نيست تا اين كه دل او استوار باشد و دل او استوار نيست تا اين كه زبانش استوار باشد.(321)

پس اي برادر، انديشه كن كه هيچ نگهباني بالاتر از خاموشي نيست؛ خاموشي، بوستان فكر و منشأ روشنايي انديشه است (323) و شاخه اي از جهاد با نفس است. و جبران سكوت آسان تر از جبران كلام است. (324)

برادري كه علي عليه‌السلام از آن سخن مي راند، به ظاهر ناتوان بود و ديگران نيز او را ناتوان مي شمردند؛ امّا در هنگام حادثه، شير بيشه و مار بيابان بود. علّت اين ظهور در اين است كه اين انسان به توصيه ي قرآن عمل مي كرد و با كبر و ناز و نخوت و غرور بر زمين گام بر نمي داشت.(325) چگونه غرور و تكبّر نمايد در حالي كه اين برادر در هنگام شب به نماز مي ايستد و سجده مي رود و صحنه ي خوف ناك روز قيامت و حساب رسي حضرت حق و عذاب جهنّم را به ياد مي آورد.

پس شجاعت در برابر دشمن و نهراسيدن از خطرها و زير بار ذلّت نرفتن با ذلول و نرم بودن در برابر دوست در برادر علي عليه‌السلام جمع مي شود.

ويژگي ديگر برادر علي اين است كه اگر با كسي نزاع و كشمكش داشت، براي اثبات حق خويش حجّت و دليلي نمي آورد؛ مگر آن گاه كه پيشِ داوري حضور يابد.

و اين نشانه ي خردورزي اوست كه از كشمكش هاي لفظي در مقابل افراد پرهيز مي كند و آن را لغو و بيهوده مي شمارد و سعه ي صدر و منش والاي خود را در اين راستا به كار مي گيرد.

اي برادر، قرآن نيز از مجادله پرهيز داده است (326) و پيشوايان دين فرمودند كه: «هيچ قومي گم راه نشد مگر اين كه به بحث و جدل تكيه كرد.» و «بحث و جدال كردن در دين، يقين را تباه مي كند.» (327) البته خداوند متعال، پيامبرش را امر فرمود كه «خلق را به حكمت و برهان و موعظه ي نيكو به راه خدا دعوت كن و به بهترين طريق مناظره كن كه البته خدا عاقبت كسي كه از راه گم راه شده و آن كه هدايت يافته، بهتر مي داند.»(328) سرّ ديگر طرح نكردن دليل در غير مواقع ضروري، فلسفه ي رازداري و حفظ اسرار است كه تنها در اداي شهادت، ضرورت پيدا مي كند.

سيماي ديگر برادر علي عليه‌السلام در گوش فرا دادن به عذر ديگران و سرزنش نكردن آن هاست. و اين روش مرداني است كه از شرح صدر و حوصله ي كافي برخوردارند و هدايت و ارشاد و تكامل ديگران را مهم تر از توبيخ و سرزنش مي دانند.

تربيت يافتگان مكتب علوي بايد اين گونه مكارم اخلاق و سجاياي نيك را در دل و رفتار بپرورانند و نسبت به ضعفا، اغماض بيش تري نشان دهند. امير كلام در جاي ديگري مي فرمايد: «اگر برادرت از تو پيوند بريد، خود را به او پيوند ده و اگر از تو دوري كرد، با او مهربان باش و به او نزديك شو. اگر گناهي كرد عذرش را بپذير؛ چندان كه گويي تو غلام اويي و او ولي نعمت توست». (329) پس از ميان ملامت جاهلانه، عناد آميز، عجولانه و سازنده بايد قسم اخير را گزينش كرد و از قضاوت هاي عجولانه پرهيز نمود.

برادر علي عليه‌السلام از دردهايش شكوه نمي كرد مگر آن گاه كه بهبودي يافته بود. بلا و درد براي مؤمن، شيرين و با ارزش است؛ زيرا مراتب قرب الهي را فراهم مي كند، علاوه بر اين كه شكوه از ناملايمات، اطرافيان را مكدّر مي سازد.

چنان بود كه آن چه مي گفت انجام مي داد چيزي را كه نمي خواست انجام دهد، به زبان نمي آورد. اگر در گفتن بر او چيره مي شدند، هرگز در سكوت بر او چيره نمي گرديدند. در شنيدن حريص تر بود تا سخن گفتن.

اگر ناگهاني دو كار براي او پيش مي آمد، مي نگريست كه كدام يك از آن به خواهش نفس نزديك تر است، با آن مخالفت مي نمود تا گرفتار هواي نفس و شيطان نگردد؛ زيرا كه نفس امارّه، انسان را به اعمال زشت و ناروا سفارش مي كند. و البتّه تبعيّت از هوا و هوس و نفس امّاره چيزي جز گم راهي را به ارمغان نمي آورد. خداوند براي رهايي از شيطان، تمسّك به قرآن و وحي را مطرح كرده است.(330)

پس اي برادران و خواهران عزيز، بر شما باد كه اين صفات و خُلق و خوي هاي مثبت و خوب را فراگيريد و بدان ها رغبت داشته باشيد و اگر به كسب همه ي آن ها توانايي نداريد، بدانيد فراگرفتن اندك، بهتر از ترك بسيار است.

### 3- علي عليه‌السلام و اوصاف پارسايان

خطبه ي متقين كه به نام خطبه ي همّام شناخته شده است، در منابع روايي و تاريخي از جمله امالي شيخ صدوق و تحف العقول ابن شعبه ي حراني و نهج البلاغه ي سيد رضي ثبت گرديده است. مخاطب اين خطبه، همّام بن شريح از اصحاب عابد، شيعه و دوست دار اميرالمؤمنين است.

داستان و شأن صدور اين خطبه آن است كه روزي حضرت هنگام خروج از منزل با گروهي برخورد كرد و از آن ها پرس و جو كرد. آن ها در جواب گفتند از شيعيان شما هستيم. امام فرمود: من در چهره ي شما نشاني از شيعه گري نمي بينم. آنان شرم سارانه از امام پرسيدند: نشان شيعيان شما چيست؟ و همّام كه در جمع آنان بود از امام درخواست كرد كه پارسايان را به گونه اي برايم توصيف كن كه گويي آنان را نظاره مي كنم. امام در جواب فرمود: (اِتَقِ الله واَحْسِن إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) (331) تقواي الهي پيشه كنيد و نيكوكاري نماييد. كه همانا خداوند با اهل تقوا و افراد نيكوكار است. همّام از پاسخ امام قانع نشد و او را سوگند داد كه نشانه هاي پارسايان را بازگويد. و امام پس از حمد و ثناي الهي و درود بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطبه ي مذكور را قرائت كرد. (332)

خطبه ي امام علي عليه‌السلام درباره ي پارسايان به بخش هاي ذيل قابل تقسيم است:

بخش اول: امام عليه‌السلام در بخش آغازين اين خطبه، از بي نيازي خداوند نسبت به اطاعت مردم و ايمن بودن او از معصيت آن ها سخن مي گويد و در استدلال آن مي فرمايد: «نه معصيت گناه كاران زياني به او مي رساند و نه اطاعت فرمان برداران سودي».

و سرّ اين استدلال اين است كه اصولاً در جهان آفرينش، رقيبي براي خداوند وجود ندارد و همه ي موجودات، حتّي شيطان، كارگزار خداوندند. اسلام، بر خلاف تفكر آيين زرتشت كه اهريمن را رقيب خدا مي پندارد، شيطان را بخشي از ممكنات مي داند كه جملگي در تدبير تكويني الهي مي گنجند.

و اگر شيطان در مقابل پيامبران قرار دارد، در عالم تشريع و هدايت و ضلالت تمايز پيدا مي كند. و در عالم تكوين و تدبير الهي، همه به يك سان در قدرت و سيطره ي الهي قرار دارند.

سپس امام مي فرمايد: «پس معيشت مردم را بين آن ها تقسيم كرد و هر كس را در دنيا در موضع خود قرار داد». اين تقسيم رزق و معيشت مردم توسط حق تعالي به علم الهي مربوط است؛ يعني خداوند مي داند چه كسي را بايد به مقام نبوت نايل كرد و چه شخصي را در جامعه ي عرفي خود رهانيد.

نكته ي مهم اين است كه تقدير و مشيت الهي، مستلزم جبر نيست؛ يعني حق تعالي هيچ گاه اوضاع معيشتي مردم را به گونه اي مقدّر نمي كند كه با هدف آفرينش كه كمال اختياري است، منافات داشته باشد؛ زيرا در تقدير و برنامه ي الهي، اختيار انسان نيز نهفته است.

بخش دوم: امام علي عليه‌السلام در اين بخش به بيان اوصاف پارسايان مي پردازد و پس از بيان كلي اهل فضيلت بودن پارسايان، صفات ذيل را به ترتيب بيان مي كند:

1. منطق و سخن اهل تقوا، صواب است. حضرت در نهج البلاغه مي فرمايد: «ايمان كسي مستقيم نمي شود، مگر اين كه دل او راست شود و دل كسي استقامت نمي پذيرد مگر اين كه زبان او استقامت بپذيرد». (333) سخن راست گفتن نه تنها از نظر رواني منشأ سلامت روحي است، بلكه شخص از حيث اجتماعي نيز از آسيب هاي جامعه شناختي در امان است.

2. لباس پارسايان، اعتدال و روش آن ها فروتني است. لباس در اين فقره از كلام امام هم مي تواند معناي اعتباري داشته باشد؛ يعني شيوه ي آن ها اعتدال است و هم معناي حقيقي منظور باشد؛ يعني در لباس پوشيدن، معتدل هستند و از جامه هاي فاخر پرهيز مي كنند.

تواضع نيز روش عملي آن ها است و در زمين با تكبر راه نمي روند؛ زيرا انسان با اين حالت، نه توان شكافتن زمين را دارد و نه در بلندي به كوه ها خواهد رسيد.(334)

3. چشم را از حرام هاي الهي مي بندند. پارسايان به اولين مرتبه ي تقوا كه پرهيز از محرمات است، پاي بندند. و سرّ بستن چشم از محرمات اين است كه اصولاً انسآن ها با ديدن طمع كار مي شوند و ذهن را اسير هوس مي سازند. شايان ذكر است كه مراد حضرت از بستن چشم، نه تنها چشم ظاهري بلكه بستن چشم باطني از غفلت ها و انحراف ها و محرمات معنوي نيز هست.

قرآن نيز به پيامبر خطاب مي كند: «به مؤمنان بگو كه چشمانشان را بپوشند و دامنشان را حفظ كنند. اين براي آنان پاكيزه تر است و خداوند به آن چه مي كند، آگاه است».(335)

4. اهل تقوا، گوششان را فقط به علم نافع مي سپارند. پارسايان در شناخت علم نافع هم بايد مصداق علم را با خود بسنجند و اگر ديدند، آن ها را به صفات زشتي چون غرور و عجب گرفتار مي كند، از آن علم، گرچه عرفان باشد، پرهيز كنند.

و هم آن را نسبت به نيازهاي جامعه در نظر بگيرند و اگر ديدند مورد نياز جامعه نيست يا در حد كفايت تأمين شده است، باز وقت خود را در يادگيري آن صرف نكنند. در ادعيه ي اسلامي، فراوان توصيه شده است كه از خداوند، علم نافع را طلب كنيد و از علم غير نافع به حق تعالي پناه ببريد.

5. و در روزگار سختي و گشايش، حالشان يك سان است. و اگر نبود مرگي كه خدا بر آنان مقدّر فرموده، روح آنان حتّي به اندازه ي برهم زدن چشم، در بدن ها قرار نمي گرفت؛ از شوق ديدار بهشت و از ترس عذاب جهنم.

انسآن ها به طور عمده چنان اند كه پاره اي از امور نسبت به آن ها دشوار است و پاره اي ديگر، آسان؛ هم چنان كه خداوند سبحان مي فرمايد:

«انسان حريص و آزمند آفريده شده است؛ آن گاه كه شري به او مي رسد، نالان است و آن گاه كه خيري به او روي مي كند، آن را از ديگران دريغ مي كند؛ مگر نماز گزاران».(336)

امّا پارسايان به قدري در اطاعت خداوند و پرهيز از معصيت تلاش مي كنند و به اوج قرب الهي دست مي يابند كه دشواري ها و آسايش ها براي آن ها يك سان است.

6. اگر اجل و مرگ، مقدّر الهي نبود، ارواح متقيان در بدن هايشان، لحظه اي استقرار پيدا نمي كرد و از شوق ثواب و خوف عقاب، بدن را رها مي ساخت.

يعني همان گونه كه بدن ها در برابر امراض و بيماري ها مقاومت مي كنند و روح را نگه مي دارند، بدن هاي افراد متقي چنين است كه ارواح خود را آن گاه كه به بهشت شوق پيدا مي كنند، حفظ مي كند و تقدير الهي نيز چنين است كه بدن و روح، يك ديگر را حفظ نمايند تا اين كه به طور طبيعي يا غير طبيعي مانند حوادث غير مترقبه از يك ديگر جدا گردند.

7. خالق، آن چنان در دل آن ها بزرگ است كه غير او در ديدگانشان كوچك مي نمايد.

حقارت و صغارت دنيا و بزرگي و جلالت حق تعالي در نزد اهل تقوا، مقوله اي است كه ريشه ي اصلي پارسايي را تشكيل مي دهد و اصولاً هر كس كه دنيا در ديدگانش بزرگ باشد و در دلش به عظمت نشسته باشد، آن را بر خدا ترجيح خواهد داد و به سوي آن خواهد شتافت و بنده ي آن خواهد گشت. (337)

شايان ذكر است كه تحقير دنيا از ديدگاه اخلاق اسلامي به معنايي نيست كه صوفيان نادان آن را تعقيب مي كنند و عزلت و گوشه نشيني را بر حضور اجتماعي ترجيح مي دهند. دوري از دنيا به معناي طرد فيزيكي و مادي نيست؛ بلكه به معناي جبران غفلت هاست.

ني قُماش و نقره و ميزان و زن چيست دنيا از خدا غافل بُدن نعم مال صالح خواندش رسول(338) مال را كز بهر دين باشي حمول

به تعبير قرآن: بدانيد كه زندگاني دنيا، بازي و هوس راني و آرايش و فخرفروشي بر يك ديگر و كثرت طلبي در ثروت و فرزند است.(339)

8. اهل تقوا با بهشت چنان اند كه گويي آن را مشاهده مي كنند و در آن متنتعم اند و با آتش چنان اند كه گويي آن را مي بينند و در آن معذّب اند.

كيف اصحبت اي صحابي باصفا؟ گفت پيغمبر صباحي زيد را كو نشان از باغ ايمان گر شگفت گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت شب نخفتستم ز عشق و سوزها گفت تشنه بوده ام من روزها كه ز اسپر بگذرد نوك سنان (340) تا ز روز و شب گذركردم چنان

9. قلب و دل هاي متقيان، محزون است و ديگران از شر آنان در امان اند و بدن هاي آن ها لاغر و نيازهايشان اندك و نفس شان عفيف است. مؤمن چهره اي شاد و فرح ناك دارد امّا دل او اندوه ناك است؛ ولي نه هم چون اندوه دنياپرستان؛ بلكه اندوهي هم راه با شادي و نشاط؛ حزن بهشتي نه حزن جهنمي. اينان، دلبستگي به امور دنيا ندارند به همين دليل، لاغر و كم توقع اند؛ پارسايان نسبت به ماندني ها، دل خوش و نسبت به ناماندني ها، زاهدند زيرا مسافرخانه بودن و زوال پذيري دنيا را مي بينند.

10. متقيان، روزگار كوتاه را صبر نموده و آرامش و راحتي طولاني را دنبال مي كنند. و اين، تجارت سودآوري است كه پروردگارشان نصيب آن ها نمود. دنيا به آنان روي آورد، ولي آنان به دنيا روي نياوردند. دنيا، طالب اسارت آن ها بود، ولي آن ها از او رها گشتند.

11. پارسايان، شب ها را نشسته و قرآن را به نيكويي تلاوت مي كنند. دل خويشتن را با خواندن قرآن محزون مي سازند و درمان درد خود را از آن بيرون مي كشند. وقتي كه به آيه اي مي رسند كه در آن تشويقي است، به آن دل مي بندند و جانشان از شوق به سوي آن پر مي كشد و چنان يقين دارند كه گويي آن پاداش ها در برابر چشم هاي آن ها قرار دارد.

و آن گاه كه به آيه اي مي رسند كه خوف و هشدار سر مي دهد، چنان گوش دل به آن مي سپارند كه گويي فريادهاي جهنم در گوش آن هاست.

تمام شب را در ركوع به سر مي برند. پا و كف و دست و صورت خود را بر روي زمين مي گسترند. و از خداوند رهايي خويش را از آتش مي خواهند.

12. اهل تقوا، در روز بردباراني دانا و نيكوكاراني با پروايند. ترس از حق تعالي آن ها را چون پيكاني تراشيده است. بيننده اي كه به آن ها نظر مي كند، گمان مي كند كه بيمارند در حالي كه بيمار نيستند و مي گويد: ديوآن هاند و امر بزرگي آن ها را از خود بيگانه ساخته و عقل آن ها را ربوده است.

13. از اعمال اندك خويش راضي نيستند و كارهاي فراوان را زياد نمي پندارند. هميشه خويشتن را متهم مي سازند و از كارهاي خود هراس ناك اند. وقتي يكي از آن ها را تمجيد مي كنند، از سخني كه به او مي گويند، مي ترسد.

و مي گويد من به خود، از ديگران آگاه ترم و پروردگارم به من از من آگاه تر. خداوندا مرا به آن چه مي گويند مؤاخذه مكن و از آن چه تصور مي كنند، فراتر بنشان و آن چه را نمي دانند بر من ببخش.

14. علامت ديگر پارسايان اين است كه در دين قوي و قدرت مندند و حزمي هم راه با نرمي و ايماني توأم با يقين دارند. بر علم آموزي حريص اند. علم را با حلم و ميانه روي را با غنا مي آميزند. در عبادت خاشع و به دنبال حلال در جست و جوي هدايت و گريزان از طمع اند.

15. شخص پارسا، اعمال صالح انجام مي دهد؛ در حالي كه لرزان و هراسان است. هنگام شب، تمامي همتش، شكرگزاري است و هنگام صبح، تمامي تلاشش ذكر حق تعالي است.

16. شخص متقي، شب را هراسان به سر مي برد و شاداب صبح مي نمايد. از غفلتي كه ورزيده، هراس ناك و از فضل و رحمتي كه نصيب او شده، شادمان است.

اگر نفس او، ناخوشي نمايد و سركشي كند، خواهش نفس را اجابت ننمايد. روشني چشمش در چيزي است كه زوال نمي پذيرد و زهد و بي ميلي اش در چيزي است كه فناپذير است.

17. حلم را با علم و قول را با عمل، آميخته است. تو اهل تقوا را چنان بيني كه لغزشش اندك، قلبش خاشع و نفسش قانع و خوراكش كم و امرش آسان و دينش محفوظ و شهوتش مرده و غيظش فرونشانده است. به نيكي او، اميد مي رود و از شرش، ايمني حاصل آيد.

18. اگر پارسا، در ميان غافلان باشد، در زمره ي ذاكران نوشته مي شود و اگر در ميان ذاكران باشد، از غافلان محسوب نمي گردد. از كساني كه به او ظلم نموده اند، مي گذرد و به كسي كه او را محروم ساخته است، عطا مي كند و با كسي كه از او بريده است مي پيوندد. سخن زشت و ركيك از دهان او دور است و كلامش با مردم، نرم است. زشتي او غايب و نيكي او حاضر است. خيرش به مردم رو مي كند و شرش، پشت مي نمايد.

19. تقواپيشه، در زلزله ها و طوفآن ها، پا برجاست و در سختي ها، صبور و در رفاه شكور است. بر آن كه دوست نمي دارد، ستم نمي كند و به جهت دوستي كسي، مرتكب گناه نمي شود. قبل از حضور شهود، به حق اعتراف مي كند و سپرده ها را تباه نمي سازد و يادآوري ها را فراموش نمي كند. افراد را با لقب هاي زشت نمي خواند و همسايه را نمي آزارد.

ديگران را به جهت مصايبشان سركوفت نمي زند و به باطل در نمي آيد و از حق گريزان نيست.

20. اگر خموش بماند، خموشي اش او را محزون نمي سازد و اگر بخندد، صدايش بلند نمي شود و اگر بر او ستم رود، شكيبايي را پيشه مي سازد، تا خدا برايش انتقام كشد. خود از دست خويشتن در رنج است ولي مردم از او آسوده اند. خود را براي آخرت به سختي مي اندازد ولي مردم را از دست خود آسوده نهاده است.

اگر از كسي دوري مي كند، از سر زهد است و اگر نزديك مي شود، از روي رفق و رحمت است. دوري اش از سر كبر و خود بزرگ بيني نيست و نزديكي اش از روي مكر و خديعت نيست.

راوي اين خطبه مي گويد: كلام امام عليه‌السلام كه بدين جا رسيد، همّام فريادي كشيد و جان سپرد.

امام فرمود: به خدا سوگند كه بر او از همين مي ترسيدم و سپس گفت: موعظه هاي بليغ با اهلش چنين مي كند.

شخصي به امام گفت: يا اميرالمؤمنين، خودت چگونه هستي؟

امام عليه‌السلام فرمود: واي بر تو، هر اجلي زماني دارد كه از آن فراتر نمي رود و سببي دارد كه از آن در نمي گذرد. پس بر اين مطلب خود، توقف كن و مثل آن چه گفتي، مگوي؛ زيرا اين سخن را شيطان بر زبانت نهاد.

### 4- تربيت در مكتب علوي

تربيت، يكي از حياتي ترين عناصر انساني است كه تمام خوبي ها و زشتي ها، سعادت ها و شقاوت ها به مصاديق آن برمي گردد. مهم اين است كه آدمي، راه صحيح را باز شناسد و طريقت آن را اراده نمايد. اميرمؤمنان علي عليه‌السلام به اين نكته ي مهم، چنين رهنمود داده است: «اي مردم، كسي كه راه آشكار را بپيمايد به آب درآيد و آن كه بيراهه را پيش گيرد، در بيابان بي نشان افتد.» (342) علي عليه‌السلام نسبت به گم شدگان و متحيّران خطاب مي كند: «پس كجا مي رويد؟ و كي باز مي گرديد؟ كه علامت ها برپاست و دليل ها هويداست، و نشانه ها برجاست.

گمراهي تا كجا؟ سرگشتگي تا كي و چرا؟ خاندان پيامبرتان ميان شماست كه زما م داران حق و يقين اند و پيشوايان دينند. با ذكر جميل و گفتار راست قرينند. پس همچون قرآن، نيك حرمت آنان را در دل بداريد و چون شتران تشنه كه به آبشخور روند، به آنان روي آريد.»(60)

امام علي عليه‌السلام در سخنان گهربار خود از مباني، عوامل و موانع، اصول، روش ها و تربيت سخن گفته است. كه به اختصار بدآن ها خواهيم پرداخت.

الف: عوامل و موانع تربيت امام عليه‌السلام درباب موانع تربيت، دنياپرستي و وابستگي به دنيا را مهم ترين مانع تربيت آدمي قلمداد مي كند؛ زيرا دنيا و آخرت دشمن و دو راه مخالفند(343). و به همين دليل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، دنيا را خوار و كوچك شمرد. (344) علي عليه‌السلام نيز به دنيا خطاب مي كرد كه «اي دنيا، از من دور شو كه مهارت بر دوشت نهاده است گسسته، و من از چنگالت به دوري جسته ام و از ريسمآن هايت رسته و از لغزشگاههايت دوري گزيده ام»(345)

«اي دنيا، اي دنيا، از من دور شو، با خودنمايي فرا راه من آمده اي؟ يا شيفته ام شده اي؟ هرگز آن زمان كه تو در دل من جاي گيري فرا نرسد. هرگز، دور شو، ديگري را فريب ده، مرا به تو نيازي نيست، تو را سه طلاقه كرده ام كه بازگشتي در آن نيست.»(346)

اما آن چه در اين بحث مهم است، تبيين چيستي دنياست:

چيست دنيا؟ از خدا غافل بُدن ني قماش و نقره و ميزان و زن

مال را كز بهر حق باشي حَمول نِعمَ مالٌ صالحٌ خواندش رسول

آب در كشتي هلاكِ كشتي است آب اندر زيرِ كشتي پُشتي است(347)

پس اگر تصوير صحيحي از دنيا داشته باشيم و زشتي ها و زيبايي هاي آن و مقدمه و مزرعه بودنش نسبت به آخرت را بشناسيم، در مسير تربيت صحيح گام نهاده ايم. امام علي عليه‌السلام درباره ي دوستان خود مي فرمايد:

«دوستان خدا آنانند كه به باطن دنيا نگريستند. هنگامي كه مردم ظاهر آن را ديدند، و به فرداي آن پرداختند، آن گاه مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند. پس آن چه را از دنيا ترسيدند آنان را بميراند، ميراندند و آن را كه دانستند به زودي رهايشان مي كند، راندند. و بهره گيري فراوان ديگران را از دنيا خوار شمردند، و دست يافتنشان را بر بهره هاي دنيايي، از دست دادن (سعادت اخروي) خواندند».(348)

امام عليه‌السلام در يك حكمت حكيمانه مردم را به تربيت خويش توصيه مي كند و مربي بودن آن ها را نسبت به خويشتن گوشزد مي نمايد و راه تربيت را نيز رهانيدن نفس از عادت هايي كه انسان بدان حريص است، معرفي مي نمايد.(349)

علاوه بر دنياپرستي، حجاب هاي نفساني نيز منشأ، بي تمايلي به تربيت است.(350) محيط و فرهنگ اجتماعي از ارزش ها و آداب و سنن اسلامي و ديني برخوردار نباشد، به عنوان مانعي در مسير تربيت، تجلّي پيدا مي كند. به همين دليل، امام عليه‌السلام مي فرمايد: «در شهرهاي بزرگ سكونت كن كه جايگاه فراهم آمدن مسلمانان است و بپرهيز از جاهايي كه در آن از ياد خدا غافلند و آن جا كه به يك ديگر ستم مي رانند و برطاعت خدا كم تر ياورانند.»(351)

نوع حكومت و حاكميت و مناسبات سياسي نيز مي تواند از موانع و زمينه هاي تربيت شمرده شود.

اميرالمؤمنين به همين دليل، از اوضاع گذشته شكايت مي كند و مي فرمايد: «خدايا، تو مي داني آن چه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنياي ناچيز؛ خواستن زيادت؛ بلكه مي خواستيم نشانه هاي دين را به جايي كه بود بنشانيم و اصلاح را در شهرهايت ظاهر گردانيم تا بندگان ستم ديده ات را ايمني فراهم آيد و حدود ضايع مانده ات اجرا گردد.» (352)

امام علي عليه‌السلام مناسبات اقتصادي و نوع كسب و درآمد را نيز از موانع و زمينه هاي تربيت و اصلاح معرفي مي كند. درباره ي سلامتي كارگزاران مي فرمايد: «پس روزيِ ايشان را فراخ دار كه فراخي روزي نيرويشان دهد تا در پي اصلاح خود برآيند، و بي نيازشان سازد تا دست به مالي كه در اختيار دارند نگشايند، و حجّتي بود بر آنان اگر فرمانت را نپذيرفتند، يا در امانتت خيانت ورزيدند».(353) علي عليه‌السلام به فرزند گرامي خود فرمود: «فرزندم، هركس دچار فقر شود، به چهار خصلت گرفتار مي شود: ضعف در يقين، نقصان در عقل، سستي در دين و كم حيايي در چهره؛ پس به خدا پناه مي برم از فقر».(354)

ب. اهداف تربيت مهم ترين بخشي كه در نظام هاي تربيتي مطرح است، مقوله ي اهداف تربيتي است كه حضرت علي عليه‌السلام در فرمايشات خود بدان پرداخته است. قبل از آن كه به اين بحث بپردازيم، لازم است به اين پرسش اساسي پاسخ دهيم كه چه كسي مي خواهد به اهداف تربيتي دست يابد؟ به عبارت ديگر، انسان كيست و از چه ابعادي تشكيل شده است؟ همان گونه كه حضرت فرموده است: «دانا كسي است كه قدر خود را بشناسد، و در ناداني انسان همين بس كه قدر خويش را نشناسد.» (355)

«آن كس كه به شناخت خود دست يافت، به بزرگ ترين نيك بختي و كام يابي رسيد».(356) «كسي كه ارزش خود را نشناخت، تباه گشت».(357) حقيقت انسان داراي بعد مُلكي و ملكوتي است و از استعدادهاي نامتناهي برخوردار است؛ به گونه اي كه مي توانست اسماي حسناي الهي را بياموزد و به فرشتگان بياموزاند. و مقام خليفة اللهي را بيابند.(358)

نهج البلاغه و ساير مجامع روايي اهداف تربيتي را در ضمن غايات بعثت و خلقت آدمي بيان كرده اند و بندگي، (359) خردورزي، (360) توجه به آخرت، (361) پرهيزكاري، (362) آزادگي، (363) عدالت خواهي (364) و... را در اين راستا تبيين مي نمايند.

ج. اصول تربيت روش هاي تربيتي كه به عنوان عنصر ديگر از نظام تربيتي علوي بدان خواهيم پرداخت، از اصول تربيت علوي گرفته مي شوند. بر اين اساس، بيان اصول تربيت از اهمّيت ويژه اي برخوردار است. اصل عزّت (365)، اصل كرامت (366)، اصل اعتدال (367)، اصل تربيت تدريجي (368)، اصل تسهيل و تيسير (369)، اصل زهد (370)، اصل تعقّل (371)، اصل تفكر (372)، اصل تدبر و عاقبت انديشي (373)، نمونه اي از اصول تربيت علوي است.

د. روش هاي تربيت مهم ترين بحث كاربردي در نظام تربيتي، عنصر روش هاي تربيتي است كه مهم ترين آن ها به شرح ذيل اند:

1. روش الگوسازي: همه ي انسان ها جهت هدايت و تربيت خويش به الگو و نمونه هاي تربيتي نيازمندند؛ به همين دليل، امام علي عليه‌السلام بر اقتدا ساختن به رسول خدا و الگو بودن و سرمشق قرار دادن راه و رسم آن حضرت تأكيد مي ورزيدند.(374)

2. روش تشويق و تنبيه: تشويق، باعث برانگيختن و تنبيه، منشأ بيدار كردن و هشيار ساختن است. خداوند سبحان نيز ثواب را بر طاعت و كيفر را بر معصيت لازم گردانيد.(375)

3. روش مراقبه و محاسبه: امام علي عليه‌السلام مي فرمايند: بندگان خدا، خود را بسنجيد، پيش از آن كه آن را بسنجند؛ و حساب نفس خويش را برسيد، پيش از آن كه به حسابتان برسند؛ پيش از آن كه مرگ گلويتان را بگيرد و نفس كشيدن نتوانيد.»(376)

4. روش امتحان و آزمايش: حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در خطبه ها و نامه ها و كلمات گوناگون از آزمايش الهي سخن گفته است و مخاطبان را بدان هشدار داده است.(377)

5. روش محبّت: «اسلام، دين خداست كه آن را براي خود گزيد، و به ديده ي عنايت خويش پروريد، و بهترين آفريدگان خود را مخصوص آن گردانيد و ستون هاي آن را بر دوستي خود استوار نمود»(378)

6. روش يادآوري: تذكّر نعمت ها و نقمت ها در تربيت انسآن ها مؤثر است و غفلت از آن ها مايه ي گم راهي است. امام مي فرمايد: «بدانيد كه آرزوهاي نفساني خِرَد را به غفلت وادارد و ياد خدا را به فراموشي سپارد.

پس آرزوهاي نفساني را دروغ زن دانيد كه آن چه خواهد فريب است و اميد بيهوده؛ و خداوندِ آرزو فريفته است و در خواب غفلت غنوده. (379) در اين زمينه، ياد خدا و ياد مرگ در تربيت انسان، بسيار مفيد است. فرمودند: «در بستر ياد خدا روان شويد كه نيكوترين ياد، ياد خدا است» (380) «شما را به ياد كردن مرگ و كاستن بي خبري تان از آن سفارش مي كنم. چگونه از چيزي غافليد كه شما را رها نمي كند و از شما غافل نيست؟ چگونه از كسي كه مهلت نمي دهد (عزرائيل) مهلت مي طلبيد؟ براي پند دادن به شما مردگان بسنده اند كه آنان را ديديد. بر دوش ها به گورهايشان بردند، نه خود سوار بودند؛ در گورهايشان فرود آوردند، نه خود فرود آمدند. گويي آنان آباد كننده ي دنيا نبودند وگويي هميشه آخرت خانه هايشان بود و پيوسته در آن غنودند. آن چه را وطن خود گرفته بودند، از آن رميدند، و در آن جا كه از آن مي رميدند، آرميدند. بدان چه از آن جدا شدند، سرگرم گرديدند».(381)

7. روش عبرت گيري: امام مي فرمايند: «عبرت گيري پيوسته، به بينايي مي كشاند و بازدارندگي را ثمر مي دهد.»(382) «اگر از آن چه گذشته است عبرت گيري، آن چه را مانده است حفظ كني.»(383)

8. روش موعظه: علي عليه‌السلام به فرزندش امام حسن عليه‌السلام توصيه مي كند كه «دلت را به موعظه زنده دار.» (384) و فرمود: «به سبب موعظه، غفلت زدوده مي شود.»(385)

9. روش بازگشتن: «توبه دل ها را پاك مي سازد و گناهان را مي شويد».(386) «استغفار مقام بلند مرتبكان است و آن يك كلمه است اما شش مرحله دارد: نخست پشيماني بر آن چه گذشت؛ دوم عزم بر ترك هميشگي بازگشت، سوم آن كه حقوق ضايع شده ي مردم را به آنان بازگرداني؛ چنان كه خدا را پاك ديدار كني و خود را از گناه تهي سازي؛ چهارم اين كه حق هر واجبي را كه ضايع ساخته اي ادا كني؛ پنجم اين كه گوشتي را كه از حرام روييده است با اندوه ها آب كني، چندان كه پوست به استخوان بچسبد و ميان آن دو گوشتي تازه رويد؛ و ششم آن كه درد طاعت را به تن بچشاني، چنان كه شيريني معصيت را چشاندي.»(387)

### 5- علي عليه‌السلام و كانون جواني

شخصيت علي عليه‌السلام با شخصيّت نبي اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جوانب گوناگون علمي و عملي شباهت فراوان دارد. نهج البلاغه و مجموعه ي سخنان اميرالمؤمنين به آيات و مضامين قرآن نزديك است و شيوايي، ارج مندي و ژرف بودن پيام علي عليه‌السلام و نبي(س) به اوج كمال رسيده است؛ به گونه اي كه از جهت محتوا، نهج البلاغه برادر قرآن ناميده شده است. سراسر وجود علي عليه‌السلام تاريخ و سيرت علي، خُلق و خوي علي، رنگ و بوي علي عليه‌السلام سخن و گفت وگوي علي براي تمام انسآن ها درس، سرمشق، تعليم و رهبري است.(388) علي عليه‌السلام انسان كاملي است كه قهرمان همه ي ارزش هاي انساني است. او مردي است كه شب ها با روح كلي عالم به سر مي بُرد و روزها به تربيت ارواح آدميان مي پرداخت.

جواني، گوهر گران بهايي است كه به خاطر استعدادها و قابليت شكوفايي و رشد، از ارزش و منزلت خاصي برخوردار است و بزرگان را به توصيه و ارآيه ي تجربيّات به جوانان واداشته است. اميرالمؤمنين عليه‌السلام نيز در اين عرصه، كلمات حكمت آموزي را ارايه نموده است. جواني و تندرستي را دو چيز با ارزش و منزلت معرفي مي كند و مي فرمايد: «قدر و منزلت اين دو چيز را كسي مي شناسد كه آن دو را از دست داده باشد.»(389)

در بيان ارزش جواني همين بس كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «در قيامت از عُمْر و جواني انسان مي پرسند كه چگونه و در چه راهي آن را صرف نموده است.» (390) علي عليه‌السلام به اصحاب توصيه مي كند كه «جواني را قبل از پيري و سلامتي را قبل از بيماري دريابيد.» (391) امام در بيان دوران جواني و غفلت برخي انسآن ها مي فرمايد: «در ايام سلامت بدن، سرمايه اي فراهم و مهيا نساخته اند ودر اوايل فرصت هاي زندگي و نيرومندي، درس عبرتي نگرفتند و درخشنده ترين ايام عمر را رايگان از كف دادند، آيا كسي كه در جواني اهل تن پروري بوده، مي تواند در پيري جز شكستگي و ذلّت انتظاري داشته باشد.» (392)

پس دوران جواني را بايد دريافت و از آن دوران گران سنگ و طلايي در خويشتن شناسي و كمال يابي بهره گرفت كه شرط اساسي سعادت و شقاوت يا خوش بختي و بدبختي انسآن ها در دنيا و آخرت به توجّه و عدم توجّه آن ها نسبت به جواني، بستگي دارد.

امام علي عليه‌السلام تربيت كنندگان و والدين و مربّيان را نسبت به توجّه به عنصر زمان، هشدار مي دهد و مي فرمايد: «فرزندان خويش را به جبر و استبداد بر آداب خود مجبور نكنيد؛ زيرا آنان در زماني غير زمان شما آفريده شدند و زندگي مي كنند.» (393) پس تحجّر و جمود بر آداب گذشتگان، مانع مهمي بر سر راه تربيت جوانان است؛ امّا اين بدان معنا نيست كه دست از سنّت هاي صحيح گذشتگان برداريم و به بهانه ي نوگرايي و تجددخواهي، ارزش هاي اسلامي را به حاشيه رانيم؛ بلكه بايد با روش صحيح تربيتي و آگاهانه، فرزندان خويش را به ارزش هاي اسلامي ره نمون سازيم.

مردي به نام ابوجعفر احول از دوستان امام صادق عليه‌السلام مدتي به تبليغ مذهب تشيع و تعاليم اهل بيت عليه‌السلام اشتغال داشت.

روزي به محضر مبارك امام رسيد و امام از او سؤال كرد: مردم بصره را در پذيرش اهل بيت و آيين تشيع چگونه يافتي؟ عرض كرد: مردم اندكي تعاليم اهل بيت را پذيرفته اند. امام فرمود: «توجّه تبليغي خود را به نسل جوان معطوف دار و نيروي خويش را در راه هدايت آنان به كار انداز؛ زيرا جوانان زودتر حق را مي پذيرند و سريع تر به هر خير و صلاحي مي گرايند.» (394) به همين دليل، امام علي عليه‌السلام مي فرمايد: «جواني ات را قبل از پيري و سلامتت را قبل از بيماري درياب.» (395) امام علي عليه‌السلام به جوانان توصيه هاي آموزنده ي بسيار دارد. از جمله:

به فرزند جوانش امام حسن عليه‌السلام سفارش مي كند: «بنده ي غير خود نباش كه خداوند تو را آزاد آفريده است.» (396)

پرهيز از شهوت راني و مغلوب شدن با شهوت نيز توصيه ي ديگر آن حضرت است: «كسي كه مغلوب شهوت خويشتن است، ذلّت و خواريش بيش از برده ي زرخريد است.» (397)

عزت مداري و كرامت نفس نيز سفارش ديگري است كه امام عليه‌السلام به فرزند جوانش بيان مي كند: «نفس خويش را عزيز شمار و به هيچ پستي و دنائتي تن مده، گرچه عمل پست، تو را به تمنيات برساند؛ زيرا هيچ چيز با شرافت نفس برابري نمي كند و هرگز به جاي عزت نفس از دست رفته، عوضي همانند آن نصيب نخواهد شد.» (398)

امام علي عليه‌السلام به فرزندش امام حسن عليه‌السلام مي فرمايد: «پسرم، من در تعليم و تربيت تو شتاب كردم پيش از آن كه قلب تو سخت گردد و عقل و فكرت به چيز ديگري مشغول شود مبادرت ورزيدم تا با تصميم جدّي به استقبال اموري بشتابي كه انديشمندان و اهل تجربه زحمت آزمون آن را كشيده اند و تو را از تلاش بيش تر بي نياز ساخته اند؛ بنابراين آن چه از تجربيات آن ها نصيب ما شده، نصيب تو هم خواهد بود.» (399)

مستي جواني نيز آسيب پذير و هلاكت بار است كه جوانان بايد بدان توجّه نمايند.

امام علي عليه‌السلام مي فرمايد: «سزاوار است انسان عاقل، خويشتن را از مستي ثروت، مستي قدرت، مستي علم و دانش، مستي تمجيد و تملق، مستي جواني مصون نگه دارد؛ زيرا هر يك از اين مستي ها بادهاي مسموم و پليدي دارد كه عقل را نابود مي كند و آدمي را خفيف و بي ارزش مي سازد.»(400) و راه درمان اين مستي ها به تعبير امام علي عليه‌السلام شناختن شرافت باطني و گوهر انساني است كه او را از پستي هاي شهوت و آرزوهاي باطل مصون نگاه مي دارد.(401)

بر اين اساس، امام علي عليه‌السلام به جوانان خطاب مي كند: اي گروه جوانان، شرف انساني و سجاياي اخلاقي خود را با ادب و تربيت محافظت نماييد و سرمايه ي گران بهاي دين خويش را با نيروي علم و دانش از دست برد ناپاكان و خطرات گوناگون بركنار داريد.» (402)

توصيه ي ديگر امام علي عليه‌السلام به جوانان در آيين دوست يابي است كه مي فرمايد: «پيوند دوستي را با برادران ديني خود محكم سازيد كه آنان ذخاير دنيا و آخرت هستند. مگر نشنيده ايد كه خداوند در قرآن شريف به تأثر گم راهان در قيامت اشاره كرده كه مي گويند: در اين روز سخت، نه شفيعي داريم و نه دوستي كه در كارمان همّت گمارد.» (403) «كسي كه دوست پاك خود را كه براي خدا با وي پيوند دوستي داشته، از دست بدهد، مثل اين است كه شريف ترين اعضاي بدن خود را از كف داده است.» (404) در وصيت نامه شان به امام حسن عليه‌السلام فرمودند: «به اتكاي روابط دوستانه و رفاقت صميمانه، حق برادرت را ضايع مكن؛ چه، در زمينه ي تضييع حقوق، روابط دوستي نابود مي شود و آن كسي كه حقّش را تباه ساختي براي تو برادر نخواهد بود.» (405)

امام عليه‌السلام در باب عوامل انحراف جوانان هشدار مي دهد و جهل و ناداني، هواپرستي و شهوت راني، تقليد از فاسدان و منحرفان، عصبانيت و خشم افراطي، برتري جويي، تكاثرگرايي، غرور و خودخواهي، فقدان تربيت خانوادگي و ضعف ايمان را به عنوان ريشه هاي انحراف جوانان بيان مي كند. (406)

# گلشن چهارم: سياست علوي

### 1- اصلاحات از ديدگاه امام علي عليه‌السلام

### 2- پيش زمينه ي اصلاحات

درطول تاريخ اسلام، جريآن هاي اصلاح طلب فكري و اجتماعي فراواني بوده اند كه برخي كام ياب و بعضي ناكام شده اند؛ براي نمونه، مي توان به نهضت اصلاح فكري غزالي، نهضت هاي اجتماعي علويان، سربداران (شيخ خليفه و شيخ حسن)، نهضت فكري و اجتماعي اخوان الصفا، اخبارگري استرآبادي و نهضت هاي فكري معتزلي و اشعري كه به جريآن هاي اجتماعي بدل شد، نهضت بيدارگري سيد جمال الدين و شيخ محمد عبده و رشيد رضا، جنبش مشروطيت، نهضت تنباكو، نهضت شيخ محمد حسين كاشف الغطا، سيدعبدالحسين شرف الدين، سيد محمدامين و از همه مهم تر، نهضت امام خميني (ره) اشاره كرد.

تاريخ شاهد نهضت هاي اصلاح نما و مفسدانه نيز بوده است؛ براي نمونه، مي توان به جنبش بابك خرم دين و نهضت وهابيت محمدبن عبدالوهاب كه با قتل و غارت مردم بي گناه همراه بود؛ اصلاحات ارضي و انقلاب سفيد پهلوي دوم، اصلاح طلبي بوريس يلتسين با حمله هاي ناجوان مردانه به مردم مظلوم چچن؛ اصلاحات ميرزا ملكم خان در ايران و سر سيد احمدخان هندي در هندوستان با غرب زدگي مطلق، اشاره كرد.

در ايران، در چند سال اخير، مقوله ي اصلاحات و اصلاح طلبي از زبان روشن فكران و فرهيختگان جامعه مطرح شده است كه در واقع، برخي از آن ها اصلاح طلبي ارتجاع گرا را دنبال مي كنند و خواهان تغييرات اساسي جامعه و حركت به دوران غرب زدگي شاهنشاهي اند و عده اي اصلاح طلبان منفعت گرا و غايت انديش كه در صدد به دست آوردن اعتبارات مردمي اند؛ ولي چندان از اصلاحات راهبردي و كاربردي اطلاعي ندارند و دسته ي سوم اصلاح طلبان واقع گرايند كه دل سوزانه در صدد حل مشكلات و مفاسد اجتماعي اند و اشتباهات در طول زمان را بر اثر غفلت ها، سوء مديريت ها و سوء تدبيرها گوشزد مي كنند و خواهان اصلاحات اقتصادي، قضايي، اداري و امنيتي اند.

### 3- چيستي اصلاح طلبي

اصلاح در لغت به معناي سامان بخشيدن و نقطه ي مقابل افساد به معناي نا به ساماني ايجاد كردن است. اصلاح و افساد از واژه هاي زوج متضادي است كه در قرآن به كار رفته است.

متعلق اصلاح در قرآن، رابطه ي ميان دو فرد (اصلاح ذات البين)، محيط خانوادگي و محيط اجتماعي است:

اصلاحات درباره ي يتيمان: «از تو درباره ي يتيمان سؤال مي كنند، بگو: اصلاح كار آنان بهتر است و اگر زندگي خود را با زندگي آنان بياميزيد (مانعي ندارد). آن ها برادر شما هستند، خداوند مفسدان را از مصلحان باز مي شناسد» (407).

اصلاحات در زمين: «...و در زمين بعد از آن كه اصلاح شده است، فساد نكنيد. اين براي شما بهتر است اگر با ايمان هستيد». (408) «و در زمين پس از اصلاح آن فساد نكنيد، و او را با بيم و اميد بخوانيد؛ زيرا رحمت خدا به نيكوكاران نزديك است».(409)

اصلاحات با تمسك به كتاب و عبادت: «و آن ها كه به كتاب(خدا) تمسك جويند، و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگي خواهند گرفت)؛ زيرا ما پاداش مصلحان را ضايع نخواهيم كرد».(410)

منافقان و اصلاحات مفسدانه: «و هنگامي كه به آنان گفته شود: در زمين فساد نكنيد، مي گويند ما فقط اصلاح كننده ايم، آگاه باشيد اينان همان مفسدانند ولي نمي فهمند».(411)

بهبود خواهي يا اصلاح طلبي (reformism)، در اصلاحات علوم سياسي جديد، هواداري از سياست تغيير زندگي اجتماعي، اقتصادي يا سياسي با روش هاي ملايم و بدون شتاب است؛ بدين معنا كه انديشه ي قهر انقلابي را كنار گذاشته و خواستار دگرگوني آرام آرام نهادهاي اجتماعي از راه هاي دموكراتيك شده است. حزب كارگر انگلستان يا حزب سوسياليست آلمان همين شيوه را پذيرفته اند.

بهبود خواهي، از نظر كلي، در برابر ارتجاع و محافظه كاري از سويي، و انقلاب خواهي از سوي ديگر قرار مي گيرد.(412) اصلاح ديني، جنبش مذهبي در اروپاي غربي در قرن شانزدهم به عنوان نهضتي براي اصلاح مذهب كاتوليك شروع شد و به نهضت پروتستان انجاميد.(413)

انقلاب خواهي (revolutionism) هر گونه كردار، روش، نظريه يا نگره اي است كه خواهان و پشتيبان تغيير اساسي و كامل در وضع اجتماعي، سياسي، اقتصادي يا فرهنگي باشد. انقلاب خواهان ضد ارتجاع اند؛ هم چنين بهبود خواهان را به سازش كاران با نظام موجود و سستي در عمل متهم مي كنند؛(414) بنابراين، انقلاب عبارت است از تغيير ناگهاني كه در هر نظم اجتماعي، نهادي و سياسي مستقر، تحت تأثير نيروهاي معمولا متشكل و برتر از نيروهاي حافظ نظم موجود، نه در جهت جا به جايي افراد، بلكه براي ايجاد نظام جديد به وقوع مي پيوندد.(145) ارتجاع يا گذشته گرايي، در لغت، به معناي بازگشت است و از اين رو مي توان آن را گذشته پرستي و گذشته خواهي نيز ناميد.

اين اصطلاح، نامي است يا صنعتي براي كسان، گروه ها، حزب ها، حكومت ها يا طبقه هايي كه مخالف هر گونه دگرگوني در روابط و بنياد اقتصادي، اجتماعي و سياسي كنوني هستند و يا خواستار خنثا شدن بعضي دگرگوني ها و بازگشت به گذشته اند. ارتجاع و پيش رفت خواهي در هر جامعه نسبي است و وابسته به مرحله و وضع تاريخ آن جامعه است؛(416) به عبارت ديگر، ارتجاع و واپس گرايي، دفاع از نظام كهنه و فرسوده و رو به زوال و مخالف با پيش رفت، و ترقي اجتماعي و نوآوري است؛ همراه با آييني در تفكر كه گرايش به گذشته دارد و خواستار احياي آن است.(417)

در برابر ارتجاع يا گذشته گرايي، محافظه كاري، بهبود خواهي و انقلاب خواهي قرار مي گيرد.(418)

محافظه كاري (conservatism) مجموعه اي از انديشه ها و نگرش هاي سياسي است كه نهادهاي كهن و ريشه دار را از آن چه نو و نيازموده است، ارزش مندتر مي شمرد. از اين رو، محافظه كاري بر اهميت قانون و نظم، پيوستگي، سنت، احتياط و نوآوري و اهميت فرا داده هاي اجتماعي تكيه مي كند و منكر امان نابودي مطلق بشر از روي زمين است؛ زيرا ذات بشري را ناقص مي داند. محافظه كاري در سنت سياسي انگلستان پايگاه قوي و مشخصي دارد.(419)

مردم باوري (populism)، بزرگ داشت مفهوم مردم يا خلق است تا حد مفهومي مقدس و باور به اين كه هدف هاي سياسي را بايد به خواست و نيروي مردم، جدا از حزب ها و نهادهاي موجود پيش برد. مردم باورها خواست مردم را عين حق و اخلاق مي دانند و اين خواست را برتر از همه ي سنجه ها و ساز و كارها (مكانيسم های) اجتماعي مي شناسند و بر آنند كه مي بايد ميان مردم و حكومت رابطه ي مستقيم وجود داشته باشد.(420)

تا اين جا روشن شد كه نخست: اصلاحات در علوم سياسي تنها به عرصه ي اجتماعيات راه پيدا مي كند و امور فردي و معنوي را شامل نمي شود. دوم، تعريف اصلاحات در علوم سياسي معاصر با تعريف اصطلاحي قرآني تفاوت دارد. در قرآن، اصلاح در مقابل افساد به كار مي رود؛ يعني سامان بخشيدن و حركت كردن در مسير هدف صحيح؛ در مقابل نا به ساماني و در مسير انحراف و اعوجاج. اما در اصطلاح علوم سياسي، اصلاحات به معناي تغييرات تدريجي و بدون شتاب با روش هاي ملايم، ولي انقلاب به معناي تغييرات دفعي و زير بنايي با روش قهرآميز يا مسالمت آميز و بدون خون ريزي و توسل به اسلحه است.

انقلابي كسي است كه با نظم مستقر مخالف است و قوانين و مقررات حاكم را برحق و مشروع نمي داند و در صدد درهم شكستن نظام قانوني است و در صورت لزوم، مي خواهد نظام و حقانيت جديدي را جانشين نظام موجود كند. اين امر نه از طريق انفرادي، بلكه با بسيج همه ي مردم امكان پذير است.(421)

گرچه در اصلاحات، تغيير زندگي اجتماعي با روش ملايم و مسالمت آميز قيد شده است، ولي در اين كه آيا اصلاحات در صدد تغييرات مبنايي و بنيادي و زير بنايي است يا اين كه تحولات رو بنايي و سطحي را در نظر دارد، در تعاريف، اختلاف ديده مي شود. برخي از اصلاح طلبان خواهان تغييرات زيربنايي هستند؛ يعني در اين هدف با انقلابيون، تمايزي ندارند ولي تنها در روش جدا مي شوند و روش تدريجي و مسالمت آميز را بر روش دفعي و قهرآميز ترجيح مي دهند و عده اي نيز طالب تغييرات سطحي و روبنايي هستند.

هربرت ماركوزه، نماينده ي فكري سوسياليسم انقلابي و كارل پوپر، نماينده ي اصلاح اجتماعي هستند و سال ها است كه اين دو نظريه ي اجتماعي در تضاد جدي به سر مي برند و ظاهرا تضاد آن ها در روش تغييرات نمايان تر است تا در هدف از تغييرات.

عصر حاضر در امر اصلاحات با پرسش هاي متعددي روبه روست. در درس آموزي از مكتب اميرالمؤمنين به ناچار بايد به اين پرسش ها دقت عميقي بكنيم؛ براي نمونه، مي توان پرسش هاي ذيل را مطرح ساخت:

آيا از منظر امام علي عليه‌السلام، اصلاح گرايي در مقابل انقلاب گرايي قرار مي گيرد؟

آيا حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام اصولاً به تغييرات اجتماعي معتقد بوده است يا ترقي اجتماعي و نوآوري را برنمي تابيد؟

در تغييرات اجتماعي چه هدفي را دنبال مي نمود؟

روش مسالمت آميز را به كار مي گرفت يا از روش قهرآميز نيز بهره مي برد؟

چه شرايطي را براي اصلاحات در عرصه ي اجتماع لازم مي دانست؟

آيا اصلاحات را تنها در عرصه ي اجتماعيات مي پذيرد يا امور فردي و اخلاقي و معنوي را نيز نيازمند اصلاحات مي داند؟

دايره ي اصلاحات اجتماعي از ديدگاه امام علي عليه‌السلام كدام است؟

آيا اصلاحات فرهنگي را مقدم مي داند يا اصلاحات اقتصادي و سياسي را؟

متولي اصلاحات چه كسي است؛ دولت يا ملت؟

آيا حضرت علي عليه‌السلام اصلاحات قانون را نيز مي پذيرد يا تنها اصلاحات را در عرصه ي اجراييات و مجريان مطرح مي كند؟

اصلاح گران واقعي هماره علي عليه‌السلام را در جاي جاي عرصه هاي سياسي، الگوي خويش قرار مي دهند؛ چرا كه حكومت پنج ساله ي اميرمؤمنان، با تمام فرازها و نشيب هاي خود، بهترين الگو براي زما م داران نظام اسلامي است؛ نظامي كه هدف غايي خويش را حاكميت دين در تمام شئون سياسي و اجتماعي مي داند.

### 4- وظايف اصلاح گران از ديدگاه امام علي عليه‌السلام

در شرايطي كه جامعه گرفتار اختلال و ناموزوني و بي نظمي اجتماعي قرار گيرد، مصالحان اجتماعي جهت فساد زدايي و اصلاح طلبي بر مي خيزند؛ امّا وظيفه ي داعيان اصلاح گري چيست و چه بايد بكنند؟ درس ها و آموزه هاي اميرمؤمنان به شرح ذيل ارايه مي گردد:

1. جدا كردن فساد از اصلاح اصلاح گرايان بايد توجه داشته باشند، فساد و اصلاح جمع ناپذيرند. و آنان كه در صدد اصلاح جامعه هستند، نبايد در زوايايي از برنامه ها و مراحل اجرايي فساد انديشي كنند كه «لا صلاح مع افساد»(422).

2. مشورت با مشاوران امين در اصلاحات فردي و اجتماعي بايد با مشاوران امين مشورت كرد. «صلاح الرأي بنصح المستشير» (423) البته از ميان مشاوران امين، مشورت با دانشمندان در امر اصلاحات اولويت دارد. حضرت علي عليه‌السلام در اين زمينه مي فرمايد: با دانشمندان زياد به گفت و گو بنشين و با حكما و انديشمندان نيز بسيار به بحث بپرداز.

اين گفت و گو و بحث ها بايد درباره ي اموري باشد كه به وسيله ي آن وضع كشورت را اصلاح مي كند(424).

3. اصلاح فردي مصلحان اجتماعي قبل از هر چيز بايد به فكر اصلاح فردي خويش باشند؛ زيرا كسي كه از اصلاح نفس خويش ناتوان باشد، از اصلاح امور اجتماعي ناتوان تر است؛ «اَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اصْلاح نَفسه» و «كَيفَ يَصلح غَيره مَن لا يَصلح نَفسه».

حضرت علي عليه‌السلام در كنار توصيه به اصلاح فردي، راه كارها و موانع اين ارزش انساني را بيان مي كند:

پرهيز از دنياگرايان: «ينبغي لمن اراد اصلاح نفسه و احراز دينه ان يجتنب مخالطة ابناء الدنيا».

هم نشيني و مصاحبت با صاحبان خِرَد: «اكثر الصواب و الصلاح في صحبة اولي النهي و الالباب».

تلاش و مجاهدت: «لا تترك الاجتهاد في اصلاح نفسك فانّه لا يعنيك الاّ الجدّ».

كسب علوم اصلاح زا: «خير العلم ما اصلحت به رشادك. الزم العلم بك عادّ لك علي صلاح دينك و ابان لك عن فساد خير العلم باصلاحك».

عمل صالح: «خير عملك ما اصلحت به يومك و شرّه ما استفسدت به قومك».

زهد و پرهيز از مطامع دنيوي و غفلت از خدا: «الزهد مفتاح الصلاح».

صداقت: «مِن صدق اصلح ديانته».

تعقل ورزي: «بالعقل صلاح كل امر».

4. اصلاح نيت ها مفاسد و كمبودهاي اجتماعي به نوع رفتار و اعمال افراد جامعه بر مي گردد. بر اين اساس اصلاح جامعه به اصلاح وضعيت نفساني و رواني و اخلاقي افراد جامعه بستگي دارد. و اين نوع اصلاحات نيز با تصحيح نيت ها و انگيزه ها تحقق پذير است. امام مصلحان در اين زمينه مي فرمايد: «و اگر مردم آن گاه كه بلاها نازل مي شود و نعمت ها را از آن ها سلب مي كند، با صدق نيّت در پيش گاه خداوند تضرع كنند و با قلب هاي پرمحبّت نسبت به پروردگار از او درخواست (عفو و كمك) نمايند، مسلماً آن چه از دستشان رفته است باز خواهد گشت و هر مفسده اي را برايشان اصلاح خواهد نمود«.(425)

5. تقديم اصلاح ديني و معنوي اصلاح ديني و معنوي نيز نزد اميرمؤمنان از اولويت بيش تري برخوردار است. حضرت در اين باره مي فرمايد: «مردم چيزي از امور دينشان را براي اصلاح دنيايشان ترك نمي كنند مگر اين كه خداوند آنان را دچار امري زيان بارتر از آن خواهد كرد«.(426)

هنگامي كه مردم براي اصلاح وضعيت دنيوي و امور جمعي خود، دين و دين داري را كنار مي گذارند و از فضايل معنوي فاصله مي گيرند، به مشكلات و مصايبي افزون تر مبتلا مي شوند. حضرت به مصقله ي بن هبيره ي الشيباني تأكيد مي كند:

«وَ لَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحْقِ دِينِكَ»؛ (427) دنياي خود را با نابودي دينت آباد مكن.

مولاي متقيان در جريان اصلاح معنوي و ديني، بشريت سنتي و مدرن را به تقواي الهي توصيه مي كند و تقوا و ترس از خدا را داروي بيماري هاي قلوب، بينايي دل ها، شفاي آلام جسماني و صلاح و مرحم زخم هاي جآن ها معرفي مي نمايد.(428)

و نيز مي فرمايد: كسي كه ميان خود و خدا را اصلاح كند، خداوند ميان او و مردم را اصلاح خواهد نمود و كسي كه امر آخرتش را اصلاح كند، خدا امر دنيايش را اصلاح خواهد كرد و كسي كه از درون جانش واعظي داشته باشد، خداوند حافظي براي او قرار خواهد داد«(429). حضرت از بين بردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد را از مصاديق بارز فساد مي داند.(430) و از سخنان و كردارهايي كه باعث فساد دين و آخرتند، پرهيز مي دهد.(431) بر اين اساس، اجتهاد و تلاش را در اصلاح معاد توصيه مي كند(432) و اطاعت الهي را كليد تمام گره ها و صلاح تمام فسادها معرفي مي نمايد.(433)

6. اصلاح فرهنگي با امر به معروف و نهي از منكر حضرت علي عليه‌السلام به اصلاح فرهنگي توده ي مردم نيز تأكيد مي ورزد و روش اين نوع اصلاح را امر به معروف و نهي از منكر معرفي مي كند و مي فرمايد: خداوند، ايمان را به خاطر تطهير دل از شرك واجب فرمود. امر به معروف را به خاطر اصلاح توده ي مردم و نهي از منكر را براي بازداشتن بي خردان لازم شمرد.(434) حضرت تلاش در اصلاح جمهور را كمال سعادت جامعه معرفي مي كند(435) و نيازمندي مردم به اصلاح گران فرهنگي را بيش از طلا و نقره مي داند.(436)

امير مؤمنان به مردم هشدار مي دهد كه با مفاسد آشكار شده نمي توان به دار قدس و جوار رحمت الهي دست يافت. هيهات كه خداي را درباره ي بهشت جاويدانش نمي توان فريفت و جز با اطاعتش نمي توان رضايتش را به دست آورد.

نفرين خدا بر آنان باد كه امر به معروف مي كنند و خود آن را ترك مي نمايند و نهي از منكر مي كنند و خود مرتكب آن مي شوند.(437)

7. اصلاح همراه با عفو و مدارا حضرت علي عليه‌السلام، اصلاح همراه با عفو و مدارا را از وظايف حكومت مي داند و حق مردم نيازمند مي داند كه حاكمان به صلاح آنان رسيدگي كنند. امام عليه‌السلام مي فرمايد: هر يك از نيازمندان به مقدار اصلاح كارشان بر والي حق دارند و هرگز والي از اداي آن چه خداوند او را ملزم به آن ساخته خارج نخواهد شد جز با اهتمام و استعانت از خداوند و مهيا ساختن خود بر ملازمت حق و شكيبايي و استقامت در برابر آن؛ خواه بر او سبك باشد يا سنگين.(438)

آن گاه كه حكومت دست تو است، عفو و مدارا كن تا عاقبت براي تو خوب باشد. هر نعمتي كه به تو داد نيكودار و هيچ نعمتي از نعمت ها را ضايع و تباه مساز و بايد اثر نعمت هايي كه خدا به تو داده در تو ديده شود.(439) حضرت به بيان عمل كرد خود مي پردازد و مي فرمايد: من قصدي جز اصلاح تا حد توانايي ندارم و موفقيت من تنها به لطف خدا است و توفيق را جز از خدا نمي جويم. بر او توكل كردم و به او بازگشتم.(440) من از كساني هستم كه در راه خدا از هيچ ملامتي نمي ترسند و نه خيانت مي كنند و نه فساد به راه مي اندازند.(441)

حضرت به حاكمان اسلامي توصيه مي كند كه افراد شايسته را به امور حكومتي بگمارند و براي شناخت آن ها مي فرمايد: «بدان افراد شايسته را با آن چه خداوند بر زبان بندگانش جاري مي سازد مي توان شناخت».(442)

8. اصلاح نظام اقتصادي حضرت علي عليه‌السلام در فرمايشات خود به اصلاحات اقتصادي تأكيد نموده و نقش نظام اقتصادي و روابط مالي و كيفيت اخذ ماليات و خراج از مردم و حد و حدود آن در صلاح و فساد اجتماعي را گوشزد نموده است.

امام عليه‌السلام در نامه اش به مالك اشتر سفارش مي كند كه به عمران و آبادي شهرها، قصبان، روستاها و قريه ها بپرداز و خراج و ماليات را دقيقاً زير نظر بگيرد؛ امّا به گونه اي كه صلاح ماليات دهندگان منظور باشد؛ زيرا در بهبودي وضع ماليات و حال ماليات دهندگان، بهبودي حال ديگران نيز نهفته است. و نيز در همين نامه توصيه مي كند كه حقوق كافي به كارمندان پرداخت شود؛ زيرا در اصلاح خويش تقويت و از خيانت بي نياز مي شوند. در ضمن اين كار حجتي در برابر آن هايي است كه از دستورات سرپيچي مي كنند و يا در امانت خيانت مي ورزند. نكته ي معنوي كه حضرت از آن گزارش مي دهد اين است كه فساد در نيّت به زوال بركت مي انجامد.(443) بنا بر اين، رابطه ي مالي مردم با دولت نقش مهمي در صلاح و فساد جامعه دارد.

9. اصلاح نظام سياسي حجم قابل توجهي از فرمايشات حضرت علي عليه‌السلام به صلاح و فساد سياسي اختصاصي دارد. صلاح و فساد رعيت و توده ي مردم را به صلاح و فساد واليان و زما م داران مستند مي سازد. و اينك به گوهر كلمات آن امام همام گوش فرا دهيم.

 رعيت هرگز اصلاح نمي شود، جز با اصلاح شدن واليان و زما م داران و زما م داران اصلاح نمي گردند جز با رو به راه بودن رعايا. پس آن گاه كه رعيت حق حكومت را ادا كند و حكومت نيز حق رعايا را مراعات نمايد، حق در ميانشان قوي و نيرومند خواهد شد.(444)

حضرت در همين خطبه مردم و حاكمان را به رعايت نصيحت بر يك ديگر و اطاعت فرامين الهي سفارش مي دهد.

 حضرت، ملك و سلطنت دنيا را پست و ناچيز مي شمارد و احياي دين و صلح و مسالمت شهرها و عملي كردن قوانين و مقررات الهي و امنيت انسآن هاي ستم ديده را وظيفه ي مهم حكومت بيان مي كند.(445)

 هرگز سنت پسنديده اي را كه پيشوايان اين امت به آن عمل كرده اند و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور رعيت به وسيله ي آن اصلاح مي گردد نقص مسكن و نيز سنت و روشي كه به سنت هاي گذشته زيان وارد مي سازد احداث منما.(446)

 از بدترين حالات زما م داران در پيش گاه صالحان اين است كه گمان برده شود آن ها فريفته ي تفاخر گشته و كارشان شكل برتري جويي به خود گرفته است.

من از اين ناراحتم كه حتّي در ذهن شما جولان كند كه مدح و ستايش را دوست دارم و از شنيدن آن لذت مي برم. من بِحَمْدِ الْلَّه چيزي نيستم و اگر (فرضاً) دوست هم مي داشتم، به خاطر خضوع در برابر ذات و عظمت و كبرياي خدا، كه از همه كس به ثنا و ستايش سزاوارتر است، آن را ترك گفتم.(447)

حضرت علي، يكي از فسادهاي سياسي را تفرقه ي مسلمانان در امر حق و اتحاد دشمن در باطل و اطاعت دشمن از پيشواي خود و نافرماني مسلمانان از رهبر خود معرفي مي كند.(448)

 توصيه ي حضرت به آزمايش كردن كارمندان و به كار وا داشتن آن ها از روي ميل نه استبداد؛ زيرا به جور و خيانت مي انجامد.(449)

### 5- راه ها و روش هاي اصلاحات اجتماعي

امام عليه‌السلام راه ها و روش هايي را براي اجراي اصلاحات در جامعه معرفي مي نمايند. اين راه ها عبارتند از:

نصيحت و ارشاد (450)؛ تغافل و مدارا (451)؛ قهر و غلظت (452)؛ اعتدال و انصاف (453)؛

### 6- اصلاحات عملي و نظري امام علي عليه‌السلام

براي كشف اصلاحات علوي بايد به سيره و كلام اميرالمؤمنين بنگريم تا ساحت هاي مختلف اصلاحات عملي و نظري آن حضرت را كشف نماييم.

1. يكي از اصلاحات امام علي عليه‌السلام، خدمات اجتماعي آن بزرگوار است كه براي نمونه مي توان به موارد ذيل توجه كرد:

يك. نيكوكاري، نسبت به فقيران و مستمندان و يتيمان و عطاي دست رنج خود به ستم ديدگان، از شاخص ترين خدمات اجتماعي آن حضرت است.

دو. درخت كاري و كشاورزي و احياي زمين ها: مردي گويد: در خدمت اميرالمؤمنين يك وَسَق (حدود 180 كيلوگرم) هسته ي خرما ديدم. از او حكمت گردآوري اين هسته هاي خرما را پرسيدم. آن حضرت فرمود: اين ها يكصد هزار درخت خرما است؛ اگر خدا بخواهد. آن مرد گويد: حضرت همه ي آن ها را كاشت و تمام هسته ها بدون استثنا روييد و همه ي آن ها را وقف كرد.(454)

سه. حفر قنات و تأمين آب آشاميدني و كشاورزي و وقف آن براي مستمندان و افراد محتاج.(455)

2. عبادت و بندگي امام عليه‌السلام ريشه ي اصلي اصلاحات علوي است كه در زندگي ايشان مشهود است. عبادت علوي همانند بندگي غلامان و تاجران نبود؛ بلكه هم چون عبادت آزاد مردان بود. فرمود: «الهي ما عبدتك خوفاً من عقابك و لا طمعاً في ثوابك و لكن وجدتك اهلاً للعباده فعبدتك» (456)

در شيفتگي علي عليه‌السلام به خدايش همين بس كه فرمود: اگر مرا با دشمنانت عِقاب نمايي و بين من و دوستان و اوليايت جدايي افكني، بر عذاب تو صبر مي ورزم؛ امّا چگونه فراق و جدايي تو را تحمل نمايم؟! (457)

امام سجاد عليه‌السلام مي فرمايد: چه كسي مي تواند همانند علي عليه‌السلام عبادت كند.(458)

ابو الدرداء گويد: شبي، حضرت را ديدم كه ناله و اندوه سر مي دهد و با صداي بلند مي گريد و خدا را مي خواند تا آن گاه كه صداي او خاموش شد. حدس زدم كه خواب بر او غلبه كرده است. هنگام نماز صبح، تصميم گرفتم او را بيدار كنم؛ ديدم چون چوب خشكي بي حركت است؛ با خود گفتم به خدا قسم، علي از دنيا رفته است.

به طرف خانه ي علي رفتم و در را كوبيدم، فاطمه صدا زد: ابو الدرداء! بر علي عليه‌السلام چه گذشت؟ داستان را براي او نقل كردم. فرمود: ابو الدرداء! به خدا قسم، اين حالت غشوه ي علي است كه از خوف خدا پيدا شده است. آبي آوردم و بر صورتش پاشيدم تا به هوش آمد. گريستن مرا نگريست. پرسيد: ابو الدرداء چرا گريه مي كني؟ گفتم: از حالتي كه بر سر خود آورده اي مي گريم.

حضرت فرمود: چگونه چنين نكنم، در حالي كه روز قيامت مرا در مقابل محكمه ي الهي صدا مي زنند. ملايكه ي غضب الهي در آن روز مرا در بر مي گيرند و مأموران جهنم مرا با خشم مي رانند و دوستانم از من دوري مي جويند؟! ابو الدرداء گويد: به خدا قسم! حالت عبادت و خشيت را در احدي از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جز اميرالمؤمنين عليه‌السلام نديدم.(459)

3. اصلاحات اعتقادي و معرفتي، سومين نوع از اصلاحات علوي است كه توسط حضرت علي عليه‌السلام انجام گرفت. روزي مرد اعرابي در جنگ جمل از معناي وحدت الهي پرسش كرد. امام فرمود: اي اعرابي! اعتقاد به اين كه خداوند واحد است، چهار معنا مي تواند داشته باشد؛ دو معناي آن بر خداوند، قابل صدق نيست و دو معناي ديگر آن، بر حق تعالي صادق است. امّا آن دو معنايي كه بر خداوند صدق نمي كند، عبارت است از:

 واحد عددي: زيرا خداوند آن واحدي نيست كه دومي داشته باشد (يا بتوان دومي براي او فرض كرد) و در مقوله ي اعداد قرار گيرد. آيا توجه نمي كني كه هر كسي بگويد خداوند سومي سه تاست كافر شده است؟

 وحدت نوعي: معناي ديگر از واحد، واحد نوعي از جنس و سنخ انسآن ها است كه به كارگيري آن، بر خداوند جايز نيست؛ زيرا نوعي تشبيه است و خداوند منزه از آن است كه با مخلوقات خويش شباهت داشته باشد.

امّا دو معنايي كه قابل صدق بر خداوند است، يكي آن است كه گفته شود مراد از واحد اين است كه خداوند در امور مشابه، شبيه و نظيري ندارد و معناي ديگر يگانگي خداوند اين است كه حق تعالي در وجود، عقل و وهم تقسيم پذير نيست.(460)

امام عليه‌السلام در نهج البلاغه مي فرمايند:

«الْأَحَدِ ِلَا بتَأْوِيلِ عَدَدٍ» (461)؛ احد بودن خداوند داخل اعداد نيست؛ وحدت او وحدت عددي نيست.

«لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ»(462) «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَبَهِ الْمَخْلُوقِينَ» (463) «بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَي أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ» (464) يعني هيچ گونه همانندي، مماثلت، مشابهت و مجانست با ساير موجودات و مخلوقات ندارد.

«يا من دلّ علي ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسة مخلوقاته وجلّ عن ملائمة كيفياته»؛(465) اي كسي كه به ذاتش، تنها ذاتش دلالت دارد و از مجانست و مشابهت با مخلوقاتش منزه است و از هم راهي كيفيات دور است.

امام عليه‌السلام در وصف خداوند فرمود: «قَرُبَ فَنَأَي وَ عَلَا فَدَنَا وَ ظَهَرَ فَبَطَنَ وَ بَطَنَ فَعَلَنَ وَ دَانَ وَ لَمْ يُدَنْ» (466)؛ نزديك است و در عين حال دور، بلند مرتبه است و در عين حال نزديك، آشكار است و پنهان، و پنهان است و آشكار.

و نيز مي فرمايد:

«پروردگارم به امتداد و مكان، يا جنبش و سكون، يا قيام به نحو برخاستن، يا به آمد و رفت توصيف نشود. او خود به لطافت، لطف بخشيده است؛ بنابراين به لطف موصوف نشود؛ چنان كه عظمت عظيم به اوست؛ پس به عظمت توصيف نمي شود و بزرگي هر بزرگي به اوست؛ پس خود به بزرگي منسوب نشود. جلالت هر جليل از اوست؛ پس به غلظت و درشتي توصيف نشود. رأفت موجود در هر دل سوزي، از اوست؛ پس خود به رقّت و تأثر موصوف نشود. او مؤمن است امّا نه به واسطه ي عبادت. آگاه است، امّا نه با پي گيري و تلاش و تجسّس.

گوينده است، امّا نه با لفظ. در اشيا است، بدون آميختگي. و خارج از چيزهاست، بدون جدايي و گسستگي. فراتر از هر چيزي است؛ پس نتوان گفت چيزي بر فراز اوست. درون هر چيز است، نه چون چيزي در ظرفي و بيرون هر چيز است، نه مانند چيزي كه خارج از ديگري باشد».(467)

«اوست كه با سلطنت و عظمتش بر موجودات ظهور و غلبه دارد و با علم و دانشش در بطن آن ها نفوذ دارد».(468)

«اول است و او را آغازي نيست و بقاي او سپري ناشدني است....

پيداست و نگويند از چه عيان است و نهان است و نگويند در چه پنهان است».(469)

«گفته ي ما كه إنَّا لِلَّه - ما از خداييم - اقرار ماست به بندگي و گفته ي ما كه إنا إلَيهِ راجِعوُن - به سوي او باز مي گرديم - اقرار است به تباهي و ناپايندگي».(470)

بنابراين، نزديكي خداوند بدون پيوستگي، دوري او بدون جدايي، وحدتش بدون عدد، علمش بي حدّ، معلوميتش بي اكتناه و شناخت پذيري او بدون محسوس و موهوم بودن است.(471) معيّت او بدون هم مكاني، غيريتش بدون جدايي، فاعليتش بدون حركت و ابزار، آفرينش جهانش بدون انديشه، اراده اش بدون همت و حركت نفس، رحمتش بدون اتصاف به دل سوزي، وجودش بدون حركت و سكون، عزتش بدون ذلت است.(472)

شايان ذكر است كه امام عليه‌السلام گرچه از محدوديت دستگاه هاي ادراكي بشر نسبت به خداشناسي خبر مي دهد و مي فرمايد: حواس به او نتواند رسيد و او را با مردمان نتوان سنجيد (473) و وهم آدمي توان دريافت او را ندارد (474) و وهم ها بدو احاطه ندارند بلكه براي آن ها در ديگر آفريده ها جلوه مي كند.(475)

ليكن در خطبه ها و كلمات و حكمت هاي ارزش مندي به انواع شيوه هاي معرفت خداوند تمسك مي جويد. از معرفت آفاقي بهره مي گيرد و مي فرمايد: «الدَّالِّ عَلَي وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ» (476) يعني آن كه مخلوقاتش بر وجودش دلالت كنند. «وظَهَرَت في الْبَدَائِعُ الَّتِي اَحْدَثَها آثَارُ صفته وَ أَعْلَامُ حِكْمَتِهِ فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّة لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ» (477) يعني هر چه آفريده او را برهاني است بر قدرت و حكمت او، نشاني بر تدبير او، پس آن چه آفريده است، حجت و دليل بر اوست.

امام عليه‌السلام براي اثبات نظم و اتقان صنع و حكمت الهي به خلقت آسمآن ها، زمين، مورچه، طاووس، خفاش و ساير مخلوقات تمسك مي جويد.(478)

شيوه ي ديگر خداشناسي امام عليه‌السلام، معرفت نفس است و مي فرمايد: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ (479) آن كه خود را شناخت، خدايش را شناخت.

شيوه ي سوم امام عليه‌السلام در خداشناسي، شيوه ي صديقين است كه معرفت ذات حق با ذات او به گونه ي شهود يا تأمل در وجود و به دنبال آن شناخت ممكنات است. همان گونه كه مي فرمايد: «يامن دل علي ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته».(480)

امام عليه‌السلام به شدت با تشبيه گرايي، تجسيم گرايي، توصيف حق تعالي به داشتن مكان و حركت، قابليت رؤيت، تعطيل گرايي مخالفت نموده (481) و شيوه هاي فوق را جاي گزين مي نمايد.

بحث ديگري كه در زمان امام عليه‌السلام رواج داشت، مسئله ي قضا و قدر بود. روزي پيرمردي در بازگشت از جنگ صفين، به حضرت علي عليه‌السلام خطاب كرد: يا اميرالمؤمنين! ما را خبر ده كه آيا رفتن ما به شام، به قضا و قدر الهي بود؟

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: سوگند به آن كه دانه را شكافت و روح را بيافريد، هيچ گامي ننهاديم، مگر به قضا و قدر الهي. پيرمرد گفت: مگر اين رنج ها را خداي در حساب داشته باشد كه هيچ مزدي در اين رنج ها نيافتم. امام فرمود: اي مرد! چنين سخني مگوي؛ بلكه شما را پاداشي بزرگ است، هم در رفتن به شام و هم در بازگشت و هنگام برگشتن. و در هيچ حال، مضطر نبوديد و به اكراهتان نبردند.

پيرمرد پرسيد: چگونه مضطر نبوديم كه قضا و قدر ما را به جبر مي برد؟

امام عليه‌السلام فرمود: اين چه سخني است؟ پنداشتي قضاي لازم و قدر حتم (بدون اختيار و سبب است) كه اگر چنين مي بود، ثواب و عقاب و وعده و وعيد باطل مي شد و امر و نهي نمي كردند و خداوند متعال هيچ گناه كاري را ملامت نمي فرمود و هيچ نيكوكاري را ستايش نمي كرد و نيكوكار به مدح كردن اولي نبود از بد كار، و بد كار به نكوهش اولي نبود از نيكوكار.

ين سخن بت پرستان است و لشكريان شيطان و گواهان دروغ گوي و كوردلاني كه راه صواب نشناسند. آنان قدريه ي اين امّت اند و مجوس آن ها. خدا به كار نيك امر كرد و مختار فرمود و از كار زشت نهي كرد و بيم داد. تكليف آسان كرد و هر كس فرمان برد، مجبور نبود. پيغمبران را بي فايده نفرستاد و آسمان و زمين و آن چه را ميان آن دو است بيهوده نيافريد. اين گمان كساني است كه كافر شدند؛ واي به حال كافران از آتش!

پيرمرد پرسيد: پس آن قضا و قدر كه ما بي آن دو سير نكرديم چيست؟ فرمود: آن خداست و حكم وي و اين آيه را خواند «وَ قَضي رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ» (482)

عقيده ي ديگري كه امام عليه‌السلام به اصلاح آن پرداخت و مردم را از حقيقت آن آشكار ساخت، مسئله ي مرگ باوري است.

اميرالمؤمنين، سيماي مرگ را به زيبايي توصيف كرد و سير صعودي و تكاملي خواند. و اين توانايي علي عليه‌السلام زاييده ي معرفت شهودي او به حقيقت معاد بود؛ همان گونه كه فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»؛ اگر پرده كنار رود، بر يقين من نمي افزايد.

حضرت مرگ را آغاز سفر اخروي بيان مي كند و مردم را به اين حركت آغازين هشدار مي دهد و همواره آن ها را متذكر مي شود كه توشه ي آخرت كم است و راه طولاني و سفر دور. پس ايمان و عمل صالح و تقواي الهي پيشه كنيد كه زاد و توشه ي آخرت شماست. حضرت تعجب مي كند كه چگونه مردم، مرگ را فراموش مي كنند در حالي كه مردگان را مي بينند.(483)

نبوت و پيامبر شناسي نيز از مباحث مهم اعتقادي است كه اميرِ كلام بدان پرداخته است و نگارنده در بحث قلمرو دين در سنت علوي آن را تبيين نموده است.

4. عدالت خواهي و حق طلبي و امر به معروف و نهي از منكر، تأكيد بر اخلاقي زيستن مردم و اصرار بر اصول اخلاقي مانند برابري همگان در برابر حكومت و قوانين، پرهيز از ستم گري، صداقت، پاي بندي به عهد و پيمان، هدف خواهي، هم آهنگي وسيله وهدف از شيوه ها و رفتارهاي اصلاح طلبي امام علي عليه‌السلام است كه در سرتاسر كتاب جامعه ي علوي بدان پرداخته ايم و از تكرار آن صرف نظر مي كنيم.

### 7- مديريت زما م داران از منظر علي(ْع)

يكي از پرحكمت ترين نامه هاي امام علي عليه‌السلام كه در بردارنده ي جامع ترين دستور و آيين نامه براي جهان داري، سياست، مديريت و اصول اساسي حاكم و حاكميت اسلامي است، نامه ي حضرت به مالك بن حارث اشتر نخعي است (484)، آن گاه كه تصدّي و حاكميّت مصر را بدو سپرد. نگارنده، در صدد است تا سيمايي خلاصه گونه از اين اساس نامه ي مهم را براي خوانندگان عزيز نمايان سازد. نكته ي زيباي اخلاقي در اين نامه اين است كه حضرت خود را عبدالله و اميرالمؤمنين لقب مي دهد.

يعني كسي كه حاكم و والي مؤمنان است بنده ي خداست. و بر اهل سلوك پنهان نيست كه توجه به بندگي، انسان را از طغيان و ستم گري مي رهاند. قبل از ورود به محتواي نامه، توجه خوانندگان، به نكات ذيل لازم است:

سياست و مديريت از مهم ترين دغدغه هاي انسآن هاي پيشين و پسين است كه در اهداف عالي مادّي و معنوي انسان تأثير به سزايي دارند. بر اين اساس، عالمان اسلامي در فلسفه، فقه و اخلاق به مباحث مربوط به سياست مُدُن و حكمت عملي پرداخته اند و علاوه بر گزاره هاي اعتقادي عبادي به گزاره هاي معاملاتي اعم از عقود و ايقاعات و گزاره هاي سياسي نيز اشتغال داشته اند.

كتاب هاي فارابي، خواجه نصيرالدين طوسي، ماوردي مانند السياسة المدنية، آراء اهل المدينة الفاضلة، اخلاق ناصري، احكام السلطانية و صدها كتاب ديگر نيز در اين راستا نگاشته شده است.

كتاب و سنّت كه دو منبع مهم اسلام به شمار مي روند و در جهت هدايت انسآن ها نازل و صادر شده اند، در بردارنده ي پاره اي از مسايل مهم سياسي و مديريتي هستند ولي بي شك بايد عقل و تجربه را نيز در فهم اين آموزه ها و كشف نيازها در منطقة الفراغ به كار گرفت.

دستوراتي كه اميرالمؤمنين در اين فرمان ارزش مند مقرّر ساخته است، به همه ي انسآن ها ناظر است و ملّيت، نژاد، رنگ، صنف و مانند اين ها در دستورات اين فرمان نقشي ندارند. دليل بر اين ادّعا اين است كه امام در نامه به مالك اشتر از واژه هاي ناس، رعيّت، نظيرٌ لك في الخلق، عامه، كلُ امرِيءٍ عبادُ الله كه دلالت بر عموم مردم و انسآن ها دارند، استفاده مي كند؛ پس همه ي انسان ها در همه ي جوامع و در همه ي اعصار و مكآن ها و قرون مشمول اين فرمان مبارك هستند.

در فرمان امام علي عليه‌السلام به مالك اشتر، اهداف، احكام، اخلاق، روش هاي مديريّتي و ويژگي هاي سلبي و اثباتي حاكم و كارگزاران بيان شده است.

نكته ي آموزنده ي مهم در اين نامه اين است كه امام، نامه ي شريف را از توصيه به تقواي الهي و تقواي سياسي كه از مصاديق بارز نظارت دروني است، شروع مي كند؛ زيرا اگر نظارت دروني مفقود گردد، نظارت بيروني نيز كارگر نيفتد.

و اينك گزارش توصيف گونه از اين فرمان الهي را براي خوانندگان عزيز بيان مي كنيم.

### 8- اهداف اساسي حكومت

حضرت در طليعه ي نامه چهار هدف ذيل را به عنوان اهداف اساسي حكومت ذكر مي كند: تأمين بودجه ها از طريق ماليات جهت مصرف عمومي؛ مقابله با دشمنان و فتنه گران؛ سامان دادن به ملّت و مردم سرزمين؛ عمران و آباداني شهرها در عرصه ها و نيازهاي مختلف.

### 9- تعهدات دروني حاكمان

حضرت، مسؤلان جامعه ي اسلامي را به توصيه هاي اخلاقي و نظارت هاي دروني هشدار مي دهد و از خطرهاي نفس پرهيز مي دارد كه كليد نگه داري انسان از انحراف ها، فضايل اخلاقي است. آن توصيه ها عبارتند از:

1. تقوا و پرهيزكاري و تسليم در برابر اوامر و نواهي خداوند و پيروي از قرآن كه تنها راه خوش بختي، اطاعت خداوند و عامل مهم بدبختي، گناه و سركشي است.

2. ياري كردن خداوند با دست و زبان و قلب، چرا كه خداوند ياري كننده ي كسي است كه به ياري حق بشتابد.

3. بيداري و هشياري از فتنه هاي نفس امّاره و شهوات نفساني.

4. توجه به تغيير و تحوّل در زمين و حكومت و اين كه اشخاص همواره حاكم بر زمين نيستند.

### 10- معيار قرار دادن مردم در داوري

حضرت به مالك خطاب مي كند: «مردم بدان گونه بر تو مي نگرند، كه تو نسبت به دولت هاي پيشين». يعني مردم نسبت به حكومت و حاكميّت تو داوري خواهند كرد و خداوند، اين گفته ها را بر زبان بندگانش جاري ساخته است و با اين داوري هاي مردم مي توان انسآن هاي صالح را شناخت.

حال كه چنين است پس به جاي ذخيره ي مال و كسب عنوان، در ذخيره ي عمل صالح كوشا باش و زمام هواي نفس را به دست گير و بر حرص خويش مسلّط باش و از حرام ها خودداري كن؛ خلاصه ي سخن اين كه درس اميرمؤمنان اين است كه حاكمان با توجه به تغييرحكومت ها و حاكمان و تحوّل سرزمين ها، داوري مردم، بايد عمل صالح و مبارزه با هواي نفس و دوري از محرّمات را پيشه ي خود سازند و نسبت به مردم و رعيّت با مهر و محبّت رفتار كنند و نسبت به آن ها درنده و خون خوار نباشند و اين رابطه ي عاطفي را بايد نسبت به مسلمانان و غير مسلمانان رعايت كنند؛ زيرا انسان ها از حيث انسان بودن از حقوق و ارزش هاي ويژه اي برخوردارند. ضرورت رابطه ي عاطفي حكم مي كند كه نسبت به انسآن ها عفو و گذشت داشت؛ زيرا آن ها نيز مانند حاكمان گرفتار لغزش مي شوند.

امام در ذيل اين بخش از نامه تصريح مي كند كه خلاف اين توصيه عمل كردن، اعلام جنگ با خداست. و مالك را به اين نكته آگاه مي سازد كه اگر تو مافوق مردم هستي، امام تو نيز مافوق تو است و خداوند نيز مافوق امام تو. پس از عفو پشيمان مشو و نسبت به مجازات كاري كه راه حل دارد، شتاب مكن. و مگو من فرمان روايم و هر آن چه بگويم آن كنند؛ زيرا اين پندار، قلب انسان را تباه و ايمان را ضعيف مي سازد و آدمي را به پرت گاه سقوط مي كشاند.

امام علي عليه‌السلام علاوه بر بيان آسيب هاي رذايل اخلاقي، به درمان دردها نيز اشاره مي كند و مي فرمايد: هرگاه در سايه ي حكومت، گرفتار كبر و عُجب شدي، به عظمت مُلك خدا بنگر و عجز خود را ياد كن كه منشأ كاهش غرور و خودبيني مي شود. انسانِ گرفتار بزرگ بيني به رقابت خدا برخاسته و در جبروت به دو تشبيه ساخته است و البته خداوند، هر جبّار و مستكبري را خوار و ذليل خواهد كرد. بي انصافي وحق كُشي كه ظلم بزرگي است، محاربه با خدا بوده و مايه ي بدفرجامي آدمي است.

البته راه توبه براي حاكمان منحرف باز است كه در غير اين صورت، ظلم، عامل زوال نعمت است و خدا در كنار مظلوم، مقابل ستمگران خواهد ايستاد. پس بايد حاكمان سه عنصر حق، عدالت و رضايت مردم را پيشه ي خود سازند؛ به ويژه رضايت عامّه و توده ي مردم از رضايت خواص مهم تر است؛ زيرا خواص افراد پرخرج، گريزان از عدل و انصاف، طماع، پرچانه، ناسپاس، عذر ناپذير، ناملايم و عجول اند ولي عامه ي مردم، قانع، كم توقّع، هم دم دولت، تشنه ي عدالت و انصاف، سپاس گر، عذر پذير، متحمل و صبورند. پس اي مالك از عيب جويي مردم بپرهيز و پرده پوشي كن؛ اسرار ديگران را بپوشان و در تصديق سخن چين شتاب مكن و از انتقام جويي و تصفيه ي حساب ها پرهيز كن.

### 11- ويژگي هاي مشاوران حاكم

حاكم بايد در مشورت هاي خود از برخي مشاوران پرهيز نمايد:

1. بخيل: حاكم نبايد در صرف مال در راه خدا و مصالح مسلمين دريغ ورزد و بداند كه مشاور بخيل، حاكم را از بذل و بخشش باز مي دارد.

2. ترسو: ويژگي مهم حاكم، شجاعت و نهراسيدن است. مشاور ترسو، روحيه ي شهامت و شجاعت را در حاكم تضعيف مي كند.

3. حريص: حرص و ثروت اندوزي از صفات سلبي حاكم است و مشاور حريص، روح حرص را در حاكم پرورانده و او را به ذلتِ انحراف مي كشاند.

### 12- مشخصه هاي وزيران حاكم

حاكم در انتخاب وزيران و معاونان خود، بايد نسبت به صفات سلبي و ايجابي آن ها توجه نمايد و از گزينش هر شخصي پرهيز نمايد. امام علي عليه‌السلام در اين زاوية بحث به نكات ذيل تصريح مي كند:

1. جلوگيري از حضور مهره هاي مؤثر در رژيم طاغوتي: «بدترين وزيران تو آن هايند كه براي جنايت كاران پيشين وزارت نموده و يا شريك جناياتشان بوده اند؛ پس نبايد اينان از ياران نزديك تو باشند؛ زيرا اين ها همكار تبه كاران و برادرخوانده ي ظالمان اند.»

2. به كارگيري افراد صالح و شايسته: «تو مي تواني به جاي آن ها، افراد شايسته اي را كه آگاهي و كارآيي لازم را داشته وجرايم وگناهان وانحراف هاي پيشينيان را نداشته باشند، بيابي كه با ستم كاران و گنه كاران معاونت نكرده باشند. اين ها با خرج كم تري بهترين خدمت را مي كنند و با عواطف بيش تري با تو برخورد مي نمايند و به ديگران كمتر دل مي بندند. پس اينان را براي محافل سرّي و جلسات ويژه برگزين، و از اينان، كسي را بهاي بيشتري بده كه حق را، گرچه تلخ باشد، به صراحت با تو بگويد و از كم ترين هم كاري با تو، در كاري كه خدا آن را براي اولياي خود نمي پسندد، خودداري نمايد؛ گرچه آن كار بر وفق ميل تو باشد. با افراد پرهيزكار و صادق نزديك شو، و آنان را به گو نه اي عادت ده كه با تمجيد و تعريف بي جا و كارهايي كه انجام نداده اي فريبت ندهند؛ زيرا اين تملق گويي ها، وسيله ي عُجب و غرور است.»

### 13- سياست ها و خط مشي هاي دولت

نظام هاي سياسي در اوضاع و احوال اجتماعي وسياست گذاري ها گرفتار آسيب ها و خطراتي است كه با خطوط مشي خود، بايد از آن ها پرهيز كنند. امام علي عليه‌السلام در اين زمينه، به مواردي اشاره مي كند:

1. يك سان نگريستن به نيكوكار و بدكردار از آفت هاي مديريت است و موجب دل سردي نيكوكاران و تشويق بدكاران مي گردد.

2. كسب حُسن ظنّ ملّت نسبت به دولت، به وسيله ي احسان و نيكوكاري و تخفيف دادن در پرداخت ها و پرهيز از تحميل هاي بي مورد.

3. نقض نكردن سنّت هاي شايسته كه امت بدان عمل مي كند وعامل وحدت و مصلحت آن است.

4. ابداع نكردن سنّت هاي ناشايسته.

5. بحث و مذاكره كردن با دانشمندان وحكيمان جهت تثبيت مصالح شهرها و قوام بخشي اصول پايداري ملت.

### 14- عناصر اجتماعي حكومت

امام عليه‌السلام، جامعه را به گروه ها و طبقه ها و قشر هايي چون ارتش و سپاه، منشيان و دبيران، قضات و دادرسان، مأموران اجرايي دولت، كارمندان مالي دولت، تجّار و كارگران و كشاورزان و توده ي مردم مستضعف تقسيم مي كند و ساير طبقات از جمله معلّمان، دانش آموزان و ديگر اصناف را نيز در اين طبقات مي گنجد. نكته ي مهمّ جامعه شناختي كه امام بدان اشاره مي كند، ارتباط و انسجام اين گروه ها و طبقات با يك ديگر و جدا ناپذيري آن هاست.

و امام با توجه به اين هم بستگي، براي هر يك احكام و حدودي را كه در شريعت اسلامي براي آن ها مقرّر گشته، بيان مي كند. و مخاطبان خود را نسبت به ويژگي هاي اين طبقات آگاه مي سازد.

 نيروهاي مسلح: اين طبقه دژ ملّت و آبروي دولت و عزّت دين و پشتوانه ي امنيت اند. خداوند متعال، پشتوانه ي مالي سپاه را از درآمدهاي عمومي معيّن ساخته است تا به وسيله ي آن با دشمنان بجنگند.

 قضات، كارمندان و نويسندگان: پايداري سپاه و بودجه ي آن ها به اين سه طبقه بستگي دارد؛ زيرا اين ها معاهدات را استوار مي كنند و در آمدها را گردآوري نموده و در امور جزئي و كلي، مورد اعتماد و امانت اند.

 تجّار، كسبه و صاحبان حرفه و صنعت: ساماندهي امور فوق نيز به صاحبان حرفه و صنعت و كاسبان و تاجران بستگي تام دارد كه براي كسب درآمد در بازارها گرد آمده و از دست رنج خويش آنان را اداره مي كنند.

 تهي دستان و نيازمندان: خداوند متعال، براي طبقه ي پايين جامعه نيز دولت را در اعانه و مددرساني آن ها مكلّف ساخته است. پس هر يك از اين طبقات بر دولت، حقّي دارند كه اصلاح حكومت به اداي اين حق است و اداي اين تكليف از طرف دولت جز با اراده و همت و ياري جستن از خداوند و تصميم به ملازمت حق و صبر بر آن تحقق نمي يابد.

### 15- ويژگي هاي سپاه اسلام و وظيفه ي دولت اسلامي

وظيفه ي دولت نسبت به تشكيل سپاه اسلام و انتخاب فرمان دهان اين است كه:

1. گزينش فرمان دهي كه خالص تر، خيرانديش تر براي خدا، پيامبر و امام باشد و پاك دامن تر و خردمند ترين افراد بوده و از خشم پرهيز نمايد و عذرپذير باشد. خشونت او را تحريك نكند و ناتواني او را به عقب نكشاند با جوان مردان شرافت مند و مردان شجاع و سلحشور سخاوت مند نزديك و صميمي باشد.

2. ضرورت رسيدگي به مشكلات فرمان دهان و تفحّص و تفقّد از آن ها همان گونه كه پدر و مادر از فرزندانشان تفقّد مي كنند. و حقير نشمردن لطف و عنايتي كه بديشان مي نمايي هرچند كوچك باشد؛ زيرا اين لطف موجب دل گرمي و صداقت و حُسن ظنّ بيش تر در خدمت گذاري مي شود و عدم غفلت از دل جويي در باره ي مسايل كوچك در كارهاي بزرگ مؤثر است.

3. فرمان دهان سپاه كساني باشند كه بتوانند از امكانات موجود جهت رفع مشكلات زيردستان استفاده نمايند و از محبّت به آن ها برخوردار باشند؛ زيرا محبّت با سپاه، سبب جذب قلوب آن ها مي گردد.

4 بهترين روشنايي چشم حاكمان، گسترش عدالت در سطح كشور و جذب قلوب ملّت است و اين حاصل نگردد مگر با آرامش و صفاي دل هاي آنان و خيرخواهي آنان صورت نپذيرد مگر با اين كه در اطراف مسئولان باشند و دولت بر دوش آنان سنگيني نكند؛ زيرا در اين صورت، به سر رسيدن دوران آن ها را انتظار كشند. پس بايد حاكم خواسته هاي ايشان را برآورد و همواره آنان را ستايش نمايد و از رنجي كه تحمل كرده اند، ياد كند.

5. شناختن ارزش عمل تمام افراد و پرهيز از شخصيت باوري و واقعيت نگري در ارزش يابي ها و پايين نياوردن ارزش هر كس كه درآن رتبه است و بزرگ نشمردن كارهاي كوچك افراد با شخصيّت و حقير نشمردن كارهاي بزرگ افراد گم نام از وظايف مهم كارگزاران نظام است.

### 16- وظيفه ي دولت و شرايط قضات

امام علي عليه‌السلام نسبت به شرايط قضات در محاكم اسلامي و تعهّد و مسئوليت حكومت در برابر قاضيان، توصيه ها و نكات ارزش مندي ذكر مي كند كه به شرح ذيل ارايه مي گردد:

1. محور حكومت و حل اختلاف، حاكميت الهي، سنّت پيامبر و اولي الامر است؛ پس بايد حاكمان كارهاي سنگين و امور مشتبه را به خدا و پيامبرش واگذارند و در امور مشاجره آميز با ارجاع به خداوند، آيات روشن و صريح كتاب را فراگيرند و از سنّت پيامبر پيروي نمايند.

2. بايد قضاوت به بهترين افراد و كساني واگذار شود كه در اين كار عاجز نيستند؛ و در برخورد با طرفين دعوي لجاجت نمي كنند؛ در اشتباه و لغزش كاري اصرار نمي ورزند؛ و در بازگشت به حق انعطاف دارند؛ و گرفتار طمع نيستند؛ در جست و جوي حق كنج كاوند و به شناخت ناقص اكتفا نمي كنند؛ در موارد شبهه احتياط مي نمايند؛ تنها بر اساس دلايل كافي حكم مي كنند؛ و از مراجعات مكرر شاكيان خسته نمي شوند؛ در كشف يك موضوع پرتحمّل ترين افرادند و با شناخت حق با قاطعيت حكم مي كنند؛ چاپلوسي ها آنان را مغرور نمي نمايد و فريب كاري ها آنان را منحرف نمي سازد.

3. بايد حاكم اسلامي، همواره كيفيت قضاوت قضات را نظاره كند و به اندازه ي كافي آن ها را تأمين نمايد كه بهانه ي احتياج به مردم را نداشته باشند و به شخصيّت او حرمت بگذارد تا مجال طمع ورزي را از ديگران بگيرد.

### 17- وظيفه ي دولت و گزينش و بازرسي كارمندان

در فرمان شريف امام عليه‌السلام به مالك اشتر، نحوه ي گزينش صحيح كارمندان، بازرسي دقيق آن ها، تأمين نيازمندي هاي آن ها و تصفيه ي عناصر ناصالح به خوبي بيان شده است كه به شرح ذيل بيان مي گردد:

1. گزينش مسئولان و كارگزاران و كار آن ها را با دقت در نظر داشته باش و با آزمون صحيح آن ها را به كار گمار (نه با نظر شخصي و خود محوري) زيرا آن ها از ستم و خيانت به دور نيستند.

2. افراد با تجربه و با حيا و از خاندان صالح و پيش گام در اسلام به كار گرفته شود؛ زيرا اينان از نظر اخلاق برجسته ترين و قابل اعتمادترين و كمتر در فكر طمع كاري اند و در عواقب كارها باريك بين ترند.

3. بايد دولت اسلامي به حدّ كافي، مخارج آن ها را تأمين كند؛ زيرا اين كار سبب اصلاح آن ها مي گردد و آن ها را از تصرّف در اموالي كه زير دستشان است، بي نياز مي سازد و حجّت را بر آنان تمام مي كند.

4. نظارت افراد صادق و وفادار و مراقبت پنهاني آن ها بر كارگزاران باعث رعايت امانت و مدارا با مردم مي شود.

5. اگر بازرسان به اتفاق از خيانت معاونان خبردادند، بايد خائنان مورد تنبيه قرار گيرند و مؤاخذه شوند و خوار گردند و خيانتشان آشكار گردد.

### 18- وظيفه ي دولت در امور دارايي و مالياتي

اميرالمؤمنين در باره ي ضرورت ماليات و معيار اخذ آن و رعايت مصلحت مردم و پرهيز از ثروت اندوزي و استثمار به نكات ذيل توصيه مي فرمايد:

1. توجه دولت به مصلحت پرداخت كنندگان ماليات درگرفتن آن.

2. انديشيدن در باب عمران و آباداني كشور بيش از توجه برگرفتن ماليات؛ چرا كه تأمين ماليات به آباداني كشور بستگي دارد و گرفتن ماليات از مردم بدون آباد ساختن كشور مستلزم تخريب كشور و نابودي حكومت است.

3. تخفيف دادن به پرداخت كنندگان ماليات هنگام آفت، بي آبي، خشك سالي، رطوبت زمين و مانند اين ها.

4. اين رفتار دولت سبب رضايت و تمجيد و خشنودي مردم و احساس گسترش عدالت در كشور است و اين امور، ذخيره ي دولت خواهد بود. و بدآن كه خرابي زمين حاصل فقر و تنگ دستي مردم است. و فقر و تهي دستي مردم، نتيجه ي افزون طلبي حاكمان و پندار باطل آن ها به ماندن و كم تر بهره گرفتن از عبرت ها است.

### 19- وظيفه ي دولت در امور اداري

امام، نُه مطلب مهم در مسائل اداري، منشي گري و نويسندگان دفتري و ضابطين دواير دولتي به شرح ذيل بيان مي فرمايد:

1. انتخاب كارمندان اداري از ميان صالح ترين افراد مخلص و مؤمن جهت حفظ اسرار دولت و دل سوزي مردم.

2. متخلّق بودن آن ها به اخلاق اسلامي جهت جلوگيري از فريب پست و مقام و باز نداشتن از تعهّدات ميان خدا و خلق.

3. كارمندان دولت اسلامي بايد درد دل مردم را به مسئولان مافوق برسانند تا در جريان امور قرار گيرند.

4. جواب صحيح را از مسئولان گرفته و به مردم منتقل نمايند.

5. در عقد قراردادهاي سودمند، قوي بوده و در لغو قراردادهاي زيان بار عاجز نباشند.

6. به قدر و منزلت خويش در امور جاهل نباشند.

7. در انتخاب آن ها به حُسن ظن و اطمينان شخصي اكتفا نشود و از شيوه ي هم كاري هاي آن ها با صالحان پيشين مورد آزمون قرار گيرند و آن كه در ميان مردم بر حُسن عمل و امانت بيش تر معروف است، گزينش شود.

8. كساني را انتخاب كن كه از مسئوليت خطير خود عاجز نباشند و كار زياد، آنان را پريشان نسازد.

9. بي تفاوت نبودن مسئولان نسبت به مديران امور اداري و دفتري.

### 20- دولت و تجارت و صنعت

نقش تجارت و صنعت و نيروهاي توليد كننده و حمايت دولت از صنايع و بازار و آفات و احكام تجارت از مسائل مهم فرمان شريف اميرالمؤمنين به مالك اشتر است:

1. توجه دولت به سفارشات تاجران و صنعت گران كه منبع توليد و وسيله ي درآمدند و فراهم كننده ي سرمايه ها از مناطق دور و نزديك و خشكي و دريا و بيابان و كوهستانند.

2. اين طايفه، مردمي سر به راه و اهل سازش اند؛ وحشي و شورشي نيستند. و به همين دليل تفقد و پرسش از كار اين ها بر دولت لازم است.

3. برخي از اين طبقات، گرفتار سخت گيري هاي زننده، لجاجت هاي زشت، احتكار نيازمندي هاي مردم، نرخ گذاري به اجحاف اند كه براي توده ي مردم زيان بار و براي دولت موجب سرشكستگي هستند؛ پس بايد دولت از اين رفتار زشت جلوگيري كند و محتكران را تنبيه و مجازات عادلانه نمايد.

### 21- دولت و طبقات ناتوان

1. دولت اسلامي بايد به فقير و مستمند و گرفتار و دردمند و عاجز، به ويژه آبرومندان از آن ها، رسيدگي كند و حالِ آن ها را رعايت نمايد و سهم آن ها را از بيت المال مقرر سازد. غرور و نخوت، دولت را از اين وظيفه ي مهم مانع نسازد و گرفتار غفلت نشود و روي بر آن ها ترش ننمايد و براي رسيدگي به كار آن ها از افراد مطمئن، خدا ترس و متواضع مدد گيرد، تا حال و اوضاع آن ها را گزارش نمايند.

2. عهده داري دولت نسبت به يتيمان و سال خوردگان كه اهل تكدّي نيستند و راه چاره اي ندارند نيز از وظايف سنگين حاكمان است كه منشأ سعادت آن ها مي گردد.

3. حاكم اسلامي بايد براي حاجت مندان بخشي از اوقات خود را اختصاص دهد و با آنان در مجمع عمومي بنشيند و با خضوع با آن ها رفتار كند و سپاهيان و معاونان و پاسداران و مأموران را از جمع آن ها دور سازد تا آن ها بدون پروا صحبت كنند.

### 22- وظايف مستقيم حاكم اسلامي

برخي از امور هستند كه حاكم اسلامي به ناچار بايد مستقيم بدآن ها مبادرت ورزد:

1. پذيرفتن كارگزاراني كه مسئولان دفتري حاكم از آن ناتوانند.

2. پاسخ گفتن به حوايج مردم، حوايجي كه بر حاكم عرضه شده و معاونان از انجام آن ها طفره مي روند.

3. انجام كارهاي مخصوص هر روز در همان روز.

4. خلوت كردن با خدا كه بهترين اوقات و بزرگ ترين بهره هاست.

5. انجام فرايض خاص الهي.

6. تسليم جسم و جان حاكم در شب و روز به خداوند متعال.

7. هرگاه به نماز با مردم مي ايستد به گونه اي باشد كه موجب نفرت مردم و تضييع نماز نگردد.

8. نبايد دوري حاكم از مردم به درازا كشد كه منشأ جدايي خواهد شد و كم اطلاعي و مضيقه را فراهم مي آورد و مسائل كوچك را بزرگ و مسائل بزرگ را كوچك و زشت را زيبا و زيبا را زشت و حق و باطل را مختلط مي پندارد.

9. دولت را ياران و نزديكاني است كه به تبعيض، سوءاستفاده، تجاوز و كمي انصاف در معاشرت آلوده اند؛ بايد ريشه ي اين گونه اعمال كنده شود و علل آن ها از ميان برداشته شود.

10. مبادا حاكمان اسلامي، زميني به اطرافيان و حاميان خود واگذار كنند و يا اين ها به هم سايگانشان زيان برسانند و هزينه اي را بر مردم تحميل كنند كه منشأ رسوايي حاكمان در دنيا و آخرت خواهد شد. حاكم بايد پاي بند به حق باشد؛ گرچه آن حق نسبت به نزديكان و ياران و آشنايان زيان بار باشد.

11. اگر رعيت بپندارند كه بدآن ها ستم شده است، بايد عذر حاكم متوجه آن ها گردد و بدگماني آن ها برطرف شود.

12. صلح دشمن كه رضاي خدا در آن باشد، در نگردد؛ زيرا صلح مايه ي راحتي سپاه، آرامش حاكم و امنيت كشور است و از دشمن پس از صلحش بايد برحذر بود؛ چراكه دشمن، بسياري اوقات براي غافل گير كردن نزديك مي شود. پس حاكم بايد دورانديش باشد و خوش بيني را متهم نمايد. اما حاكم بايد بر پيمان خود وفادار باشد و از پيمان شكني بپرهيزد. و از پيمآن هاي مبهم دوري نمايد.

13. پرهيز از ريختن خون به ناحق و جلوگيري از خون ريزي نامشروع.

14. پرهيز از خود پسندي، چاپلوسي و دل بستن به آن چه بر آن تكيه دارد.

15. احتراز از منّت نهادن بر رعيّت به جهت احساني كه حاكم اسلامي نموده است و دوري جستن از وعده هاي تخلّف پذير.

16. شتاب نكردن در كارها، پيش از وقت آن ها.

17. لجاجت نكردن در چيزهاي مبهم و ضعف نشان ندادن در چيزهاي واضح.

18. قرار دادن هر چيز در جاي خود و اقدام به موقع هر كاري.

19. پرهيز از افزون طلبي، نخوت، غرور، تندي، خشم، زخم زبان ها كه ناشي از قدرت حاكمان است و انداختن آن ها به ورطه ي هلاكت.

20. نظر كردن به حكومت هاي عدالت گستر پيشين، سنّت هاي ارزش مند، آثار پيامبران، تكاليف موجود در قرآن و پيروي از آن ها.

امام علي عليه‌السلام در پايان اين نامه ي ارزش مند به مالك اشتر دعا مي كند و رحمت واسعه و رضايت و سعادت و شهادت را از خداوند سبحان مسئلت مي جويد.

### 23- سيره ي اداري امام علي عليه‌السلام

جامعه ي اسلامي با مشاهده ي روزهاي تيره و زوال درخشش عظمت امت اسلامي در عهد خلافت و بي عدالتي ها و ثروت پرستي ها و مقام خواهي ها، نيازمندي به علي عليه‌السلام را درك كرد و اين شناخت و معرفت، مردم را به سوي خانه ي او كشاند. اصرار فراوان مردم و تأكيد آن ها بر اهليّت و شايستگي، او را به پذيرش حكومت مكلّف ساخت، و روي كرد خود را نسبت به پذيرش حكومت بيان كرد: «اي مردم، مرا در اين كار رغبتي نيست و بدان نيازي ندارم.» (485) «از من دست برداريد و ديگري را بطلبيد؛ زيرا ما به استقبال چيزي مي رويم كه چهره ها و رنگ هاي گوناگون دارد. نه دل ها را در برابر آن طاقت شكيبايي است و نه عقل ها را تاب تحمّل. سراسر آفاق را ابري سياه فرو پوشانده و راه هاي روشن ناشناخته مانده است.» (486)

مراد علي عليه‌السلام اين نيست كه خلافت، حق او نيست كه بارها در خطبه ها و نامه ها بدان تصريح كرده است؛ بلكه علي عليه‌السلام از اوضاع تخريب شده ي زمان خود ابراز نگراني مي كند. « با شور و اشتياق فراواني دور علي عليه‌السلام را گرفتند، علي دستش را مي بست و نگه مي داشت و مردم، دست او را باز مي كردند و مي كشيدند.

كودكان شادمانه و پيران لنگان و لرزان، و بيماران با درد و رنج فراوان و دوشيزگان بي نقاب سوي او مي شتافتند.»(487) و علي عليه‌السلام به جهت گرفتن حقّ ضعيف از قوي و حقّ مظلوم از ظالم و اصلاح بلاد و احياي دين، حاكميت را پذيرفت (488) و برنامه ي حكومتي خويش را بدون زمزمه و سرزنش ديگران با قاطعيّت و مطابق قرآن و سنّت نبوي ارايه كرد(489) و فرمود: «به خدا سوگند، اگر چيزي را كه عثمان بخشيده نزد كسي بيابم، آن را به صاحبش باز مي گردانم؛ هر چند آن را كابين زنان يا بهاي كنيزان كرده باشند.»(490)

و دستور داد تمام اموال متعلّق به بيت المال را از خانه ي عثمان بيرون آورده، به بيت المال بسپارند و تنها اموال شخصي او را براي ورثه بگذارند (491) و امام عليه‌السلام در تمام قلمرو جغرافيايي حكومت اسلام، از شمال تا حوالي قسطنطنيه و گرجستان و درياي خزر و از سمت شمال غربي تا حوالي اروپا و از جانب شمال شرقي تا نيشابور و مرو و از جنوب به يمن و از غرب به سرزمين مصر و از شرق به سجستان و در جنوب شرقي عمان، با همين شيوه و اسلوب حكومت كرد و عدل علوي را در سرزمين هاي حجاز، عراق، ايران، شام، مصر، يمن، عمان و بين النهرين گستراند.(492)

امام در ابتدا، شهر مدينه را مركز خلافت قرار داد؛ ولي پس از يك سال يعني در سال 36 هجري به كوفه منتقل شد. و اين حركت استراتژيكي جهت آسودگي خاطر از جانب شام بود. و با نصب كارگزاران و استان داران، توزيع قدرت سياسي را تحقق مي بخشيد. كارگزاران امام به سه دسته استان داران، كه در مناطق بزرگ و حسّاس انتخاب مي شدند؛ و فرمان داران، كه در مناطق كوچك تر برگزيده مي شدند؛ و جمع آوران صدقات و ناظران بر بازار تقسيم مي شدند. امام عليه‌السلام در امر حكومت كاملاً به سازمان دهي در امور و انتظام بخشيدن در كارها معتقد بود.

از اين رو تشكيلات و اركان حكومت علوي را به چهار بخش، ديوان ماليه (اقتصاد و دارايي)، ديوان عدالت و قضا، ديوان ارتش و سپاه و ديوان آموزش و تعليم و تربيت تقسيم كرده است.

ديوان بيت المال و ماليه، اولين ديواني است كه در اسلام شكل گرفت و به امور مالي و اقتصادي جامعه رسيدگي مي كرد و نسبت به بهره برداري و مصرف زكات، صدقات، غنايم، خمس، جزيه، خراج برنامه ريزي مي كرد.

در زمان خلفاي پيشين، سيستم مالي تغيير كرد. ولي امام به شيوه ي رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تقسيم عادلانه و مساوي اموال در ميان مسلمانان دست زد. و هرگونه فضل و برتري را منتفي ساخت. در سيره ي مالي علوي، افراد خاص و طبقه ي ممتاز مفهومي نداشت.

 به همين جهت، امام را به جهت سياست تساوي در عطا مورد عتاب قرار دادند و امام با آن ها مخالفت كرد (493) و كارگزارانش را از بي عدالتي و اختصاص دادن اموال براي خويش و خويشاوندان نهي مي كرد. (494) پس سيره نظري و عملي علي عليه‌السلام در برنامه ريزي اقتصادي و مالي، لغو هرگونه امتيازات نژادي و طبقاتي بود. امام بر عمل كرد كارگزاران و عاملان خراج و صدقات، نظارت دقيق داشت و آن ها را به آداب معيني توصيه مي كرد. (495)

امام عليه‌السلام دليل عمده فقر را نابرابري و تبعيض اقتصادي مي دانست؛ بر اين اساس، به شدت از تراكم ثروت پرهيز مي كرد و از ضايع شدن حقوق ديگران ممانعت مي نمود. (496) راه هاي انباشت ثروت در زمان حضرت علي عليه‌السلام عبارت بودند از: احتكار، ربا، كم فروشي، غبن در معامله كه امام از همه ي آن ها جلوگيري نمود. (497)

اجراي قوانين مربوط به ماليات، زكات، خمس، انفاق در راه خدا و... نيز در جلوگيري از نابرابري اقتصادي مفيد بود؛ اما هيچ گاه حضرت، از حقوق صاحبان خراج و ماليات دهندگان غفلت نكرد و هميشه نسبت به حقوق طبيعي آن ها توصيه مي كرد.(498)

ديوان قضا و نهاد دادگستري كه در جلوگيري از عصيان و آشوب و برقراري صلح و امنيت، نقش مؤثري دارد و از ديگر نهادهاي حكومت علوي است كه به تعبير وي، ترازوي عدالت الهي و ابزار ستاندن حق مظلوم از ظالم و ضعيف از قوي است.(499)

در محكمه ي علوي، ضعيف و قوي، سفيد و سياه، عرب و عجم از يك موقعيّت برخوردار بودند. حتي علي عليه‌السلام به عنوان حاكم مسلمين با ساير مردم مساوي بود؛ زيرا حكومت با كفر دوام دارد، ولي با بي عدالتي پايدار نيست.(500) امام در نامه هايش در باب اوصاف قاضي و شرايط قضاوت توصيه هاي مهمي به كارگزاران نمود.(501) حضرت نسبت به مجرم، تعزير، زندان و حدود الهي را روا مي دانست؛ ولي از شكنجه و آزار رساندن خارج از چارچوب احكام الهي پرهيز داشت.

ديوان سپاه و تعليم و تربيت نيز از ديگر نهادهاي حكومت علوي است كه براي حفظ استقلال ارضي و مقابله با تجاوز بيگانگان و آموزش معارف دين براي همگان ترتيب يافت.

نكته ي قابل توجه اين كه، امام در دوران حكومت علوي از شرايط و ويژگي ها و وظايف كارگزاران و نحوه ي عزل و نصب آن ها و كيفيت رابطه ي آن ها با مردم و حاكم اسلامي سخن گفته است كه بيشتر مي توان در فرمان امام به مالك اشتر اين حقايق را جست وجو كرد.

اصول اداري از نگاه حضرت امير المؤمنين عبارتند از:

1. اصل سعه ي صدر: «ابزار و وسيله رياست و مديريت، گشادگي سينه است». (502) «داد و انصاف مردم را از خود بدهيد و در برآوردن حاجت هاي آنان شكيبايي ورزيد كه شما خزانه داران مردم و وكيلان امت و سفيران پيشوايانيد.» (503) امام جلوه هاي سعه صدر را گشاده رويي، نرم خويي و با عطوفت و محبت برخورد كردن با مردم معرفي نموده است.(504)

2. اصل مدارا: « هر كس با ملايمت عمل كند، موفق گردد.»(505) «هر گاه زما م دار شدي بايد رفق و ملايمت ورزي.»(506)

3. اصل عدالت: «بايد براي تو پسنديده ترين كارها ميانه ترينشان در حق، شامل ترينشان در عدل و فراگير ترينشان در جلب خشنودي مردم باشد.»(507)

4. اصل ميانه روي: «انحراف به راست و چپ گم راهي است و راه مستقيم و ميانه، جاده ي وسيع حق است. كتاب باقي ابدي و آثار نبوت بر اين راه پرتوافكن است و از همين راه است پيش رفت سنّت؛ و به سوي همين مقصد است گرديدن عاقبت.»(508)

5. اصل آينده نگري: «بهترين دليل زيادي عقل، حسن تدبير است». (509) «كسي كه بدون دقت در عاقبت كار دست به اقدام زند، خود را در معرض گرفتاري ها قرار مي دهد.»(510)

6. اصل مشورت: «هيچ خردمندي از مشورت بي نياز نمي شود.»(511) «البته با اشخاص ترسو، حريص، دروغ گو، جاهل، احمق نبايد مشورت كرد.»(512)

7. اصل پرهيز از شتاب زدگي و سستي: «بپرهيز از كارهايي كه وقت انجام دادنشان نرسيده است و از اهمال گري در كارهايي كه وقت انجام دادنشان فرا رسيده است و از لجاجت كردن در اموري كه مبهم است و از سستي نمودن در كارها، آن هنگام كه راه عمل روشن شده است. پس هر امري را در جاي خويش قرارده و هر كاري را به موقع خود به انجام رسان.»(513)

8. اصل نفي سلطه: «مبادا بگويي من اكنون بر آنان مسلّطم؛ از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت كردن، كه اين عين راه يافتن فساد در دل و خرابي دين و نزديك شدن تغيير و تحوّل است.»(514)

9. اصل پاي بندي به عهد و پيمان: «همانا وفا، هم زاد راستي است و من هيچ سپري نگه دارنده تر از وفا سراغ ندارم. آن كه مي داند او را چگونه بازگشت گاهي است بي وفايي نكند. ما در روزگاري به سر مي بريم كه بيش تر مردم آن بي وفايي را زيركي دانند و نادان، آن مردم را چاره انديش خوانند. خدايشان كيفر دهد؛ چرا چنين مي پندارند؟» (515) «وفاداري، پناه و دژ سروري است.»(516)

10. اصل مساوات: «به او فرمان داد تا با مردمان به نرمي رفتار كند و همه را به يك چشم بنگرد و خويش و بيگانه را در حق برابر شمارد.» (517) «و همه را به يك چشم نگاه كن تا بزرگان در تبعيض تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالتت مأيوس نگردند.» (518)

11. اصل برپا داشتن حق: «هر كه به حق عمل كند، نجات يابد و رستگار شود.»، «همانا برترين مردم در نظر خدا كسي است كه عمل به حق نزد او محبوب تر از باطل باشد؛ گرچه از نفع و قدر او بكاهد و برايش مشكلاتي پيش آرد و باطل براي او منافعي فراهم سازد و برايش رتبت و زيادتي به بار آورد.» (519)

12. اصل خرد ورزي و درايت: «پيشوا و رهبر به قلبي انديشمند و زباني گويا و دلي كه بر اقامه ي حق استوار باشد نيازمند است.» (520)

13. اصل علم و آگاهي: «اي مردم، سزاوارترين مردمان به خلافت، قوي ترين آنان بدان و داناترينشان به دستورات خداوند است.» (521)

14. اصل توانايي و قوت: «اي مردم، سزاوارترين اشخاص براي حكومت كسي است كه بدان تواناتر باشد». (522)

15. اصل زهد: «براي تو بسنده است رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مقتدا گرداني و راه نماي شناخت بدي و عيب هاي دنيا و بسياري خواري و زشتي هاي فراوانش بداني كه چگونه دل بستگي هاي آن از او گرفته شده و براي غير او گسترده شده است؛ از نوش آن نخورد و از زيورهايش بهره نبرد».(523)

16. اصل مردمي بودن: رسول خدا مي فرمايد: «مردم، خانواده و عيال خدايند، پس محبوب ترين مردمان نزد خدا كساني اند كه به عيال خدا خدمت كنند و سود برسانند.» (524) اميرالمؤمنين در نامه اي به عثمان بن حنيف، والي بصره، فرمود: «آيا بدين بسنده كنم كه مرا اميرمؤمنان گويند و در ناخوشايندي هاي روزگار شريك آنان نباشم؟ يا در سختي زندگي نمونه اي برايشان نشوم؟» (525)

17. اصل بهره برداري از فرصت ها: «فرصت ها هم چون عبور ابرها مي گذرد؛ پس فرصت هاي نيك را غنيمت بشماريد.»(526)

18. اصل ارزش يابي و تشويق و تنبيه: «مبادا كه نيكوكار و بدكار در نزدت يك سان باشند، كه آن رغبت نيكوكار را در نيكي كم كند و بدكردار را به بدي وادار نمايد؛ و درباره ي هر يك از آنان، آن را عهده دار باش كه او بر عهده ي خود گرفت.»(527)

19. اصل دقت در گزينش: «سپس در كارگيري كارگزارانت دقّت كن و پس از آزمودن به كارشان گمار و به ميل خود و بي مشورت ديگران و از سرخودكامگي مسئوليتي به آنان مسپار كه به ميل خود عمل كردن و به رأي ديگران ننگريستن، ستم گري و خيانت است.»(528)

20. اصل رعايت اهليت ها: « اندوه من آن است كه نابخردان و نابكاران، فرمان كار اين امت به دست گيرند و مال خداي را دولت باد آورده ي خويش شمارند و آن را دست به دست گردانند و بندگان او را بردگان خود گيرند و به خدمت خويش گمارند با صالحان در پيكار باشند و فاسقان را يار.»(529)

21. اصل حساب رسي: « شخصي را به جاي خود به عنوان جانشين قرارده و خود به همراه گروهي از يارانت تمام سرزمين سواد (عراق) را منطقه به منطقه بگرديد و از چگونگي رفتار و اعمال كارگزاران جويا شويد و سيره ي آنان را مورد بررسي و پي گيري قرار دهيد.» (530)

### 24- مواضع سياسي امام علي عليه‌السلام

جامعه ي مدينه النبي در شرايط سال يازدهم هجري، آخرين سال حيات رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مركّب از سه گروه بود: مهاجراني كه از مكّه هجرت كرده بودند؛ بوميان مدينه يعني قبايل اوس و خزرج؛ يهوديان كه مشتمل بر سه طايفه ي بني قينقاع، بني نضير و بني قريظه بودند.

پيامبر اسلام جهت پيش رفت اسلام با يهوديان پيماني بسته و بين مهاجر و انصار نيز عقد اخوّت برقرار نمود. (531) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آخرين گام جهت برقراري وحدت اسلامي به دستور حق تعالي در حجه ي الوداع پاسخ مثبت داد و در روز هجدهم ماه ذيالحجه ي به ابلاغ پيام الهي اقدام نمود. «اي رسول آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل گرديد ابلاغ نما.» (532)

و پيامبر، دست علي را بالا گرفت و در خطبه اي فرمود: «آيا من نسبت به مؤمنان از خودشان برتر نيستم؟ همگي پاسخ مثبت دادند. حضرت فرمود: پس آن كسي كه من مولاي او هستم، علي مولاي اوست. خداوندا ياري كن ياري كننده ي او را و دشمن بدار دشمنش را. اي مردم، من بر شما پيشي مي گيرم و شما در روز قيامت بر من وارد مي شويد و چون وارد شديد، از شما از ثقلين سؤال مي كنم؛ پس بنگريد چگونه پس از من در مورد اين دو، عمل مي كنيد. مردم گفتند: اين دو ثقل اكبر كدامند اي رسول خدا؟

حضرت فرمود: ثقل بزرگ تر، كتاب خداست كه گوشه ي آن به دست خداست و گوشه ي ديگر آن به دست شما. پس به آن چنگ زنيد و گم راه نشويد و آن را تغيير ندهيد. و ثقل ديگر، عترت و اهل بيتم است. (533) ولي پس از رحلت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عدّه اي از مردم در آغاز توطئه ها در سقيفه اجتماع كردند و در مسئله ي خلافت و رهبري به نزاع برخاستند و تعصّب هاي قومي و قبيله اي كه در روح عرب ريشه ي عميقي داشت، به ظهور پيوست. نزاع مهاجرين و انصار از يك طرف و نزاع اوس و خزرج از طرف ديگر.

اوّلين توطئه و نزاع عرب ها با حاكميّت ابوبكر پايان يافت. وي بر فراز منبر رفت و به مردم خطاب كرد: حاكم بر شما شدم در حالي كه بهترين شما نيستم.(534) اين واقعه در حالي اتفاق افتاد كه علي عليه‌السلام و اصحاب خالص رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تغسيل و تكفين پيامبر اشتغال داشتند. علي عليه‌السلام در برابر اين انحراف، واكنش سريع نشان نداد و حتّي پيشنهاد ابوسفيان مبني بر بيعت با او و كنار زدن ابوبكر را رد كرد؛ چون نيّت ابوسفيان ايجاد اختلاف و فتنه انگيزي بود.(535) ولي علي با ابوبكر هم بيعت نكرد تا اين كه با زور از خانه بيرونش آوردند.

آن گاه علي، مبارزه در مقابل انحراف مسلمين و حاكميّت جديد را آغاز كرد و با زهرا (س) منزل مهاجرين و انصار مي رفت.

مخالفان علي عليه‌السلام از جمله عمر، مصرّانه تلاش مي كردند تا از علي عليه‌السلام بيعت بگيرند. بدين جهت، به حريم خانه ي فاطمه سلام الله عليها هجوم آوردند. از اين رو، ابوبكر هنگام مرگ با اظهار تأسّف گفت: «اي كاش خانه ي فاطمه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را جست وجو نكرده بودم و مردم را به داخل آن نفرستاده بودم. »(536)

برخورد كينه توزانه ي ابوبكر و عمر با علي به گونه اي بود كه باعث خشم فاطمه گرديد؛ خشمي كه مانع پذيرش او نسبت به دل جويي هاي آن ها شد. به همين دليل تا زمان رحلتش با آن ها صحبت نكرد (537) و از علي عليه‌السلام خواست تا جنازه اش را شبانه دفن كند. دوران خلافت ابوبكر و سپس عمر و عثمان، دوران انزواي سياسي علي عليه‌السلام است؛ با اين كه آن ها مي دانستند كه علي عليه‌السلام بر ايشان رجحان دارد.

«قسم به خداوند هر آينه خلافت را پسر ابي قحافه به صورت پيراهن شخصي خود درآورد و آن را به تن خود كشيد و حال آن كه او به روشني مي دانست كه نسبت من به خلافت همانند محور آهنين سنگ زيرين آسيا نسبت به آسياست. سيل از دامن من سرازير مي شود و هيچ صاحب بال و پري نمي تواند بر بلنداي من اوج بگيرد.

پس من لباس خود را در برابر چنين حادثه اي رها كردم و دل به خلافت نسپردم و به فكر فرو رفتم كه آيا با دستي كه آن را به سرعت از بيخ قطع كرده بودند، خلافت را به چنگ خود درآورم يا شجاعانه بر ظلمت كوري صبر كنم كه پير در آن فرتوت و كودك در آن پير مي شد و مؤمن به سختي در آن رنج مي كشيد تا وقتي كه خدا را ملاقات كند. پس ديدم كه صبر كردن بر اين تاريكي كور عاقلانه تر است، پس لب فرو بستم و صبر كردم همانند كسي كه در چشمش خاشاك و در گلويش استخوان است، مي ديدم كه ميراث من غارت شده است.» (538) پس علي عليه‌السلام در دوران خلافت ابوبكر صبر پيشه كرد.

عمر در دوران خلافتش با شتاب زدگي، تصميم مي گرفت و مرتب گرفتار لغزش ها و تناقض ها مي شد و علي عليه‌السلام موضعش در برابر اين انحراف ها اين بود كه خطاهايش را به او گوشزد مي كرد. حضرت در اين باره مي فرمايد: «ملاقات با او رنج آور بود و لغزش هاي او بسيار و عذر خواهي اش هم بسيار بود.

پس مصاحبت با او چون سوار شدن بر شتر سركشي بود كه اگر مهارش را سخت نگاه مي داشتي، بيني شتر پاره مي شد و اگر رهايش مي ساختي و به حال خود واگذار مي كردي، به پرت گاه مي افتاد. (539) موضع علي عليه‌السلام در خلافت عمر و به دنبال او عثمان، موضع اثباتي بود؛ يعني تلاش مي كرد تا آنان را از انحراف هاي ديني و سياسي و اجتماعي متنبّه سازد. به ويژه دوران عثمان كه علاوه بر انحراف هاي سياسي گرفتار رانت خواري، فساد مالي و اقتصادي بود.

يكي از اوّلين موضع گيري هاي علي عليه‌السلام با عثمان، مسئله ي قصاص عبدالله بن عمر بود كه هرمزان را در حالي كه اقرار به اسلام كرد، كشته بود و عثمان گفت من اين حقوق را به عمر بخشيدم، و مسئله ي قصاص وي را مسكوت گذاشت.

و علي عليه‌السلام رسماً خواهان قصاص وي شد. (540) در مقابل تبعيد ابوذر به ربذه و مالك به شام نيز موضع گيري نشان داد و به ابوذر خطاب كرد: «اي اباذر، اعتراض و خشم تو براي خدا بود، از جانب كسي كه براي او در خشم شده اي اميدوار باش. اين ها براي اين از تو مي ترسند كه تو دنياي آن ها را از بين ببري و تو براي اين از آن ها مي ترسي كه مبادا دين تو را از بين ببرند؛ تو هم آن چه آن ها براي آن مي ترسند به خودشان واگذار و آن چه تو براي آن ها مي ترسي نگاه دار و از ايشان بگريز. چه قدر آن ها نيازمندند به آن چه كه تو از آن بازشان داشتي و چه بي نيازي تو از آن چه آن ها تو را از آن منع كردند.» (541) انحراف هاي اجتماعي به ويژه انحراف اقتصادي عثمان، علي رغم نصيحت هاي مكرر علي عليه‌السلام، افزايش يافت و باعث قتل او گرديد. و مردم تنها نامزد خلافت را علي دانستند. (542)

علي عليه‌السلام در اين باره مي فرمايد: «تا اين كه از عثمان انتقام گرفتيد و بر او وارد شديد؛ وي را كشتيد و پس از آن به سوي من آمديد تا اين كه با من بيعت كنيد؛ پس، از اين كار امتناع ورزيدم و دست خود را پس كشيدم. سپس با من منازعه و مجادله نموديد و دست را گشوديد ولي من آن را جمع كردم. شما دست مرا كشيديد و من آن را جمع كردم. آن قدر بر من ازدحام نموديد كه گمان كردم قصد كشتن هم ديگر يا مرا داريد.» (543) هجمه ي مردم به علي عليه‌السلام سبب شد كه حسن و حسين در زير دست و پا قرار گيرند و لباس علي عليه‌السلام پاره گردد.(544) سرانجام، علي عليه‌السلام با اصرار فراوان همگان، خلافت را پذيرفت ولي تصريح كرد كه موضع سياسي و اجتماعي من بر طبق قرآن و سنّت نبوي است.

و به همين دليل طلحه و زبير كه براي شريك شدن در خلافت با علي عليه‌السلام بيعت كرده بودند،(545) در مقابل علي ايستادند.

ابن ابي الحديد گويد: «روز شنبه هجدهم ماه ذي الحجه ي، فرداي روز بيعت، علي عليه‌السلام به مسجد آمد و برنامه ي سياسي و حكومتي خويش را كه بر عدالت اجتماعي و اقتصادي استوار بود، براي مردم ترسيم كرد.» (546) و انتقاد بي پرده از خلفاي پيشين، احياي سنّت هاي رسول خدا در جامعه، قاطعيّت در اجراي عدالت اجتماعي و اقتصادي، لغو امتيازات غير عادلانه را به صراحت بيان كرد و البته از فتنه هايي در آينده هشدار داد.

علي عليه‌السلام جهت اجراي برنامه ي خود، زما م داران عثمان را در ايالات مختلف عزل نمود و افراد صالح و متديّن را گماشت. (547) ولي علي عليه‌السلام با مشكلاتي از جمله اشرافيت، اختلافات نژادي، آشفتگي اوضاع داخلي، دنيازدگي، نفاق و جهل مردم روبه رو بود؛ بنابراين در خطبه هايش، مردم را به معارف اسلامي آگاه مي ساخت و عوام را نسبت به جهل ها و كاستي ها مطلع مي نمود. امّا خواص منحرف از جمله ناكثين، قاسطين و مارقين، علي عليه‌السلام را در تنگناهاي سياسي و اجتماعي قرار مي دادند؛ ولي هيچ گاه علي عليه‌السلام عدالت را فداي مصالح سياسي و اجتماعي خويش نكرد.

جريان ناكثين به رهبري طلحه و زبير و عايشه با شعار خون خواهي عثمان (ولي در واقع جهت غصب خلافت) در آغاز حكومت علي عليه‌السلام ظاهر گشت؛ به جرم اين كه چرا علي عليه‌السلام حاكميّت بصره و كوفه را به طلحه و زبير نبخشيد. (548) علي عليه‌السلام با اين كه از قصد توطئه و شورش آن ها باخبر بود كه به بهانه ي عمره، قصد خروج از مدينه را داشتند، با آن ها مخالفت نكرد زيرا علي عليه‌السلام كسي را قبل از وقوع عملي مؤاخذه نمي كرد. (549) امير مؤمنان عليه‌السلام حاكميت را به طلحه و زبير تفويض نكرد؛ زيرا قدرت طلبي افراطي با فرهنگ سياسي علوي سازگاري نداشت. اين دو آن قدر قدرت طلب بودند كه حتّي وقت اقامه ي نماز جهت امامت، به منازعه مي پرداختند.(550)

به هر حال، علي عليه‌السلام درمقابل دشمنانش ايستاد ولي پيش دستي نكرد و حتّي درعقب انداختن جنگ تلاش مي كرد تا شايد عده اي هدايت يابند و از تاريكي و ظلمت به روشنايي دست يازند. (551) مخالفان علي عليه‌السلام به سرعت در جنگ جمل شكست خوردند و موضع علي عليه‌السلام در قبال اصحاب جمل از جنگ با عفو عمومي و كنترل اوضاع همراه بود. ولي جنگ جمل، كينه ها و حسّ انتقام جويي را زنده كرد و دست آويزي براي معاويه جهت مخالفت با علي عليه‌السلام را مهيّا كرد و بستر فتنه ي جدّي تري يعني حضور قاسطين و بي بهرگان از انصاف و عدالت را آماده ساخت؛ زيرا معاويه بر شام حاكم بود.

شام از آغاز گرايشش به اسلام با خاندان ابوسفيان در ارتباط بود و اسلام را از زبان آن ها شناخت؛ بنابراين تا آخرين نفس، معاويه را بر ضد علي عليه‌السلام همراهي كردند و معاويه با شعار خون خواهي عثمان، جنگ صفين را تحقق بخشيد.

امام جهت مبارزه با معاويه، مركز حكومت را به كوفه تغيير داد تا به شام نزديك شود و با نامه ها و خطبه هاي خويش بر صحّت و درستي حكومت و خلافت خويش و عدم دخالت وي در كشتن عثمان و ابراز عدم سزاواري معاويه در جهت تصدّي رهبري جامعه مردم را آگاه ساخت (552) و از طرف ديگر سپاه را به طرف شام گسيل داد.

درگيري به سمت توفيق سپاه علي عليه‌السلام پيش رفت كه نقشه ي عمروعاص اجرا شد و مسئله ي حكميّت تحقق يافت و تفرقه، سپاه علي عليه‌السلام را در برگرفت و علي عليه‌السلام را نيز در پذيرش حكميّت مجبور ساخت و علي عليه‌السلام نيز نمايندگي ابوموسي اشعري را از روي اكراه پذيرفت و همين، سبب تحقق جرياني به نام مارقين و خوارج شد.

اوّلين واكنش رسمي امام در مقابل خوارج، فرستادن عبدالله بن عباس به عنوان نماينده ي خود جهت بحث و مناظره با آن ها بود؛ (553) ولي خوارج نپذيرفتند وبراي جنگ با امام خود را آماده كردند و امام در مقابل آن ها ايستاد و علي رغم اهانت هاي متعدد به وي در مجامع عمومي، تنها به دليل قتل شيعيانش با آن ها مقابله كرد؛ ولي قبل از جنگ نهروان، با آن ها به بحث و مناظره پرداخت و سپس با غير مهتديان به جنگ برخاست و فرمود: «اي مردم، من چشم فتنه و فساد را كور كردم و غير از من كسي جرأت دفع آن فتنه و فساد را نداشت در حالي كه تاريكي در آن موج زده و سختي آن رو به فزوني نهاده بود.»(554)

### 25- علي عليه‌السلام؛ قاطعيت يا تساهل؟

پرسش مهمّي كه در دوران معاصر، ذهن مردم ما را مشغول ساخته است، مسئله ي تساهل و قاطعيّت است و اين كه آيا در اجراي احكام الهي بايد گرفتار تولرانس و تساهل شد يا اين كه بايد زما م داران، قاطعيّت و جدّيت را سياست خويش سازند. آنان كه مدّعي پيروي علي عليه‌السلام و سيره و سنّت علوي اند، بر اين مطلب واقفند كه علي عليه‌السلام قاطعيّت را بر مصلحت سنجي و منفعت طلبي مقدّم مي داشت و اينك نمونه هايي از اين سنّت علوي بهرا بر مي شماريم:

1. قدامة بن مظعون، شراب آشاميده بود و عمر، تصميم بر اجراي حد اسلام گرفت. قدامه با استناد به آيه ي نودوسوم مائده، (555) عمربن خطاب را قانع كرد كه حد را از وي ساقط كند. عمر، علي رغم اين كه استدلال او را پذيرفت، از حضرت علي عليه‌السلام نيز مطلب را جويا شد.

و حضرت فرمود: «قدامه و هر كس ديگر، اين حرام را مرتكب شود، از اهل آيه ي شريفه نيست؛ زيرا كساني كه ايمان آورده عمل صالح را انجام مي دهند، حرام خدا را حلال نمي شمارند. پس قدامه را برگردان و بگو از آن چه گفته، توبه كند و پس از توبه بر گفته اش، حد الهي را بر عملش اقامه كن و اگر از تو سرپيچي كند او را بكش؛ زيرا به واسطه ي حلال شمردن حرام الهي از دين خارج شده و خونش مباح گرديده است.» (556)

2. وقتي عمربن خطاب با شش ضربت چاقوي ابولؤلؤ به بستر مرگ گرفتار شد، عبيدالله پسر عمر، هرمزان، سردار ايراني تازه مسلمان و دختر خردسال ابولؤلؤ را كشت؛ در حالي كه هنوز عمر زنده بود. استدلال عبيدالله اين بود كه در خلوت، هرمزان را ديدم كه بر كشتن پدرم، ابولؤلؤ را ترغيب مي كند. عمر وصيّت كرد كه اگر از دنيا رفتم، براي تأييد سخنان پسرم، گواهي بخواهيد، اگر نياورد، عبيدالله را به جرم قتل هرمزان بكشيد.

دوره ي حاكميّت عثمان فرا رسيد، ولي عثمان، علي رغم وصيّت عمر و حكم الهي تصريح كرد كه من از گناه عبيدالله بن عمر گذشتم، ولي علي عليه‌السلام بر كشتن عبيدالله اصرار ورزيد.

عثمان گفت من خون بهاي او را مي پردازم. امام عليه‌السلام با اين عمل كرد عثمان به شدّت مخالفت كرد و به عبيدالله بن عمر خطاب كرد: «اگر دستم به تو رسد، تو را به قصاص خون هرمزان خواهم كشت». و عثمان نيز عبيدالله را مخفيانه به كوفه روانه كرد. (557)

3. تاريخ، شاهد بي وفايي عثمان نسبت به وعده ها و پيمآن هاي آغاز خلافتش بود؛ نه به كتاب خدا و سنّت پيامبر توجّهي كرد و نه به سيره ي ابوبكر و عمر وفادار ماند. در آغاز خلافتش، مروان بن حكم و پدرش حكم بن ابي العاص را كه تبعيدشدگان پيامبر و ابوبكر و عمر بودند، به مدينه فراخواند و پيراهني از پارچه ي گران بها به آن ها هديه كرد. و مردم به ويژه اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نگران ساخت.

دخترش ام ابّان را به مروان بن حكم داد. دختر ديگرش، عايشه را به همسري حارث بن حكم و يك پنجم غنايم افريقا يعني پانصد هزار دينار طلا را به مروان و سيصد هزار درهم به حارث بن حكم و سيصدهزار درهم ديگر به پدر آن ها، حكم بن ابي العاص و صدهزار درهم نيز به سعيد بن عاص بخشيد. وليدبن عقبه، فرمان دار كوفه، صدهزار سكّه از عبدالله بن مسعود كه خزانه دار و كارگزار بيت المال دولت عثمان بود، قرض گرفت و پرداخت نكرد و عثمان در نامه اي به عبدالله بن مسعود نوشت: «تو خزانه دار مايي و بسم الله الرحمن الرحيم؛ پس براي آن چه وليد از اموال ستانده كاري به وي نداشته باش.»

عبدالله بن مسعود، كليد خزانه را بر زمين انداخت و فرياد زد، من گمان مي كردم خزانه دار مسلمانانم. اين سنّت زشت و ناپسند ادامه يافت به گونه اي كه عثمان به ابوسفيان، دويست هزار درهم و به عبدالله بن خالد بن اسيد اموي سيصدهزار درهم از بيت المال بخشيد. علي عليه‌السلام به شدّت با اين رانت خواري و فساد مالي عثمان مخالفت كرد و به او هشدار داد كه مردم، براي جلوگيري از اين كارها برمي خيزند و ميان تو و خواسته ات جدايي مي اندازند.

ثروت اندوزي بني اميّه در زمان عثمان در حالي بود كه اصحاب خالص پيامبر، گوشه نشين شدند. و دولت جاهليّت قريش بر آن ها حاكم گرديد.

ابوذر به ربذه تبعيد شد و در خلوت و تنهايي كنار يگانه دخترش، سر بر بالين خاك نهاد و به زيارت پيامبرش شتافت. عبدالله بن مسعود را با خشونت از مسجد بيرون انداختند و دنده اش را شكستند. فساد مالي در شش سال آخر خلافت عثمان به اوج خود رسيد و سبب شورش مردم شد. آشوب و آشفتگي، جامعه ي اسلامي را فرا گرفت و علي عليه‌السلام علي رغم مخالفت با فساد مالي و اداري عثمان، در صدد اصلاح و آرامش امور بود.

يك بار محيط را آرام كرد و با گفتار پيامبر او را هشدار داد كه فرمود: «روز قيامت، پيشواي ستم گر را مي آورند در حالتي كه ياوري ندارد و عذرخواهي همراه او نيست؛ پس در آتش دوزخ افكنده شود و در آتش مي گردد مانند گردش آسياب؛ آن گاه در اعماق دوزخ بازداشته مي شود.» امّا وي درس نگرفت و در گرداب آشوب مردم غرق شد.(558)

زما م داران شريف، آگاه باشند كه عثمان در حالي به قتل رسيد كه با زبان روزه به تلاوت قرآن مشغول بود و خونش در حال مرگ بر صفحه هاي قرآن ريخت. و اين روي داد، چيزي جز محصول عمل كرد و انحراف مالي و اداري عثمان نبود.

4. وقتي مردم، مانند موي گردن كفتار، به دور علي عليه‌السلام ريختند و از هر طرف به سوي او هجوم آوردند، به گونه اي كه حسن و حسين به زير دست و پا رفتند و لباس حضرت پاره شد،(559) امام علي عليه‌السلام، حكومت را پذيرفت و فرمود: «بدانيد اگر من دعوت شما را بپذيرم، طبق آن چه خود مي دانم رفتار خواهم نمود، نه آن چه ديگران پيش از من كردند. و به سخن گوينده و سرزنش توبيخ كننده گوش فرا نمي دهم».(560)

اين سخن كسي است كه دل بستگي به دنيا و حكومت ندارد و به خدا قسم مي خورد كه اگر حجّت با اين جمعيت انبوه تمام نمي شد و عهد خداوند متعال مبني بر مقابله ي علما با ظلم ستم گران نبود، هر آينه ريسمان و مهار شتر خلافت را بر كوهانش مي انداختم و آخر خلافت را به كاسه ي اوّل آن سيراب مي كردم و دريافتيد كه اين دنياي شما نزد من خوارتر و بي مقدارتر از عطسه ي يك بز است.(561)

و نيز فرمود: «به خدا اين كفش، نزد من از امارت و حكومت بر شما، محبوب تر است؛ مگر اين كه حقّي را ثابت گردانم يا باطلي را براندازم.»(562) و فرمود: «آيا به من دستور مي دهيد كه براي حكومت بر مردم از بيداد و ستم ياري بخواهم. به خدا، هرگز چنين نكنم؛ مادامي كه شب و روز در پي هم آيند و ستاره اي در آسمان دركمين ستاره ي ديگري ست. اگر اين مال، مال خودم بود، آن را به يك سان ميان مسلمانان تقسيم مي كردم تا چه رسد به اين كه مال، مال خداست.»(563)

امام از ابتداي حكومت، تقسيم بيت المال و عطايا را به صورت عادلانه انجام داد و كسي را بر كسي مقدّم نداشت و پيش كسوتان به اسلام بر تازه مسلمانان، برتري نداشتند. تمايزي ميان عرب و عجم و سياه و سفيد قائل نبود و به همين دليل، امام مورد اعتراض برخي از نور چشمان دولت عثمان به ويژه طلحه و زبير قرار گرفت.

روزي اين دو نفر نزد امام آمده، گله كردند كه چرا در مسائل حكومت با ما مشورت نمي كني و از ما كمك نمي خواهي؟ امام پاسخ داد: «آيا به من نمي گوييد كه شما در چه چيز حق داشته ايد كه شما را از آن حق باز داشته ام و يا كدام نصيب و بهره اي از بيت المال بوده كه خود برداشته و به شما نداده ام و يا كدام حق و دعوايي بود كه يكي از مسلمانان نزد من آورده از بيان حكم آن عاجز و ناتوان بوده ام يا به آن نادان بوده و در حكم آن اشتباه كرده ام.» (564) ولي طلحه و زبير به دليل قاطعيّت امام، به مقابله ي با او پرداختند و به همراهي عايشه و به بهانه ي قتل عثمان، جنگ جمل را ترتيب دادند.

عايشه فرمان دهي سپاهي را به عهده گرفت. وي در واقع به دنبال به خلافت رساندن طلحه بود؛ به همين دليل، سعيد بن عاص اموي در بين راه مكّه به بصره، لشكركشي عايشه را كه ديد، گفت: خون عثمان بهانه و فريبي بيش نيست و اين جنگ براي رسيدن خلافت به بني تميم است و من خود را فداي اين خواسته نمي كنم و از نيمه ي راه به مكّه رفت. (565) جريان ناكثين و پيمان شكنان، با قتل طلحه و زبير و شكست عايشه به فرجام رسيد.

5. امام در مقابله با قاسطين و معاويه و قوم بني اميّه نيز قاطعيّت نشان داد و جنگ با آن ها را بدون هيچ گونه ترديد پذيرا شد و فرمود: «و امّا سخن در اين كه مرا در جنگ با اهل شام ترديدي است، به خدا يك روز جنگ را به تأخير نينداختم، مگر براي آن كه مي خواهم گروهي از ايشان به من ملحق گرديده و هدايت شوند، به چشم كور خود نور روشني را هم ببينند؛ و اين تأمّل و درنگ در كارزار نزد من، محبوب تر است از اين كه گم راهان را بكشم.» (566) امام، مخوف ترين فتنه ها را فتنه ي بني اميّه دانست و آن را فتنه ي كور و تاريك توصيف كرد.(567)

سرّ اين سخن، اين بود كه معاويه به گونه اي خود را بر شاميان معرّفي كرد كه گويا تنها انديشمند اسلامي اوست. به همين دليل، وقتي نماز جمعه را روز چهارشنبه مي خواند، كسي بر او اعتراض نمي كند.(568) امام عليه‌السلام با قاطعيّت در مقابل معاويه ايستاد و ضمن بيان شخصيّت ننگ بار معاويه،(569) تصريح كرد كه اسلام، در گذشته بين ما و شما فاصله انداخت.

ما به رسالت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان آورديم و شما كافر شديد و شمشيري كه با آن جدّ و دايي و برادرت را در يك جا (جنگ بدر) به خاك انداختم، اكنون نزد من است.» (570) معاويه، خواهان ابقاي خود بر حكومت شام بود، ولي امام عليه‌السلام با قاطعيّت تمام اين انتصاب را مشروع نمي دانست. علاوه بر اين كه از نظر سياسي آن را غير استراتژيك قلمداد مي كرد؛ زيرا علي عليه‌السلام با ابقاي معاويه بر حكومت شام به معاويه مشروعيّت مي بخشيد.

آن گاه با قدرت قوي تري در مقابل حضرت مي ايستاد. به هر حال، امام، فرمان داري معاويه بر شام را نپذيرفت و فرمود: «و امّا اين كه فرمان داري شام را از من خواستي، من كسي نيستم كه آن چه را كه ديروز تو را از آن بازداشتم، امروز به تو ببخشم.»(571) «چيزي را از من خواستي كه شايسته ي آن نيستي و از سرچشمه ي آن به دوري.»(572)

6. قضيّه ي خوارج، نمونه ي ديگري از قاطعيّت امام عليه‌السلام را نشان مي دهد. البتّه حضرت با توجّه به جهل و خشكه مقدّسي اهل نهروان، با آن ها با مدارا برخورد كرد.

آگاهي و آموزش را بر جنگ با آن ها مقدّم داشت؛ مسئله ي حكميّت را براي آن ها توضيح داد و خطاي آن ها بر تفسير آيه ي (لا حُكم الاّ لله) را آشكار ساخت و ضرورت وجود حاكم و والي بر هر جامعه، اعم از حاكم نيكوكار و بدكار، را تبيين نمود.(573)

سرانجام، خوارج تصميم گرفتند از كوفه بيرون روند و مشكل ديگري بر جامعه ي اسلامي بيفزايند و دل علي عليه‌السلام را به درد ديگري مبتلا سازند.

انتقادهاي سياسي به حزب و مسلك سياسي و اعتقادي بدل شده و برخي از اصحاب و دوست داران امام عليه‌السلام را به قتل رساندند. امام عليه‌السلام مهلت را روا ندانسته، علي رغم اين كه از مأمور خود، ابن عباس، شنيد كه پيشاني خوارج از كثرت سجده، پينه بسته و دستشان مانند پاي شتر خشن و سفت شده و جامه اي فرسوده بر تن كرده و اراده اي مصمّم دارند، (574) به سمت آنان رفت و با استدلال، مكر و نيرنگ اهل شام، به ويژه بر نيزه قرار دادن قرآن ها را آشكار ساخت و انحراف آن ها را بيان كرد. (575)

هشت هزار تن از خوارج با سخنان امام از تصميم خود برگشتند. امام با قاطعيّت تمام، با چهار هزار تن ديگر جنگيد و همه ي آن ها را جز اندكي به قتل رساند.

7. عبدالله بن زمعة كه از اصحاب وفادار امام علي عليه‌السلام بود، روزي نزد حضرتش آمد و چيزي كه حق او نبود از حضرت طلبيد، امام فرمود: «اين مال نه از آنِ من است و نه از آنِ تو؛ بلكه غنيمت مسلمانان و اندوخته ي شمشيرهاي ايشان است.

اگر با آنان در كارزارشان شريك بوده اي، تو را هم مانند آنان نصيب و بهره مي باشد و اگر نه، چيده دست هاي آنان براي دهن هاي ديگران نمي باشد.» (576) امام عليه‌السلام همين پاسخ را به اُسامة بن زيد بن حارثه، صحابي محبوب پيامبر، داد.

وقتي كه به علي عليه‌السلام پيغام داد كه عطاي مرا به من بفرست. امام پاسخ داد: «اين مال از آن كسي است كه بر آن جهاد كرده باشد؛ ليكن مرا در مدينه مالي موجود است؛ هر چه مي خواهي از مال خودم براي خود بردار و بگير.» (577)

8. امام عليه‌السلام به زياد بن ابيه، والي بصره نوشت: «به خدا سوگند، سوگندي از روي صداقت، كه اگر به من گزارش رسد تو در بيت المال مسلمانان به كم يا زياد خيانت كرده اي و بر خلاف دستور، صرف نموده اي، بر تو سخت خواهم گرفت؛ چنان سخت گرفتني كه تو را كم مايه و گران پشت و ذليل و خوار گرداند».(578)

9. عقيل، برادر علي عليه‌السلام كه ده سال از او بزرگ تر بود و ضعف پيري، نابينايش ساخته بود، نزد حضرت آمد و از فقر ناليد و يك من گندم بيش از سهم خود از امام خواست و بر خواسته اش اصرار ورزيد.

امام با اين كه از وضع رقّت بار برادرش آگاه بود، به دليل مسئوليتش در برابر بيت المال مسلمين و احكام الهي، خواسته ي او را اجابت نكرد و با كلامي جان سوز فرمود: «به خدا، عقيل را در فقري جان كاه ديدم كه يك من گندم از بيت المال شما مردم درخواست نمود و پسرهاي او را ديدم كه از شدّت فقر، موهاي غبارآلود و رنگ هاي تيره داشتند؛ گويي كه رخسارشان با نيل سياه شده بود. عقيل در خواسته اش اصرار مي كرد و سخن را تكرار مي نمود و من به سخنش گوش فرا مي دادم. او مي پنداشت كه دينم را به او فروخته، از روش خويش دست برداشته، دنبال او مي روم.

پس تكّه آهني را براي او گداخته كردم، نزديك بدنش بردم تا عبرت گيرد؛ از درد آن مانند بيماري بناليد كه نزديك بود از اثر آن بسوزد. به او گفتم: اي عقيل، مادران در سوگ تو بگريند، آيا از پاره ي آهني كه آدمي آن را به بازي گداخته، ناله مي كني و مرا به سوي آتشي كه خداوند آن را به خشم خود افروخته مي كشاني؟! آيا تو از اين رنج، ناله مي كني و من از آتش دوزخ ننالم؟!

10. امام از حضور عثمان بن حنيف فرمان دار بصره، در مهماني فارغ از تهيدستان، مطّلع شد و با نامه ي ذيل او را مؤاخذه كرد: «اي پسر حُنيف، به من گزارش شده كه يكي از جوانان اهل بصره، تو را به مهماني دعوت كرده و تو شتابان به آن مجلس رفتي.

خورش هاي رنگارنگ برايت خواسته و كاسه هاي بزرگ غذا به سويت آورده مي شد و نمي پنداشتم كه تو به مهماني مردمي رو آوردي كه نيازمندانشان را از درِ خانه برانند و توان گرشان را به خود بخوانند بدان كه پيشواي شما از دنياي خود به دو جامه ي كهنه و از خوراكش به دو قرص نان در روز اكتفا كرده است و البتّه شما بر چنين رفتاري توانا نيستيد؛ ولي مرا به پرهيزكاري و كوشش و پاك دامني و درست كاري ياري دهيد.

به خدا سوگند، از دنياي شما، طلايي نيندوخته و از غنايم آن، مال فراواني ذخيره نكرده و با كهنه جامه اي كه در بردارم، جامه ي كهنه ي ديگري تدارك ننمودم. شايد در حجاز يا يمامه كسي باشد كه به قرص ناني دست رسي نداشته باشد و سير شدن را به ياد ندارد و دور باد كه من با شكم سير بخوابم و در پيرامونم شكم هاي گرسنه و جگرهاي تشنه و تفتيده سر بر بالين مي گذارند.(579)

11. ام هاني، خواهر حضرت كه مي پنداشت امام به وي بيش از ديگران عنايت دارد، نزد حضرت شتافت. اميرمؤمنان بيست درهم از بيت المال به او داد. ام هاني از كنيز غير عربش پرسيد: چه قدر دريافت داشتي؟ كنيز پاسخ داد: بيست درهم.

ام هاني از برخورد علي عليه‌السلام خشم گين شد و بيرون رفت. حضرت به او فرمود: برو، خدايت بيامرزد. ما در كتاب خدا فرزندان اسماعيل را از فرزندان اسحاق برتر نيافتيم.(580)

12. عبدالله بن جعفر بن ابي طالب، همسر حضرت زينب و پدر پنج شهيد كه سه تن آن ها در كربلا و دو فرزند ديگرش در واقعه ي حرّه در مدينه به شهادت رسيدند، به سبب تنگ دستي به اميرمؤمنان رو آورد و گفت: اي امير مؤمنان، اگر صلاح مي دانيد، دستور دهيد مقداري از بيت المال به من كمك شود. به خدا سوگند، جز فروش چهارپايي كه مرا بدين سو ي و آن سو ي مي برد، راهي براي تأمين مخارج زندگي ندارم.

حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند، چيزي ندارم كه به تو دهم؛ مگر آن كه دستور دهي عمويت به دزدي دست گشايد و ره آوردش را در اختيارت قرار دهد.(581)

13. ام عثمان، روزي نزد همسرش، امام علي عليه‌السلام شتافت. مقداري گل ميخك در برابر امام بود. ام عثمان گفت: شاخه اي از اين گل به دخترم هديه كن تا گردن بندي سازد. حضرت يك درهم به او داد و فرمود: اين كه مي بيني سهم همه ي مسلمانان است. صبر كن وقتي سهم مان را دريافت داشتيم، به دخترت هبه كنيم.(582)

14. علي بن رافع، خزانه دار بيت المال، مي گويد: يكي از دختران علي عليه‌السلام گردن بند مرواريدي از من به عاريه گرفت تا در ايام عيد قربان استفاده كند و پس از سه روز باز برگرداند. علي عليه‌السلام آن مرواريد را بر گردن دخترش ديد و به من فرمود: به مسلمانان خيانت مي كني؟ ماجرا را به حضرت باز گفتم و توضيح دادم كه در صورت تلف شدن، خود، جبران خسارت را تضمين كرده ام.

حضرت فرمود: همين امروز آن را بازگردان و بكوش ديگر به چنين كرداري دست نيازي كه با بازخواست و كيفر شديد روبه رو خواهي شد. سپس فرمود: اگر دخترم اين گردن بند را از راهي جز عاريه ي تضمين شده گرفته بود، نخستين زن هاشمي بود كه دستش به خاطر سرقت از بيت المال بريده مي شد.(583)

### 26- علي عليه‌السلام و مبارزه با بدعت ها

پس از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدعت ها و آموزه هاي ناسازگار با كتاب و سنّت، به صورت گسترده ظهور كرد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از وفات چنين حادثه اي را پيش بيني كرده بود؛ بر اين اساس وقتي از او سؤال شد كه جانشينان شما چه كساني اند؟ فرمود: كساني كه سنّت مرا زنده نگه دارند. (584) به علي عليه‌السلام فرمود: تو براي حفظ سنّت من خواهي جنگيد.(585)

اولين بدعت كه اساس همه ي بدعت هاي بعدي بود، مخالفت با جانشيني و خلافت اميرمؤمنان است. گروهي در سقيفه جمع شدند و خليفه اي برگزيدند و خليفه ي اول نيز وقت فرا رسيدن اجل، خلافت را به عقد ديگري درآورد و اين دو، خلافت را چون شتر مادّه پنداشته و هر يك به پستان او چسبيده و سخت آن را دوشيدند و نوشيدند.

خليفه ي دوم نيز چون زندگاني اش به سرآمد، گروهي را نامزد كرد؛ گرچه علي عليه‌السلام نيز داخل جمع بود امّا ساير اعضا به گونه اي انتخاب شدند تا خليفه ي سوّم گزينش شود و علي عليه‌السلام باز به حاشيه بنشيند و اين سومين، با روي كار آمدنش، به خوردن بيت المال و نشاندن خويشاوندان بر مناصب اجرايي و حكومتي همت گماشت.(586)

منع كتابت حديث و جمع آوري احاديث نبي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سوزانيدن آن ها، بدعت ديگري است كه عمر انجام داد. وي دستور داد: احاديث، جمع آوري و سوزانده شود. آن گاه به شهرهاي مسلمانان نامه نوشت كه هر كس نوشته اي دارد، از بين ببرد. البته ابوبكر، قبل از عمر، پانصد حديث را از بين برد.(587)

عمر، به دنبال اين پي آمد اسف بار، نقل احاديث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را منع كرد. اين روي كرد در اواخر عمر شريف نبي اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در رفتار عمر هويدا بود. او در برابر دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود: «من مي خواهم چيزي بنويسم تا پس از من گم راه نشويد» ايستاد و صريحاً گفت: «حسبنا كتاب الله»؛ (588) كتاب خدا كافي است و نيازي به سنّت نداريم.

سوّمين بدعت خلفاي سه گانه پس از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه زاييده ي بدعت پيشين است، اجتهادهاي در مقابل نص قرآن و سنّت بود.

با حذف سنّت نبوي، قرآن نيز به حاشيه نشست و اجتهادهاي مخالف كتاب و سنّت، مانند حذف سهم مؤلفه قلوبهم از مصارف زكات، شرعي شمردن سه طلاق در يك مجلس، غيرقانوني دانستن متعه ي حج و متعه ي نساء، حذف «حيّ علي خيرالعمل» از اذان، تمام خواندن نماز در مني و جماعت خواندن نماز تراويح در شب هاي ماه رمضان و... رونق پيدا كرد.(589)

گماردن فاسقان و منافقاني چون معاويه، مغيرة بن شعبه، مروان بن حكم و وليد بن عقبه، از بدترين بدعت هاي خلفاي صدر اسلام است كه منجر به روي كارآمدن بني اميه و دشمنان نبي اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد كه در اولين گام هاي حكومت، آن ها به ايجاد فرقه هاي مختلف، همت گماشتند؛ فرقه هايي كه نه به دنبال راه پيامبر بودند و نه پذيراي كردار وصي او؛ گويي هر يك از آن ها امام خويش اند.(590)

اين بدعت هاي در دين، پي آمدهاي ناگواري را براي جامعه ي اسلامي به ارمغان آورد. برجا ماندن تعدادي از آداب ظاهري و حذف گوهر و محتواي اسلام، از بدترين و تاريك ترين پي آمدهاي اين جريان است.

امام فرمود: «اي مردم، به زودي بر شما روزگاري خواهد آمد كه اسلام را از حقيقت آن واژگون سازند، هم چون ظرفي كه واژگونش كنند و آن را از آن چه در درون دارد، تهي سازند.» (591) متروك ساختن قرآن، نسبت دادن سهو و نسيان و گناه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، سبّ و لعن اهل بيت عليهم‌السلام به ويژه امير مؤمنان عليه‌السلام، ظهور حكومت هاي فاسد و ستم گري چون معاويه و يزيد و ساير ستم گران بني العباس، خرافات و افسانه سرايي و جعل احاديث و شيوع اسرائيليات و تعليم تورات به جاي قرآن، نمونه هايي از پي آمدهاي بدعت است.

جامعه در اين دوران، گرفتار فتنه و سرگرداني گشت. همه چيز براي مردم غبارآلود شد و هيچ حقيقت روشني براي مردم نمايان نبود. حقيقت و باطل براي مسلمانان مختلط گشته، سرگرداني و حيرت وجود آن ها را فرا گرفته بود. حضرت علي عليه‌السلام به اين حقيقت خبرداد و از زبان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش داد كه امت من، پس از من به زودي گرفتار فتنه مي گردند.(592)

امام عليه‌السلام پس از بيست و پنج سال مظلوميت، با اصرار فراوان مردم، بر منصب حكومت دست يافت و براي تحقق نظام عادلانه و برخورد با ظلم و بي عدالتي، به احياي سنّت و مقابله با بدعت ها پرداخت و براي احياي سنّت ها و ارزش هاي ديني، به شدت با جاهليت جديد، عصر خلفاي سه گانه، مبارزه نمود.

انحراف ها و اعوجاج هاي دوران خلفاي سه گانه را براي مردم بيان كرد (593) و وفاداري به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و احياي سنّت نبوي و ارزش هاي اصيل اسلامي را نشان داد. (594) عدالت را به حدّي گستراند كه حتي به مطالبات نزديكان خود، چون عقيل، اعتنا نورزيد و بيش از حقشان به آن ها نپرداخت. (595)

صريحاً فرمود: «من شما را به راه و روش پيامبرتان صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواهم برد.»(596) «من به خاطر هيچ كس، سنّت رسول خد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رها نمي كنم.» (597) «اگر دو پايم در اين لغزش گاه استوار ماند و اين فتنه هاي برخاسته بخوابد، چيزهاي زيادي را دگرگون مي كنم.»(598)

علي عليه‌السلام به خلاف خلفاي پيشين، مردم را به تدوين احاديث نبوي و حفظ سند آن ها تشويق كرد و اين سنّت توسط امامان بعدي استمرار يافت.(599)

روش ديگري كه امير مؤمنان عليه‌السلام در برابر بدعت ها به كار گرفت، شناساندن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان او عليه‌السلام و نيز شخصيت خود به مردم بود، تا مردم به جاي انسان هاي فاسق و منحرف، از اين خاندان الگو بگيرند و هدايت و سعادت خود را دست يابند.

در وصيت خود فرمود: «خدا، چيزي را شريك او مسازيد؛ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، سنّت او را ضايع ننماييد؛ اين دو ستون را بر پا داريد و اين دو چراغ را افروخته نگه داريد.»(600)

«هر كس از شما در بستر خود، جان سپرد در حالي كه حقّ پروردگار خود و فرستاده ي او و اهل بيتش را بشناسد، شهيد مرده و اجر او با كردگار است.»(601) «ما درخت نبوّتيم، فرودآمدن گاه رسالت و جاي رفت و آمد فرشتگان رحمت و كانون هاي دانش و چشمه سارهاي بينش. ياور و دوست ما، اميد رحمت مي برد و دشمن و كينه جوي ما، انتظار قهر و سطوت.» (602) فرمود: «من جانشين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان شما هستم. من راه نماي شما و نجات دهنده ي شما از گم راهي و جهنم هستم. من در ميان شما چون چراغ در تاريكي هستم. من و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از يك شاخه ايم. من قسمت كننده ي بهشت و جهنم و صاحب حوض كوثر و اعرافم. اگر پرده ي حقايق از چهره ي عالم كنار رود، بر يقين من افزوده نمي شود.»(603)

فعاليت ديگر علي عليه‌السلام در جامعه ي علوي، تصفيه سازي احاديث بود. به مردم فرمود: «در دست شما، حق و باطل، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محكم و متشابه است. احاديث دروغي به پيامبر نسبت داده اند...» (604) برخورد با اسرائيليات و آموزه هاي فرهنگي اهل كتاب و افسانه سرايي نيز از سياست هاي حضرت علي عليه‌السلام بود.(605)

### 27- فتنه ها و فتنه زدايي ها

علي عليه‌السلام، دوراني را سپري كرد كه با انواع فتنه ها، مكرها و توطئه ها روبه رو بود؛ فتنه هايي كه حتي در زمان حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظهور و بروز داشت. فتنه ي مخالفت قريش با جانشيني علي عليه‌السلام، (606) فتنه ي قلم و دوات، (607) فتنه ي سقيفه ي بني ساعده، (608) فتنه ي انتخاب عمر و عثمان، فتنه ي ناكثين، (609) فتنه ي قاسطين، (310) فتنه ي حكميّت و فريب خوردن ابوموسي اشعري از عمروعاص، (611) فتنه ي مارقين و خوارج (612) نمونه هايي از فتنه هاي دوران علوي است براي تبيين بيشتر اين عنصر هولناك و بهره گيري ما در زمان معاصر به معناي لغوي فتنه و عوامل، آثار منفي آن و روش برخورد امام با فتنه را بيان مي كنيم.

لغت شناسي فتنه فتنه در لغت به معناي آزمايش، فريبندگي، اضطراب انديشه، عذاب، گم راهي، وسوسه، بيماري، آشوب، مال، اولاد، اختلاف كردن مردم در رأي و تدبير، كفر، گداختن و در آتش انداختن سيم و زر جهت امتحان به كار رفته است.(613) البته معاني مذكور را مي توان به دو دسته ي معاني مفهومي فتنه و معاني مصداقي فتنه دسته بندي كرد. اين واژه در قرآن به معناي سوختن، عذاب، نتيجه ي بدي كه زاييده ي مخالفت با امر رسول خداست، كفر، شرك، افساد، اضلال و آزمايش و اختيار استعمال شده است.(614)

اوصاف و پي آمدهاي فتنه امام علي عليه‌السلام اوصاف گوناگوني براي فتنه ذكر مي كند؛ از جمله مي توان به پنهان شدن حقيقت در فتنه، ناشناخته ماندن صراط مستقيم، تخالف ظاهر و باطن آن، مخفي ماندن علّت پيدايش آن و در يك كلام، آميزش حق و باطل است.(615)

امير مؤمنان درباره ي پي آمد فتنه مي فرمايد: «پس اگر باطل با حق مخلوط نمي شد، بر طالبان حق پوشيده نمي ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص مي گشت، زبان دشمنان قطع مي گرديد. امّا قسمتي از حق و قسمتي از باطل را مي گيرند و به هم مي آميزند.

نجاست شيطان كه بر دوستان خود چيره مي گردد و تنها آنان كه مشمول لطف و رحمت پروردگارند، نجات خواهند يافت.» (616)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز فتنه هاي هول ناك را به اطلاع علي عليه‌السلام رساند: «اي علي، همانا اين مردم به زودي با اموالشان دچار فتنه و آزمايش مي شوند و در دين داري بر خدا منت مي گذارند. با اين حال انتظار رحمت او را دارند و از قدرت و خشم خدا، خود را ايمن مي پندارند؛ حرام خدا را با شبهات دروغين و هوس هاي غفلت زا حلال مي كنند؛ شراب را به بهانه ي اين كه آب انگور است و رشوه را به اين بهانه كه هديه است و ربا را به اين بهانه كه نوعي معامله است، حلال مي شمارند.»(617) امام عليه‌السلام به امت خود خبر داد كه: «همانا بعد از من روزگاري بر شما فرا خواهد رسيد كه چيزي پنهان تر از حق و آشكارتر از باطل و فراوان تر از دروغ به خدا و پيامبر نباشد.» (618) «گويا مي بينم شخص سخت گم راهي را كه از شام فرياد زند و بتازد و پرچم هاي خود را در اطراف كوفه پيدا كند و چون دهان گشايد و سركشي كند و جاي پايش بر زمين محكم گردد، فتنه ي فرزند خويش را به دندان گيرد و آتش جنگ شعله ور شود، روزها با چهره ي عبوس و گرفته ظاهر شوند و شب و روز با رنج و اندوه بگذرند....»(619)

آثار منفي فتنه مهم ترين آثار منفي فتنه عبارتند از:(620)

فراگير شدن فتنه و رسيدن بلاي آن حتي به نيكوكاران و عالمان؛ تسلط حاكمان ستم كار بر اثر فتنه و حاكميت ظالم بر مظلوم و ضعيف؛ گمراهي مردم و پيدايش شك در عقايد و تخريب نشانه هاي دين؛ فقدان ترحم در جامعه؛ كاهش حكمت و دانش؛ پنهان ماندن حقيقت؛ از بين رفتن پيوندهاي خويشاوندي؛ به ناحق ريخته شدن خون ها؛ فريب دادن مردم و گم راه كردن آن ها با تظاهر به ايمان؛ پذيرش بدعت و ترك سنّت ها؛ ناشناخته ماندن معروف و شناختن منكرها؛ تفسير و تأويل دروغين از دين؛ قلت گويندگان حق و كثرت دروغگويان؛ فراواني جوانان بداخلاق، پيرمردان گنه كار و عالمان دورو.

شيوه هاي فتنه انگيزي شيوه ها و روش هاي فتنه انگيزي از زبان علي عليه‌السلام عبارتند از:

1. طرح شبهات و پرسش هاي جهت دار؛ امام عليه‌السلام مي فرمايد: «شبهه را براي اين شبهه ناميدند كه به حق شباهت دارد.»(621)

2. ترور شخصيت؛ امام علي عليه‌السلام در نكوهش كوفيان مي فرمايد: «كاسه هاي غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشانديد و با نافرماني و ذلت پذيري، رأي و تدبير مرا تباه كرديد تا آن جا كه قريش در حق من گفت: «بي ترديد پسر ابي طالب، مردي دلير است ولي دانش نظامي ندارد.» خدا پدرشان را مزد دهد؛ آيا يكي از آن ها تجربه هاي سخت و دشوار مرا دارد؟ يا در پيكار توانست از من پيشي بگيرد.»(622)

3. سكوت شيطاني؛ «آن جا كه بايد سخن درست گفت، در خاموشي خيري نيست؛ چنان كه در سخن ناآگاهانه نيز خيري نخواهد بود.»(623)

4. تبليغات گسترده؛ همسر عثمان و يا ام حبيبه دختر ابوسفيان، پيراهن خونين عثمان را به شام آورد. معاويه با تبليغات گسترده، عثمان را خليفه ي مظلوم و خود را صاحب خون او معرفي كرد و اين تبليغات بر مردم شام مؤثر افتاد.(624)

5. بهره برداري ابزاري از دين و مقدسات؛ امام در واقعه ي صفين فرمود: «آن گاه كه شاميان در گرماگرم جنگ و در لحظه هاي پيروزي ما، با حيله و نيرنگ و مكر و فريب كاري قرآن ها را بر سر نيزه بلند كردند...» (625)

عوامل فتنه گري فتنه و فتنه گري از عوامل گوناگوني زاييده مي شود كه مهم ترين آن ها عوامل انساني و عالمانه است. رياست طلبي و دنياپرستي طلحه و زبير، دشمني و حسادت قريش، هواپرستي معاويه، معيار قرار دادن افراد براي تشخيص حق و ظاهربيني، از مهم ترين علل پيدايش فتنه است كه امام علي عليه‌السلام به آن ها اشاره كرده است.(626)

روش هاي فتنه زدايي حضرت علي عليه‌السلام در برابر فتنه هاي مختلف جامعه و فتنه زدايي از روش هاي گوناگوني از جمله افشاگري و شبهه زدايي، ارشاد و هدايت، تهديد و ارعاب، برخورد عملي و قاطعيت بهره گرفت. به فرزندش محمد حنفيه در جنگ جمل فرمود: «اگر كوه ها از جاي كنده شوند، تو ثابت و استوار باش؛ دندآن ها را بر هم بفشار؛ كاسه ي سرت را به خدا عاريت ده؛ پاي بر زمين ميخ كوب كن؛ به صفوف پاياني لشكر دشمن بنگر؛ از فراواني دشمن چشم بپوش و بدان كه پيروزي از سوي خداي سبحان است.»(627)

امام عليه‌السلام در مقام افشاي سران جمل فرمود: «به خدا سوگند، طلحه بن عبيدالله براي خون خواهي عثمان شورش نكرد، جز اين كه مي ترسيد خون عثمان از او مطالبه شود؛ زيرا او خود متهم به قتل عثمان است كه در ميان مردم از او حريص تر بر قتل عثمان يافت نمي شد؛ براي اين كه مردم را دچار شك و ترديد كند، دست به اين گونه ادعاهاي دروغين زد.» (628)

حضرت علي عليه‌السلام با ارسال نامه اي به معاويه به ارشاد او پرداخت. «همانا ستم گري و دروغ پردازي، انسان را در دين و دنيا رسوا مي كند و عيب او را نزد عيب جويان آشكار مي سازد و تو مي داني آن چه كه از دست رفت باز نمي گردد. گروهي باطل طلبيدند و خواستند با تفسير دروغين، حكم خدا را دگرگون سازند و خدا آنان را دروغ گو خواند.

معاويه، از روزي بترس كه صاحبان كارهاي پسنديده خوش حالند و تأسف مي خورند كه چرا اعمالشان اندك است. آن روز كساني كه مهار خويش در دست شيطان دادند، سخت پشيمانند. تو ما را به داوري قرآن خواندي، در حالي كه خود اهل قرآن نيستي و ما هم پاسخ مثبت به تو نداديم بلكه داوري قرآن را گردن نهاديم.»(629)

امام عليه‌السلام با تهديد نيز معاويه را سرزنش نموده است. «معاويه، مرا در جنگ خوانده اي، اگر راست مي گويي مردم را بگذار و به جنگ من بيا، و دو لشكر را از كشتار بازدار تا بداني پرده ي تاريك بر دل كدام يك از ما كشيده و ديده ي چه كساني پوشيده است. من ابوالحسن، كشنده ي جد و دايي و برادر تو در روز نبرد بدر هستم كه سپر آنان را شكافتم. امروز همان شمشير با من است و با همان قلب با دشمنانم ملاقات مي كنم.» (630)

امام عليه‌السلام در برابر فتنه ها از برخورد عملي و اجراي حدود الهي كوتاهي نكرد. درباره ي ماجراي جمل فرمود: «سوگند به خدا، گردابي براي آنان به وجود آورم كه جز من كسي نتواند آن را چاره سازد. آن ها كه در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بيرون آيند و آنان كه بگريزند هرگز نتوانند خيال بازگشت كنند.» (631) و نيز درباره ي فتنه ي خوارج فرمود: «اي مردم، من بودم كه چشم فتنه را كندم و جز من هيچ كس جرأت چنين كاري نداشت؛ آن گاه كه امواج سياهي ها بالا گرفت و به آخرين درجه ي شدت خود رسيد.» (632)

## گلشن پنجم: پرسمان انديشه علوي

### 1- منشأ مشروعيت حكومت را از ديدگاه امام علي عليه‌السلام توضيح دهيد.

مشروعيّت سياسي در فلسفه ي سياسي، به معناي حق حكم راندن است كه پاسخي است به پرسش «چرا بايد شهروندان از حاكم يا حكومت پيروي كنند؟» مشروعيت، توجيه عقلانيِ اِعمال سلطه و اطاعت است. در اين زمينه، تئوري هاي مختلفي از جمله نظريه ي رضايت عمومي، اراده ي عمومي، قرارداد اجتماعي، عدالت، سعادت، قهر و غلبه، وراثت و استخلاف، نظريّه ي الهي و نظريّه هاي تلفيقي ديگر مطرح شده است.

حضرت علي عليه‌السلام براي حقّانيت و مشروعيّت حكومت و خلافت خويش، از چهار طريق وصيّت، لياقت، قرابت و بيعت استفاده مي كند. استدلال از طريق لياقت و شايستگي را در خطبه ي 2، 3، 142، 154، 239 و... و احتجاج از طريق قرابت را در جريان سقيفه (633) و خطبه ي 68 نهج البلاغه، استدلال از طريق وصيّت پيامبر را در خطبه ي دوم، ششم، صد و هفتادم نهج البلاغه و ديگر منابع روايي و تاريخي و احتجاج از طريق بيعت (634) را در نامه ي 6 و 54، خطبه ي 173 و 91 تبيين مي كند.

گفتني است، كه تنها استدلال از طريق وصيّت پيامبر، حقّانيت و مشروعيّت حكومت علوي و حاكميّت علي عليه‌السلام را ثابت مي كند و سرّ عقلاني اين مشروعيّت نيز به لياقت علي عليه‌السلام بستگي دارد و نقش بيعت و قرابت در مشروعيّت جامعه شناختي و مقبوليت مردمي، كارساز است. به همين دليل، حضرت زهرا (س)، امام حسن، امام حسين، امام رضا عليه‌السلام، سلمان، ابي بن كعب، ابوذر، عمار ياسر، اصبغ بن نباته، قيس بن سعد بن عباده انصاري نيز به مشروعيّت مبتني بر وصيّت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يعني مشروعيّت الهي، استناد و استدلال مي كنند. (635)

### 2- علي عليه‌السلام چه تصويري از حكومت سياسي داشت؟

حكومت، واسطه اي ميان حاكم يا هيئت حاكم و مردم است كه وضع و اجراي قوانين دولت و حقوق مردم را به عهده دارد و در تنظيم و اصلاح امور اجتماعي و انتظام معاش جامعه، گام برمي دارد. از اين تعريف، به خوبي استفاده مي شود كه حكومت داري، كاري دنيوي است و به نيازهاي دنيايي مردم ارتباط پيدا مي كند.

امام به اشعث بن قيس، استان دار آذربايجان مي گويد: حكومت، طعمه اي در اختيار زما م دار نيست؛ بلكه امانتي بر گردن اوست كه بايد از آن نگهباني كند و فردا پاسخ گوي آن باشد. حق او نيست كه به استبداد و خودرأيي عمل نمايد.(636)

و نيز مي فرمايد: «زما م دار، امين خدا در زمين و برپا دارنده ي عدالت در جامعه و عامل جلوگيري از فساد و گناه در ميان مردم است.» (637) «اگر حاكم بگويد، وظيفه من فرمان دادن است و بر مردم، اطاعت كردن لازم است، جامعه به فساد و دگرگوني سوق مي يابد و خرابي در دين پديد مي آيد.»(638) «امام به مالك، توصيه ي اخلاقي عملي مي دهد كه اگر قدرت، تو را گرفتار نخوت كرد و خود را بزرگ شمردي، بزرگيِ حكومتِ پروردگار را كه برتر از توست بنگر.» (639)

پس علي عليه‌السلام حكومت و رهبري، را لازم و ارزش مند معرّفي مي كند؛ به شرطي كه هدف عدالت و جلوگيري از ظلم و فساد را دنبال كند و به عنوان امانت بدان نگريسته شود. ولي نگرش منفي علي عليه‌السلام نسبت به آن، زماني است كه كسي حكومت را هدف تلقّي كند.

«ابن عباس در دوران خلافت علي عليه‌السلام بر آن حضرت وارد شد، در حالي كه ايشان با دست خويش، كفش كهنه ي خود را پينه مي زد.

از ابن عباس پرسيد: قيمت اين كفش چه قدر است؟ ابن عباس پاسخ داد: هيچ. امام فرمود: ارزش اين كفش كهنه، در نظر من از حكومت و امارت بر شما بيش تر است؛ مگر آن كه به وسيله ي آن عدالتي را اجرا كنم و حقّي را به صاحب حقّي برسانم يا ظلمي را از ميان ببرم.» (640)

و نيز مي فرمايد: «خدايا، تو آگاهي كه آن چه از ما صادر شده، نه براي ميل و رغبت در سلطنت و حكومت بوده و نه براي به دست آوردن چيزي از متاع دنيا؛ بلكه براي اين بود كه نشانه هاي دين تو را بازگردانيم و در شهرهايت اصلاح و آرامش برقرار نماييم تا بندگان ستم ديده ات در امن و آسودگي بوده و احكام تو كه ضايع مانده، جاري شود.» (641)

«به خدا كه مرا نه به خلافت رغبتي بود و نه به حكومت حاجتي، ليكن شما مرا بدان واداشتيد و آن وظيفه را بر عهده ام گذاشتيد. چون كار حكومت به من رسيد، به كتاب خدا و آن چه براي ما مقرّر نموده و ما را به حكم كردن بدان فرموده، نگريستم و از آن پيروي كردم و در پي سنتي كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نهاده است رفتم.» (642) شهيد مطهري، در اين باره مي فرمايد: «علي عليه‌السلام مانند هر مرد الهي و رجل رباني ديگر، حكومت و رهبري را به عنوان يك پست و مقام دنيوي كه اشباع كننده ي حسِّ جاه طلبي بشر است و به عنوان هدف و ايده آل زندگي، سخت تحقير مي كنند و آن را پشيزي نمي شمارند.

آن را مانند ساير مظاهر مادّي دنيا، از استخوان خوكي در دست انسان خوره داري، بي مقدارتر مي شمرد؛ امّا همين حكومت و زعامت را براي اجراي عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع فوق العاده مقدّس مي شمارد.» (643)

### 3- نگرش علي عليه‌السلام در باره ي سياست چيست؟

تفسير اسلامي از سياست با ساير مكتب ها و نظام هاي سياسي، كاملاً تفاوت دارد. برخي سياست را از مردم تفكيك مي كنند و استبداد را پديد مي آورند و گروهي به جدايي شريعت از سياست، فتوا مي دهند و سكولاريسم را تحقق مي بخشند.

سياست علوي، نوعي نظام مردم سالاري ديني است كه هم اكثريت مردم را در دخالت و تصميم گيري سياسي محقّ و مكلّف مي سازد و هم بر اجراي احكام الهي و تثبيت حكومت ديني اصرار مي ورزد. پس سياست علوي، حاكميّت اصول و احكام و ارزش هاي اسلامي است كه متضمّن مصالح مردم است؛ حاكميتي كه با پذيرش و خواست مردم توأم باشد. (644)

دنياي گذشته و امروز، تفسير ديگري را از سياست، از برخي فيلسوفان سياسي مانند ماكياولي وسياست مداراني چون معاويه و عمروعاص به ارث برده است. آن سياست، به معناي نيرنگ بازي و حيله گري است كه در بين عوام مردم بسيار شناخته شده است.

سياست علوي به شدّت با اين تفسير مخالف بوده و از آن نهي مي كند. امام علي عليه‌السلام از دوران و عصر خود شكايت مي كند و مي فرمايد: «ما در زماني قرار گرفته ايم كه اكثريت مردم آن، نيرنگ را زيركي مي پندارند و نا آگاهان، اين اشخاص را به نيك چاره انديشي نسبت مي دهند. اينان را چه سود؟ خدا اين سياست بازان را بكشد كه نمي دانند افرادي كه سرد و گرم روزگار را چشيده اند، چاره ي هر چيز را مي شناسند، ولي امر و نهي خداوند او را از فريب كاري باز مي دارد و با آن كه راه كلك بازي را آشنا و توان انجام آن را نيز دارد، آن را رها مي كند؛ امّا آن كه درد دين ندارد، از هر فرصت سود جسته و در هر كار، راه حيله را در پيش مي گيرد.» (645)

علي عليه‌السلام در باره ي زيركي يا نيرنگ بازي معاويه مي فرمايد: «سوگند به خدا، معاويه از من زيرك تر نيست؛ و ليكن او نيرنگ و خيانت ، پيشه كرده و از فرمان خدا سرپيچي مي كند. اگر مكر و نيرنگ نكوهيده نبود، من زيرك ترين مردم بودم؛ ولي هر نيرنگي، گناه است و هر نافرماني اي از هر كس كه باشد، كفر و حق پوشي است و در روز رستاخيز، براي هر نيرنگ بازي پرچمي است كه با آن شناخته خواهد شد. و سوگند به خدا، من غافل گير نمي شوم تا درباره ي من نيرنگ به كار برند؛ و در دشواري گرفتار و ناتوان نمي گردم.» (646)

### 4- اهداف حكومت از ديدگاه امام علي عليه‌السلام چيست؟

اهداف و آرمان هاي حكومت، يكي از عناصر و اجزاي مهم در مباحث حكومت شناسي است كه هر نظام سياسي در صدد تحقّق بخشيدن به آن هاست. امام علي عليه‌السلام نيز در نهج البلاغه و ساير منابع اسلامي به بيان اهداف و مقاصد حكومت پرداخته است. اين اهداف و مقاصد كه مشتمل بر اهداف ابتدايي و متوسط و عالي است، به شرح ذيل اند:

الف. احياي دين و شعاير و احكام و قوانين الهي و فراهم ساختن بسترهاي دين داري؛ (647)

ب. نابود ساختن آثار فتنه و فساد و استقرار صلاح و صلح و پاكي؛ (648)

ج. اقامه ي آن دسته از حدود الهي كه در اثر ستم حاكمان، به تعطيلي كشيده شدند؛ (649)

د. حمايت از بندگان مظلوم و ستم ديده كه حقوق آن ها توسط ستم گران پاي مال شده است و احيا و اقامه ي حق و دفع باطل؛ (650)

ه. تحقق بخشيدن به امنيت جاده ها و جلوگيري از هرج و مرج و تأمين امنيت كشور؛ (651)

و. مبارزه كردن با دشمنان؛ (652)

ز. جمع آوري بيت المال و فراهم آوردن هزينه هاي دفاعي، عمراني و انتظامي و تأمين رفاه عمومي؛ (653)

ح. بهره مندي همه ي مردم حتّي كافران از مواهب مادّي و تأمين سعادت مادّي و معنوي و توجّه به رشد و بالندگي مردم؛ (654)

ط. رسيدن انسان ها به مقام قرب الهي؛ (655)

ي. بهره مندي از شايستگان در امور حكومتي؛ (656)

ك. حفظ كرامت انساني و نفي هرگونه رفتارهاي غير اخلاقي به ويژه خودكامگي و برقراري تعامل صحيح بين حكومت و مردم و كسب رضايت آن ها؛(657)

### 5- روش حكومت داري امام علي عليه‌السلام را به اختصار توضيح دهيد.

امام عليه‌السلام در حكومت داري خود، از شيوه هاي خاصّي استفاده مي كرد و بدين گونه نبود كه تنها از اعمال قدرت در رسيدن به اهداف صحيح حكومتي بهره بگيرد؛ بلكه به روش هاي ذيل نيز تمسك مي جست:

1. عقلانيت و استدلال گرايي: محور اصلي حكومت علوي، حق و عدل است و معيار برقراري اين محور نيز، عقل و استدلال مي باشد.

امام به شخصي كه در جنگ جمل گرفتار حيرت شده بود و نسبت به حقّانيت طرفين نزاع كه از اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند دچار شك و ترديد گرديد، فرمود: «تو دچار اشتباه شده اي. به درستي كه حق و باطل توسط شخصيّت مردان شناخته نمي شوند. ابتدا حق را بشناس، آن گاه اهلش را هم مي شناسي، و باطل را بشناس، آنگاه اهلش را هم مي شناسي.» (658) منطق امام در برخورد با خوارج نيز، منطق استدلال و دفع شبهات و تحكيم عقلاني بنيادهاي صحيح ديني آن ها بود.

2. مشورت با مردم و مشاركت دادن آن ها در تصميم گيري ها: امام در موارد گوناگوني با اصحاب (659) خود مشورت مي كرد. براي نمونه در جريان جنگ جمل، جنگ صفين و عزيمت آن ها به طرف شام، با سپاه خود مشورت كرد. و در محروم كردن معاويه از حاكميّت شام نيز با افراد صالح مشورت نمود. و اين شيوه براي تحقق بخشيدن به مشروعيّت جامعه شناختي و مقبوليت مردمي، بسيار مؤثر است.(660)

3. اجراي مساوي و عادلانه و استثناناپذير قوانين: علي عليه‌السلام در تقسيم بيت المال، اجراي حدود الهي و ساير حقوق و قوانين عدالت علوي را اجرا مي كند و هيچ كسي حتّي برادرش عقيل را از اين قاعده مستثنا نمي سازد.(661)

4. اهميّت دادن به افكار توده ي مردم و انتقادها: وظيفه ي حكومت نسبت به مردم اين است كه از حقوق آنان دفاع كند و اهداف حكومت را تحقق بخشد و مردم را از موقعيت و واقعيت هاي موجود مطّلع سازد تا ذهنيت هاي منفي به حدّاقل برسند؛ ولي با وجود اين، به انتقادها و نظرات مخالفان نيز گوش فرا دهد و علي عليه‌السلام نيز به اين روش حكومت داري، عمل مي كرد.

5. بهره گيري از گذشته و تاريخ عبرت آموز و استفاده از سنّت هاي خوب گذشته: علي عليه‌السلام به مالك فرمود: آيين پسنديده اي را به هم مريز كه بزرگان اين امت، بدان رفتار نموده اند و مردم بدان وسيله به هم پيوسته اند و رعيت با يك ديگر سازش كرده اند و آييني را قرار مده كه چيزي از سنّت هاي نيك گذشته را زيان رساند تا پاداش از آن نهنده ي آن سنّت باشد و گناه شكستن آن بر تو ماند.» (662) امام در بهره گرفتن از تاريخ عبرت آموز، به وقايع تاريخي استناد مي كرد و مي فرمود: «چنان در كارهايشان نگريسته و در سرگذشت هايشان انديشيده كه گويي يكي از ايشان گرديده، بلكه با آگاهي اي كه از كارهايشان به دست آورده است، گويي چنان است كه با نخستين تا پسينشان به سر برده است.» (663)

6. حق پرسش دادن به ديگران: سيره ي امام در حكومت داري اين بوده كه حق پرسش گري را براي مردم دانسته و آن ها را به سؤال كردن ترغيب مي نمود.(664)

7. ارزش نهادن به عهد و پيمان ها: علي عليه‌السلام هميشه نسبت به وعده هاي خود پاي بند بود؛ حتّي به مالك سفارش مي كند كه اگر با دشمنت پيماني نهادي و در ذمّه ي خود او را امان دادي به عهد خويش وفا كن و آن چه را بر ذمّه داري، ادا نما و خود را چون سپري در برابر پيمانت برپادار؛ زيرا مردم بر هيچ چيز از واجب هاي خداوند چون بزرگ شمردن وفاي به عهد سخت هم داستان نباشند با همه هواهاي گوناگون كه دارند و رأي هاي مخالف يك ديگر كه در ميان آرند و مشركان نيز جداي از مسلمانان وفاي به عهد را ميان خود لازم مي شمردند؛ اگر چه زيان پايان ناگوار پيمان شكني را بردند. پس در آن چه به عهده گرفته اي، خيانت مكن و پيماني را كه بسته اي، مشكن.(665)

8. رعايت اخلاق حسنه: امام به اخلاق نيكو، متخلق بود و كارگزارانش را نيز بدان توصيه مي كرد. (666) ضراربن حمزه به اصرار معاويه، علي عليه‌السلام را چنين توصيف مي كند: «به خدا سوگند، كه دورانديش و نيرومند بود؛ سخن به فضل مي گفت و به عدل، حكم مي نمود، علم از اطرافش فرو مي ريخت و حكمت بر زبانش جاري بود؛ از دنيا و زيورش وحشت داشت و با شب و تاريكي اش مأنوس بود.

به خدا سوگند، داراي اشك فراوان و تفكّر زياد بود و به علّت بخشش فراوان دستش را خالي مي كرد و از نفس خويش وحشت داشت؛ لباس هاي خشن و غذاهاي سخت او را خوش مي آمد و در ميان ما همانند يكي از ما بود.

اگر از او مي پرسيديم، پاسخ‎مان مي داد و اگر نزدش مي رفتيم، ابتدا سلام مي نمود و اگر دعوتش مي كرديم، نزدمان مي آمد. با اين حال، به خدا سوگند، با اين نزديكي اش به ما و قربي كه به ما داشت، به علّت هيبتش، با او سخن نمي گفتيم و به خاطر عظمتي كه نزد ما داشت، با او ابتدا به سخن در نمي آمديم. اگر لبخندي مي زد دندان هايش همانند مرواريد به رشته كشيده بود. افراد توانا نمي توانستند باطل او را طمع كنند و انسان هاي ضعيف از عدل او مأيوس نمي شدند.» (667)

9. روش تعليم و آموزش: سراسر نهج البلاغه حاكي از تعليم و آموزش علي عليه‌السلام به اصحابش است. حقوق آن ها و مسائل اعتقادي و اخلاقي و احكام را به آن ها آموزش مي داده و دشمن و دوست را براي آن ها معرّفي مي كرد.

10. از بين بردن فتنه ها و زمينه هاي آن ها: يكي از روش هاي حكومتي علوي، فتنه شناسي و نابود كردن فتنه ها و بسترهاي آن ها بود. فتنه آن جايي تحقق مي يابد كه حق و باطل آميخته گردند.

منشأ فتنه كه هوس هاي فتنه گران و بدعت هاي ديني بود، مورد مخالفت شديد آن حضرت قرار مي گرفت. امام مي فرمايد: «وقتي كه فتنه ها روي مي آورند، شبهه ايجاد مي كنند و زماني كه روي مي گردانند، آگاهي مي دهند، فتنه هم چون بادها دور مي زند و به برخي از شهرها برخورد مي كند و از كنار برخي مي گذرد.»(668) «از آن رو شبهه را شبهه مي نامند كه شباهت به حق دارد: دوستان خدا، روشني شان در اين شبهه ها يقين است و راه نمايشان، مسير هدايت؛ ولي دشمنان خدا، گم راهي شان آن ها را به شبهه ها فرا مي خواند و راه نمايشان كوري آن هاست.» (669)

آيا واقعاً خواص، در انحطاط يا تكامل جامعه مؤثرند و نقش اصلي را بازي مي كنند؟

واژه ي خواص، كاربردهاي مختلفي دارد. به معناي فاميل و اهل و عيال و بستگان به كار رفته و به معناي اولياي الهي و دوستان پيامبر نيز استعمال شده است. در يك جمله،(670) مراد از خواص، افراد و گروه هاي تأثيرگذار بر جامعه اند.(671) با اين تعريف كلّي، مي توان تحصيل كردگان، مديران، نخبگان و استادان، مرتبطان با حكومت و حاكم و سرمايه گذاران و... را در دايره ي خواص وارد نمود. خواصي كه آگاه به حق و طرف دار آن هستند، در آباداني و تكامل و بالندگي جامعه، نقش مهمّي ايفا مي كنند و آناني كه گرفتار جهل و سادگي و يا نيرنگ هستند و پيرو باطل اند، در انحراف و انحطاط جامعه مؤثرند. اين ها مي توانند تهديدي عليه عدالت اجتماعي باشند.(672)

به همين دليل، امام عليه‌السلام به مالك توصيه مي كند كه به منافع عامه مردم توجّه كن و رضايت اكثر را مدنظر بگير، گرچه رضايت خواص از بين برود و او را به خصلت هاي زشت اطرافيان مانند خودكامگي، چپاول گري، نامردي در روابط اقتصادي با ديگران آگاه مي سازد.(673)

### 6- درباره ي جريان هاي سياسي مخالف حضرت علي عليه‌السلام توضيح دهيد. (674)

با نگرش جريان شناسانه مي توان مخالفان حضرت علي عليه‌السلام را به چند گروه تقسيم كرد:

1. ثروت اندوزان: گروهي از مخالفان امام عليه‌السلام، زراندوزان و مال پرستان بودند. كساني كه فكر غارت گري بيت المال و پر كردن جيب خود را در سر مي پروراندند. آنان در عصر دولت عثمان از امتيازهاي ويژه اي برخوردار بودند ولي در حكومت علوي، از همه ي آن ها محروم شدند و به همين جهت، در مقابل امام ايستادند.

روزي شخصي از عبدالرحمن سلمي يكي از اين طايفه ي زراندوزان، سؤالي كرد و او را به خدا قسم داد كه صادقانه پاسخ دهد. پرسيد: تو را به خدا، غير از اين است كه دشمني تو با امام علي عليه‌السلام از روزي آغاز شد كه او بيت المال كوفه را تقسيم كرد و به تو و خانواده ات امتياز ويژه نداد. و عبدالرحمن پاسخ مثبت داد. (675)

يزيد بن خجيّه از طرف امام، به حكومت ري منصوب شد و پس از درگيري با خوارج و شكست آن ها، تمام اموال خوارج را شخصاً تصاحب كرد. امام او را دستگير كرد و شخصي را مأمور نگه داري او تا رسيدن به مركز نمود. يزيد از خواب آن شخص سوء استفاده كرد و به طرف معاويه فرار كرد و عليه امام، قصيده اي سرود و از دشمنان سرسخت حضرت شد. (676) عمروعاص نيز در گذشته از امكانات ويژه اي برخوردار بود و امام او را محروم ساخت و دشمن امام گرديد.

2. قدرت طلبان: مخالفت طلحه، زبير، عبدالله بن زبير و محمّد بن طلحه با امام علي عليه‌السلام ريشه در قدرت طلبي هاي آن ها داشت. به گونه اي كه حتّي تحمّل يك ديگر را نداشتند. طلحه و زبير بر سر نماز جماعت، نزاع مي كردند و هر كدام، خود را شايسته ي امام جماعت بودن مي دانستند.

3. منافقان: سومين جريان سياسي مخالف، جريان نفاق است؛ جرياني كه اسلام را پذيرا نبود ولي اين مطلب را اظهار نمي كرد. اشعث بن قيس، عمروبن عاص، مغيرة بن شعبه، نمونه هايي از طرف داران اين جريان اند.(677) سرچشمه ي اين جريان نفاق، معاويه است كه به تعبير ابن ابي الحديد، او هميشه ملحد بوده و هرگز در كفر و الحاد شك نداشته است.(678)

مغيرة بن شعبه در انحراف حكومت و تثبيت بني اميّه نقش زيادي داشت و از دوستان صميمي معاويه بود. پسر او نقل مي كند: هرگاه با پدرم به ديدار معاويه مي رفتيم، او از هوش و ذكاوت و تدبير معاويه سخن مي گفت، تا اين كه شبي به خانه آمد و ديدم بسيار غم گين است و از خوردن شام امتناع كرد.

ساعتي انتظار كشيدم، غم پدرم فرو ننشست. تصور كرديم از دست ما عصباني است. از او سؤال كرديم، پدرم گفت: پسرم من از نزد كافرترين و پست ترين انسان مي آيم.

گفتم: آن كيست؟ گفت: معاويه. گفتم: تو كه هميشه از او تعريف مي كردي پس چه شده است؟ گفت: امشب من و او جلسه اي خصوصي داشتيم؛ به او پيشنهاد كردم: اي اميرالمؤمنين، عمري از تو گذشته و پير شده اي، اگر عدالت پيشه كني و نسبت به اقوام خود، بني هاشم، صله ي رحم به جا آوري و به آنان توجّه كني، بهتر است و اين كار تو در تاريخ خواهد ماند و ثوابش در آخرت براي تو، و در دنيا مردم از تو به نيكي ياد مي كنند؛ از طرفي بني هاشم نيز توان مقابله با تو را ندارند. معاويه گفت: هرگز، هرگز، كدام نام نيك خواهد ماند؟ ابوبكر به قدرت رسيد و به عدالت رفتار كرد و با مرگش نام او نيز خاموش شد.

عمر به قدرت رسيد و با آن همه تلاش همين كه مُرد، نامش فراموش شد؛ ولي نام يتيم بني هاشم را روزي پنج بار با صداي بلند فرياد مي كنند «اشهد انّ محمّداً رسول الله»؛ اي بي پدر كدام عمل و كدام نام بعد از نام يتيم بني هاشم خواهد ماند. نه؛ به خدا قسم، تا نام اين مرد را دفن نكنم به طوري كه هرگز نامش را نبرند، امكان ندارد آرام گيرم.(679)

4. حسودان: گروهي از مخالفان علي عليه‌السلام نه طالب قدرت و زراندوزي بودند و نه در حلقه ي منافقان (البتّه درجه ي اعلاي از نفاق) جاي داشتند، ولي به فضايل و موقعيت امام علي عليه‌السلام و علاقه و عشق طرف داران او حسادت مي بردند.

عايشه نمونه ي بارز اين جريان است. او از وقتي كه همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد، به جهت محبّت فراوان پيامبر به علي و زهرا و فرزندانش، به آنان رشك مي برد و به اين حسادت نيز، در قضيه ي جنگ جمل اعتراف كرد.(680)

5. دگرانديشان: گروهي كه به يك سلسله اصول اعتقادي معتقد بودند، ولي شهامت اعلام انحراف فكري خود را نداشتند، در عصر حكومت علي عليه‌السلام عقايد دگرانديشان بروز كرد. سمرة بن جندب و گروهي از خوارج در اين طبقه جاي دارند، ابن ابي الحديد نقل مي كند: «ابوصالح مي گويد: به ما گفتند يكي از صحابه ي رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شهر آمده؛ به ديدنش رفتيم و ديديم سمرة بن جندب است كه در يك طرفش خمر بود! با تعجب پرسيدم: اين چه وضعي است؟ گفت: مبتلا به نقرس است؛ يعني به بهانه ي مرض، مشروب مي خورد.» (681)

6. متحجّران: طايفه ي خوارج كه در فصل ديگري بدان پرداخته ايم، از مخالفان آن حضرت اند كه منشأ مخالفت، تحجّر و جهل آن ها بود.

### 7- روش هاي كاربردي مخالفان امام علي عليه‌السلام چه بود؟

مخالفان حضرت علي عليه‌السلام براي رسيدن به اهداف پليد خود، از شيوه هاي مختلفي جهت منحرف ساختن مردم استفاده مي كردند:(682)

1. سانسور خبري يا حقيقت پوشي: مخالفان، هم وقايع گذشته را سانسور مي كردند و نمي گذاشتند نسل جديد از نقش اميرالمؤمنين در ترويج اسلام و ايثار و رشادت هاي او باخبر شوند؛ هم حديث ولايت و جريان غدير را كتمان مي كردند و هم تاريخ را تحريف مي كردند و گاهي شخصيت هاي تاريخي را جابه جا مي كردند. به عنوان مثال معاويه را محرم اسرار پيامبر و يگانه مفسّر قرآن و كاتب وحي معرّفي كردند.(683)

2. تبليغات عليه امام علي عليه‌السلام: مهم ترين ابزار جنگ رواني مخالفان امام، تبليغات بود. با اين شيوه، شام عليه امام علي و امام حسن و امام حسين عليه‌السلام بسيج شدند و بدترين اوصاف زشت به علي عليه‌السلام نسبت داده شد. عمروبن ثابت، سوار بر مركب مي شد و در شهرها و روستاها دور مي زد و هر جا مي رسيد مردم را جمع مي كرد و عليه امام تبليغ مي كرد و جملات زشتي درباره ي حضرت مي گفت.(684)

عمروبن عبدالعزيز مي گويد: در دوران نوجواني، نزد يكي از فرزندان عقبة بن مسعود قرآن مي آموختم. روزي در حالي كه با بچه ها بازي مي كردم، علي عليه‌السلام را لعن مي كرديم. استادم از كنارم گذشت و داخل مسجد شد. از بچه ها جدا شده، براي درس وارد مسجد شدم. همين كه استاد مرا ديد، شروع به نماز خواندن كرد و به عنوان اعتراض، نمازش را طولاني كرد. وقتي نماز او تمام شد، به او گفتم، استاد چه شده است؟ گفت: پسرم، درست شنيدم كه تو امروز علي را لعن مي كردي؟ گفتم: آري. گفت: از كجا فهميدي بعد از اين كه خداوند از اصحاب بدر راضي شده است، بر آنان غضب كرده است تا لعن آنان جايز باشد؟ گفتم: استاد مگر علي عليه‌السلام از اهل بدر بوده است. گفت: مگر نقش آفرين بدر غير از علي كسي ديگري بوده است؟ سپس استادم گزارش جنگ بدر و تلاش امام علي عليه‌السلام در شكستن سپاه كفر را توضيح داد و من با استادم عهد كردم كه ديگر علي عليه‌السلام را لعن نكنم.

وقتي پدرم، حاكم مدينه بود و نماز جمعه مي خواند، با اين كه فصيح ترين مردم بود، ولي وقتي به لعن گفتن علي عليه‌السلام مي رسيد، لكنت زبان پيدا مي كرد. به پدرم گفتم چرا چنين مي شود؟ گفت: پسرم، مردمي كه پاي سخن راني ما مي نشينند اگر فضايل علي عليه‌السلام را كه پدرت مي داند بدانند، هرگز از ما پيروي نمي كنند. قضيه ي پدر و استادم، سبب شد تا با خدا عهد ببندم كه اگر روزي قدرت به دست من بيفتد، لعن او را بردارم و اكنون كه به قدرت رسيدم بايد اين كار را بكنم.(685)

3. ترور شخصيّت: ارايه ي تصوير نادرست از شخصيت علي عليه‌السلام نسل جوان را عليه او بسيج كرد. هاشم بن عتبه يكي از سرداران سپاه امام علي عليه‌السلام در صفين بود كه جواني در اين جنگ در برابر او قرار گرفت و شروع به رجز خواني كرد:

من بازمانده ي پادشاهان غسّانم؛ متديّن به دين عثمانم.

قاريان ما به ما گفته اند كه علي قاتل عثمان است.

وي با ناسزاگويي عليه سپاه امام عليه‌السلام حمله مي كرد. هاشم بن عتبه، با ديدن اين صحنه برخاست و به او گفت: بعد از اين دنيا حساب و كتابي وجود دارد و خداوند درباره ي حضور تو در اين صحنه از تو بازخواست خواهد كرد؛ از خدا بترس.

جوان گفت: من به خاطر اين با شما مي جنگم كه شما نماز نمي خوانيد! رهبرتان نماز نمي خواند! رهبرتان، عثمان را كشته است و شما نيز او را در كشتن عثمان ياري كرده ايد! هاشم گفت: تو با عثمان چه كار داري؛ عثمان را اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزندانشان كشته اند. آنان اهل دين و دانش هستند و كار اين دين هم به زمين نمانده است.

امّا اين كه مي گويي رهبر ما نماز نمي خواند، لازم است بداني بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، رهبر ما اوّلين كسي بود كه نماز خوانده است. او نزديك ترين فرد به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سزاوارترين فرد به اوست.

او دانشمندترين فرد امت اسلامي و آگاه ترين مردم به دين خداست. و اين گروه كه همراه من هستند، اهل شب زنده داري، قرآن و دعا مي باشند. اي جوان، اين گروه بدبخت، تو را گم راه نكنند. جوان گفت: آيا راهي براي توبه ي من وجود دارد؟ هاشم گفت: آري، توبه كن. خداوند توبه پذير است و از كارهاي زشت در مي گذرد. جوان از ميدان جنگ عقب نشيني كرد. سپاهيان شام به او گفتند: اين عراقي تو را فريب داد؟ جوان گفت: خير او مرا نصيحت كرد.(686)

4. تحريف دين: معاويه به سمرةبن جندب پيشنهاد صد هزار درهم را داد تا شأن نزول آيه ي 207 بقره (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ) را تغيير دهد. و اين آيه را كه در ليلة المبيت در شأن امام علي عليه‌السلام، آنگاه كه در شب هجرت پيامبر در بستر او خوابيد نازل شد به ابن ملجم مرادي نسبت دهد. سمرة بن جندب نپذيرفت تا با چهارصد هزار درهم اين پيشنهاد را عملي كرد.(687)

5. تشويق مخالفان: تشويق خراب كاران نيز از روش هاي مخالفان حضرت علي عليه‌السلام بود. ابوبرده، پسر ابوموسي اشعري كه از مخالفان سرسخت امام بود، روزي ابوالعاديه قاتل عمار ياسر را ديد عمار ياسري كه به فرموده ي پيامبر، معيار تشخيص حق و باطل است و گروه متجاوز او را مي كشند به او گفت: تو قاتل عمار هستي؟ گفت: آري. به او گفت: دستت را بده، دستش را گرفت و بوسيد و گفت: هرگز آتش به آن نرسد.(688)

6. جلوگيري از تثبيت مديران: روش عدم ثبات مديريت و تغيير روزمره ي مديران در آسيب پذيري حكومت بسيار مؤثر است كه دشمنان امام آن را به كار مي بردند. براي نمونه، مخالفان علي عليه‌السلام به سهل بن حنيف كه از طرف امام به عنوان والي شام منصوب گرديد اجازه ي ورود ندادند و يا طرف داران بني اميّه، راه را بر عمارة بن شهاب كه جهت حاكميّت كوفه از ناحيه ي امام منصوب گرديد، بستند.(689)

7. روش جاسوسي: نقش جاسوسان در سرنگوني حكومت، كم تر ازنيروهاي نظامي نيست. عمارة بن عُقبه برادر وليد، از مخالفان سرسخت امام در كوفه بود، ولي اظهار به مخالفت نمي كرد و اخبار كشور و به ويژه طرف داران امام علي عليه‌السلام را به شام مخابره مي كرد.(690)

8 . رشوه دادن: معاويه با اين شيوه، دوستان علي عليه‌السلام را يا به شهادت مي رساند و يا آن ها را از علي عليه‌السلام جدا مي كرد. با همين شيوه، مالك اشتر رادر منطقه ي قلزم در مسير مصر به شهادت رساند.(691)

9. غارت بيت المال.

10. ايجاد ناامني و در نهايت ترور فيزيكي: امام، از روش هايي بود كه دشمنان علي عليه‌السلام به كار گرفتند.

### 8- چرا علي عليه‌السلام بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سكوت كرد و سكوت او تا ربع قرن طول كشيد؟

آيا اميرالمؤمنين، خلافت را حق مسلّم خويش نمي دانست؟ براي ستاندن حق خود، چه اقدامي نمود؟ سكوت بيست و پنج ساله چه توجيهي دارد؟

پاسخ اجمالي اين است كه امام، خلافت را حق مسلّم خويش مي دانست. در ستاندن آن نيز اقداماتي نمود ولي به دلايلي از جمله حفظ اسلام نوپاي، نگراني از ارتداد مسلمانان، ترس از تفرقه ي آن ها، جلوگيري از خونريزي هاي جبران ناپذير، فقدان اصحاب كافي و مطمئن، نامناسب بودن زمان و سفارش هاي پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سكوت بيست و پنج ساله را بر قيام ترجيح داد.

پاسخ تفصيلي اين است كه اميرالمؤمنين، پس از رحلت رسول خدا، در موارد و زمينه هاي مناسب، مسئله ي جانشيني پيامبر را مطرح كردند و فرمودند: «احتجّوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة»(692)؛ «به درخت رسالت احتجاج كردند، ولي ميوه ي آن را تباه ساختند.»

مراد حضرت از ثمره، خودشان است. به سعد بن ابي وقاص، يكي از افراد شوراي عمر خطاب كردند: «به خدا سوگند كه شما به مقام خلافت حريص تر و در خويشاوندي با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دورتر هستيد و من به خلافت سزاوارتر و به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك ترم. و حق مسلّم خود را مطالبه مي كنم، در حالي كه شما ميان من و حقّم مانع شده ايد.

امام در ادامه مي فرمايند: «و قريش در امر خلافت كه اختصاص به من داشت، بر دشمني با من اتفاق كردند و حق مرا غصب نمودند.»(693) و نيز فرمودند: «سوگند به خدا، از زماني كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رفت تا امروز، همواره از حق خود محروم شدم در حالي كه ديگران بر من مقدّم داشته شده و من تنها مانده ام.»(694) (695)

امام علي جهت احقاق حق خود، از مهاجرين و انصار طلب ياري مي كرد، شبانه به همراه فاطمه(س) و حسنين(س) به منازل آن ها مي رفت و انحراف اعراب را گوشزد مي نمود. ابن قتيبه دينوري، مي گويد: علي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شبانه از خانه ي خود خارج مي شد، در حالي كه فاطمه(س) را سوار بر چهارپا مي نمود. به مجالس و منازل انصار مي رفت و از آن ها براي احقاق حق خود تقاضاي كمك مي كرد و آن ها در جواب علي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و دختر رسول گرامي اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مي گفتند: ما با اين مرد (ابوبكر) بيعت كرديم و اگر علي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زودتر مراجعه مي كرد، ما با او بيعت مي نموديم و علي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پاسخ مي گفت: آيا صحيح بود كه من بدن رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در گوشه ي خانه رها كنم و به فكر خلافت و گرفتن بيعت باشم؟(696)

پس علي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در مقابل انحراف قريش سكوت نكرد و از حق خلافت دفاع كرد و ليكن حفظ دين اسلام، براي او مهم ترين هدف، تلقّي مي شد. ايشان گرفتار يك وضعيت اجتماعي شده بودند و خود را بر سر يك دو راهي مي ديدند: حفظ اسلام و دست آوردهاي آن و به دست آوردن مقام خلافت. و بي شك امام راه نخست را ترجيح دادند.

«ترسيدم اگر به ياري اسلام و مسلمانان نشتابم، بايد شاهد ايجاد شكاف در اسلام و يا نابودي آن باشم كه مصيبت آن براي من از رها ساختن خلافت و حكومت چند روزه بر شما، بسي سخت تر و بزرگ تر است.»(697) «بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مردم گفتم كه ما اهل بيت پيامبر و وارث عترت او هستيم نه ديگران. كسي در حقّ ما منازعه نكند و طمع نورزد؛ زيرا بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قريش بر ما اعتراض كرد و حق ما را غصب نمود و امارات را به ديگري واگذار كرد كه اين موجب شد، ضعيف در حق ما طمع ورزد و ذليل بر ما بزرگواري بفروشد، به خدا سوگند، اگر ترس از ايجاد تفرقه ي بين مسلمانان و بازگشت كفر به جامعه ي اسلامي نبود و دين تهديد به نابودي نمي شد، وضع ما غير اين بود كه مشاهده مي نماييد.» (698)

علاوه بر مطلب فوق، امام عليه‌السلام ياوري جز اهل بيت عليه‌السلام نداشت. امام عليه‌السلام در مورد تنها بودن خود مي فرمايد: «در كار خود انديشيدم و ديدم ياوري جز خاندان خويش ندارم؛ اقدام نكردم و به مرگ آنان راضي نشدم. چشم هاي پر از خاشاك را فرو بستم و با همان گلويي كه گويا استخوان در آن گير كرده بود، جرعه ي حوادث را نوشيدم.»(699)

### 9- مصحف امام علي عليه‌السلام چه اختلافي با قرآن موجود دارد؟

 آيا همان مصحف رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جهت كمالات گوناگون علي بن ابي طالب عليه‌السلام به ويژه داشتن علم وراثت و كتابت، جمع آوري قرآن را به آن حضرت سپرد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حال احتضار بود كه به اميرالمؤمنين فرمود: «اي علي، قرآن در ميان كتاب ها و قطعه ها و برگ هايي كنار رخت خواب من است؛ آن ها را برداشته در يك جا گرد آوريد و ضايع نكنيد چنان كه يهود، تورات را ضايع كردند. علي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برگ ها را در پارچه اي زرد نهاده، در خانه اش گذاشت و مُهر كرد و فرمود: ردا بر دوش نمي اندازم تا زماني كه قرآن را گرد آورم. از آن پس، امام بي آن كه عبا بر دوش اندازد، با ميهمانانش روبه رو مي شد تا هنگامي كه قرآن را جمع آوري كرد.»(700) اين كار شش ماه طول كشيد.(701)

امام علي عليه‌السلام آيات را براساس ترتيب نزول قرآن مرتب كرد و آيات منسوخ را بر ناسخ مقدّم داشت و تأويل و مقصود كلّي و نيز تنزيل و شأن و سبب نزول وحي را بيان نمود. در مصحف امام عليه‌السلام محكمات از متشابهات تفكيك شده بود و نام هاي كافران و مشركان و منافقان و مؤمنان در اين مصحف، بيان گرديده بود.

تمام اين مطالب و برخي از تفسيرهاي آيات در مصحف علي عليه‌السلام ذكر شده بود.(702) ولي سياست مداران روزگار علي عليه‌السلام به جهت ناهم آهنگي مطالب و تفاسير مصحف علي عليه‌السلام با خواسته هاي سياسي آن ها، از پذيرش اين مصحف امتناع ورزيدند. بنابراين امام عليه‌السلام اين مصحف را به فرزندان خويش سپرد تا اين كه امام زمان(عج) هنگام قيام، آن را همراه خود مي آورد.(703)

تفاوت مصحف امام علي عليه‌السلام كه به امر رسول خدا انجام گرفت با قرآن موجود، در تعداد آيات و سوره ها نيست؛ بلكه اولاً، مصحف حضرت علي عليه‌السلام به همراه تفسير و تنزيل وتأويل بود؛ ثانياًً به ترتيب نزول آيات نگاشته شده بود؛ ثالثا،ً آيات منسوخ و ناسخ و محكم و متشابه از يك ديگر متمايز شده بود.

### 10- آيا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر امامت علي عليه‌السلام تصريح كرده است؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براي تثبيت امامت علي عليه‌السلام تلاش فراوان نمود و در هيچ زمينه اي براي ابلاغ پيام الهي كوتاهي نكرد. امام علي عليه‌السلام نيز براي احياي اين حقيقت، گام هاي استواري برداشت؛ ولي مخالفان وي با قوّت، اقدامات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علي عليه‌السلام را خنثا كردند. و اينك نمونه هايي از حركت هاي پيامبر و بهره هاي او از فرصت هاي مناسب در معرفي علي عليه‌السلام را بيان مي كنيم.

1. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز انذار، روز آغازين ظهور نبوّت وي، هنگامي كه خويشان و بستگان خود را به رسالت دعوت كرد، خلافت امام علي عليه‌السلام را نيز به آنان معرفي كرد و رسالت و نبوّت را به امامت و ولايت گره زد و به مخاطبان فهماند كه نبوّت و امامت دو حقيقت ناگسستني اند.(704)

و اين معرفي نه از ناحيه ي شخص پيامبر بلكه از طرف خداوند ابلاغ شده بود؛ زيرا وقتي در يكي از روزهاي مشقت بار مكه، رئيس قبيله ي بني عامر نزد رسول خدا و در حضور اصحاب مسئله ي جانشيني و خلافت را به پيامبر پيشنهاد كرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به صراحت اعلام كرد كه مسأله ي جانشيني من با خداست.(705)

2. عِدل قرار دادن علي عليه‌السلام و اولادش در كنار قرآن در حديث ثقلين و سفارش به مردم جهت همراهي كردن اين دو گوهر گران بها و نيز بيان فضايل علي عليه‌السلام از زبان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانند شهر علم بودن علي عليه‌السلام؛ افضل بودن ضربه ي شمشير علي عليه‌السلام از عبادت جن و انس، در جريان جنگ خندق؛ قرار دادن حبّ علي عليه‌السلام به عنوان ملاك ايمان و حلال زادگي و دشمني او به عنوان معيار نفاق و حرام زادگي؛ همراهي حق با علي و علي عليه‌السلام با حق؛ هم چون كشتي نوح بودن اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مايه ي نجات و رهايي بودن آن ها از هلاكت؛ اين موارد، نمونه هايي از اقدامات رسول الله جهت تثبيت امامت حضرت علي عليه‌السلام به شمار مي رود.(706)

3. نزول آيه ي ولايت (اِنَّما وَليُّكُمُ الله وَ رَسُولُه وَ الَّذينَ آمَنوا الَّذينَ يُقيمونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون) (707)

ولي شما هست يكتا خدا همين سان فرستاده اش مصطفي

دگر مؤمناني كه اندر صلات به وقت ركوعش دهندي زكات

به اجماع آراء مراد از ولي در اين آيه باشد امام علي عليه‌السلام (708)

تمام مفسران شيعه و اهل تسنن، آيه ي ولايت را در شأن اميرالمؤمنين توصيف مي كنند. هر چند نقل واقعه به گونه هاي گوناگون بيان گرديده، ولي همه ي آن ها از مضمون يك ساني برخوردارند و آن اين است كه علي عليه‌السلام در حال ركوع نمازش، انگشتري خود را به عنوان زكات به فقيري بخشيد و اين آيه ي شريف در شأنش نازل شد.

و علي عليه‌السلام را كه مصداق (الَّذينَ آمَنوا الَّذينَ يُقيمونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون) است، به وصف ولايت، متصف ساخت.(709)

توضيح معناي آيه ي شريفه اين است كه: الف. آيه با كلمه ي «انما» انحصار پيدا كرده است، يعني اين است و جز اين نيست كه ولايت در سه دسته انحصار دارد، خدا، رسول و مؤمنان؛ ب. ولايت به معناي اولي در تدبير امور اجتماعي است كه فرمان بري او واجب است.

حال اين پرسش مطرح مي شود كه اگر ولايت در اين آيه سه مصداق خدا، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علي عليه‌السلام را شامل مي شود، پس چرا «الذين آمنوا» به صورت جمع به كار رفته است؟ پاسخ اين است كه با توجه به شأن نزول آيه، بي شك، حضرت علي عليه‌السلام، مصداق آيه ي شريفه است و اگر قرار باشد افراد ديگري نيز مصداق آن قرار گيرند، بايد با دلايل ديگري اثبات گردد؛ مانند احاديث نبوي ديگري كه از ولايت ساير ائمه ي اطهار گزارش داده اند.

علاوه بر اين كه در آيه ي مباهله نيز «نسائنا» جمع به كار رفته و تنها وجود مبارك حضرت فاطمه ي زهرا (س) منظور است.

اشكال ديگري مطرح مي شود كه چگونه علي عليه‌السلام در حال نماز و غرق در عبادت حق، فرياد مستمندي را شنيد توجه او جلب شد و انگشترش را بخشيد(710) با توجه به اين كه علي بن ابي طالب، هنگام نماز، آن قدر مستغرق در عبادت و بندگي مي شد كه حتي با كشيدن تير از پاي او، از حالت عبادت بيرون نمي آمد.

پاسخ اين است كه انفاق مستمند با روح عبادت ناسازگار نيست. و اصولاً اولياي الهي در حال عبادت خدا از عبادت ديگري غافل نمي شوند ولي در مقام عبوديّت و بندگي مقام جمع الجمع و كسب تمام مصاديق بندگي را دارند و مصداق «لا يشغله شأن عن شأن» هستند: يعني شأن و كار الهي، آن ها را از كار الهي ديگر باز نمي دارد. پس پرداخت زكات همانند نماز نيز عبادت و بندگي است و عابد حقيقي با انجام يك عبادت، از عبادت ديگر غفلت نمي كند.(711)

اشكال ديگر اين است كه برخي«ولايت» را در آيه ي شريفه به معناي دوستي و محبت و ناصر (نه سرپرستي و متصرف در امور) گرفته اند.(712) در حالي كه ولايت علي عليه‌السلام در اين آيه در رديف ولايت پيامبر و خداوند قرار گرفته است.

و بي شك، ولايت در اين دو مورد به معناي سرپرستي است. و وحدت سياق اقتضا مي كند كه ولايت علي بن ابي طالب نيز به معناي سرپرستي باشد.

4. جريان غدير و نزول آيات سوره ي مائده مبني بر ولايت اميرالمؤمنين و تمسك حضرت به اين جريان در موارد متعدد و احاديث ديگري مانند، وصايت، وراثت، خلافت، منزلت، هدايت، سفينه، ثقلين و... جملگي بر امامت و ولايت آن حضرت دلالت دارند.

با اين همه دلايل و قراين، چرا علي عليه‌السلام گوشه نشين شد و حق خلافت از او سلب شد؟ پاسخ اين پرسش در يك جمله خلاصه مي شود كه علي عليه‌السلام قرباني تعصب و جاهليّت عرب شد.

قدرت طلبي و شهرت خواهي عده اي از يك طرف و عصبيّت هاي قومي و فاميلي و تعصّبات حزبي و قبيله اي گروهي از طرف ديگر، سبب شد تا لياقت ها و صلاحيت هاي علمي و عملي به حاشيه نشينند و آثار شوم اجتماعي، سراسر جامعه ي اسلامي را فرا گيرد.

علي عليه‌السلام علي رغم فضايل فراوانش با نيرنگ و دغل بازي مخالفانش غريب ماند و فضايل او كتمان شد و با حسد و كينه اي كه نسبت به او داشتند به غصب خلافت اقدام كردند. تبعيض ها، بي عدالتي ها، و حق كشي ها به حدّي گسترده شد كه ملت اسلامي براي حلّ معضلات به علي عليه‌السلام رو آورد. و علي عليه‌السلام نيز فرمود: «سوگند به خدا، اگر حضور مردم بر من اتمام حجّت نمي كرد و اگر خدا از عالمان پيمان نمي گرفت كه بر گرسنگي مظلوم و شكم بارگي ظالم قرار نگيرند، ريسمان خلافت را رها مي كردم(713)

### 11- زن در نهج البلاغه چگونه توصيف شده است؟

يكي از زمينه هايي كه علي عليه‌السلام در تاريخ سياسي و اجتماعي خويش بدان پرداخته، بيان نارسايي ها و كم بودهاي زنان است؛ زيرا آغاز حكومت وي گرفتار فتنه ها و دسيسه هاي زنانه گرديد. براي درك دقيق مراد حضرت، بايد كلام علي عليه‌السلام را با توجه به شأن صدور كلام حضرت شناخت تا روشن گردد كلام امام عليه‌السلام درباره ي زن به جنس زن در تمام روزگاران مربوط است يا تنها به زنان جامعه و عصر علي عليه‌السلام يا اعصار مشابه آن ارتباط دارد.

براي شناخت مقام زن از ديدگاه علي عليه‌السلام ابتدا بايد به اوضاع و احوال اجتماعي و سياسي دوران علي عليه‌السلام توجه كرد و شأن بيان خطبه هاي مربوط به زن را شناخت. و سپس ساير سخنان حضرت نسبت به زن و نيز چگونگي برخورد آن بزرگوار با خانواده ي خويش را بررسي كرد تا با توجه به عصمت امام عليه‌السلام در گفتار و رفتار، ديدگاه دقيق آن حضرت را نسبت به جنس زن درك نمود.

حضرت علي عليه‌السلام در مواردي از سخنانش به كلام حضرت زهرا (س) تمسك جسته و با توجه به مقام عصمت آن بزرگوار مطالب او را حجت شمرده است. براي نمونه در باره ي مراسم تجهيز مردگان مي فرمايند: «حضرت زهرا (س) بعد از ارتحال پدر بزرگوارش به زنان بني هاشم كه در ماتم، او را ياري كرده بودند، فرمود: اين حالت را رها كنيد و به دعا و نيايش مشغول شويد.(714)» و يا در نامه اي به وجود همسرش، فاطمه ي زهرا(س) مباهات مي كند و با افتخار از آن ياد مي كند و مي فرمايد: «منّاخير نساء العالمين.»(715)

علي عليه‌السلام در عمل و سيره با دل سوزي و كمك كردن در امور منزل نيز به شأن و منزلت زن بها مي داد. امام صادق عليه‌السلام مي فرمايد: «اميرالمؤمنين عليه‌السلام هيزم تهيه مي كرد، آب مي آورد و جاروب مي كرد و فاطمه (س) آرد مي كرد و آرد را خمير مي كرد و نان مي پخت.» (716) امام علي عليه‌السلام به مردان سفارش مي كرد كه بارهاي سنگين خود را بر دوش زنانشان نگذارند.(717) به همين دليل، حضرت، خود بار منزل را حمل مي كرد و مي فرمود: «چيزهايي كه براي خانواده ي انسان سودمند است، بردن آن براي افراد با كمال، موجب نقص نخواهد بود.»

حضرت علي عليه‌السلام نه تنها مانع فعاليت هاي سياسي و اجتماعي و علمي حضرت زهرا (س) نمي شد، بلكه ايشان دوش به دوش علي عليه‌السلام از اهداف و احكام اسلام دفاع مي كرد.

 تفاوت هاي زن و مرد نيز بر علي عليه‌السلام آشكار است، يكي از اين تفاوت هاي پذيرفته شده نزد انديشمندان و متفكران، تفاوت زن و مرد در عرصه ي عقلانيت مديريتي است. همان گونه كه امام علي عليه‌السلام در خطبه ي80 نهج البلاغه پس از واقعه ي جمل و ناظر به فتنه ها و دسيسه هاي عايشه فرمود كه «زنان، نواقص العقول اند.» مراد حضرت از عقل، عقل مديريتي است، نه عقل نظري و تحليل گري؛ زيرا زنان در شناخت حقايق و تئوري يا فرضيه بافي و فلسفه پردازي، هيچ تفاوتي با مردان ندارند؛ ولي اين طايفه در عقل مديريتي از نقصان خاصي برخوردارند؛ يعني عقلي كه در مرحله ي اجرا و اداره ي مجموعه ي نيروهاي انساني، تدبير و برنامه ريزي را به عهده دارد.

اين بدان معنا نيست كه زنان در اداره ي منزل ناتوان باشند؛ زيرا شأن صدور كلام امام عليه‌السلام، جنگ جمل و مديريت عايشه در اين جنگ است. پس مراد حضرت از عقل در اين روايت، عقل نظري يا عقل عملي نيست، بلكه عقل مديريتي منظور اوست. و سرّ نقصان عقل مديريتي زنان، كمال عاطفي آن ها است؛ زيرا به تعبير خانم لامبر، عاطفه ي قدرت مند زن، او را بازي مي دهد. و علي رغم تيزهوشي و ادراك سريع، در درك پيوستگي و ارتباط مسايل اجتماعي ضعف دارند.(718)

در نتيجه، مردان از جهت عاطفي و زنان از نظر عقلاني نسبت به يك ديگر احساس نياز مي كنند. و سرّ عدم مشورت با زنان نيز به جهت قوّت عاطفه و ضعف اراده ي آن هاست.(719) به همين دليل امام مي فرمايد: «از مشورت با زنان بپرهيزيد مگر زماني كه كمال عقل آن ها آزمايش شود.»(720)

اسلام با توجه به تفاوت هاي جسماني ميان زن و مرد، احكام و تكاليف شرعي متفاوتي بيان كرده است.

تكليف سنگيني چون جهاد را از او نخواسته زيرا به تعبير امام علي عليه‌السلام نبايد به زن بيش از حد خود تحميل كرد. زن هم چون شاخه ي گل است نه قهرمان ميدان ها.(721)

امام علي عليه‌السلام مهم ترين وظيفه ي زنان را خانواده داري و شوهرداري و تربيت فرزندان مي داند و مي فرمايد: «جهاد زن، حسن شوهرداري است.»(722) «هيچ شيري كه به كودك داده مي شود، بركتش، عظيم تر از شير مادرش نيست.» (723) حضرت، نسبت به شير دادن، بيش از ازدواج حساس بود؛ زيرا شير دادن طبيعت را تغيير مي دهد.(724)

اين سخن كه بايد زنان از هر جهت شبيه مردان شوند و از نظر وظايف و تكاليف بين آن ها تفاوتي نباشد، نه تنها منشأ افسردگي زنان و مردان مي گردد، بلكه به نابودي نظام خانواده منجر مي شود. بسياري از متفكران غربي، واژگوني جنسيت را عامل مهم آسيب هاي رواني مانند افسردگي و آسيب هاي اجتماعي معرفي كرده اند.(725)

زيرا برابر دانستن زن و مرد، منشأ حضور زن در تمام عرصه ها و فعاليت هاي اجتماعي مي شود و حجاب و پوشش را از دست مي دهد و علل بيماري و اضطراب و افسردگي را فراهم مي آورد. امام علي عليه‌السلام مي فرمايد: «از طريق حجاب، چشمان زنان را بپوشان؛ زيرا حجاب و پوشش، آن ها را سالم تر و پاك تر نگاه خواهد داشت.» (726) اين، بدان معنا نيست كه زن علاوه بر خانواده داري و پرورش انسان هاي بزرگ در مسائل و فعاليت هاي اجتماعي شركت نكند.

تاريخ گواه است كه زنان تشيّع در دوران خلافت علي عليه‌السلام در فعاليت هاي اجتماعي مشاركت مي كردند و پس از شهادت حضرت نيز به ترويج تشيّع و بيان ولايت ائمه ي طاهرين عليه‌السلام اقدام نمودند براي نمونه مي توان به آمنه بنت شريد، جروه بنت مرّه بن غالب تميمه، ام حكيم، حرّه دختر حليمه سعديّه، اروي بنت حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، فارغه بنت عبدالرحمن العارثيه، دارميه حجونيّه، عكرشه بنت الاحلش، ام البراؤ بنت صفوان بن هلال، ام سنان بنت خيثمه بن مرشد مزجحيه، اشاره كرد. (727)

### 12- شبهه اي درباره ي زنان

حضرت علي عليه‌السلام فرمود ه اند: «اي مردم، زنان از ايمان و خرد و ارث، كم بهره هستند؛ اما نقصان ايمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن در روزهاي حيض است و جهت نقصان خردشان آن است كه گواهي دو زن به جاي گواهي يك مرد است و از جهت نقصان نصيب و بهره نيز ارث آن ها نصف ارث مردان است؛ پس از زنهاي بد پرهيز كنيد و از خوبانشان برحذر باشيد، و در گفتار و كردار پسنديده از آن ها پيروي نكنيد تا در گفتار و كردار ناشايسته طمع نكنند.» (728) چه تفسيري مي توان براي اين حديث ارايه كرد؟

پاسخ اين است كه اين حديث از نظر سند و اعتبار، جاي ترديد ندارد و بي شك به علي عليه‌السلام انتساب دارد؛ (729)

اما از نظر دلالت بايد گفت كه در باره ي نقصان ايمان، مراد امام عليه‌السلام اين است كه اصولاً عمل عبادي در تقويت ايمان و ترك آن در تضعيف ايمان نقش دارد. پس وقتي زنان دچار عادات ماهانه مي شوند و شرعاً مكلف به ترك نماز و روزه مي گردند، به ناچار گرفتار نقص ايمان مي شوند ولي شريعت، راه جبران اين نقص را معين كرده است؛ فرموده كه زنان هنگام نماز بر سجاده هاي خود بنشينند و ذكر خدا را گويند.

برخي گمان كرده اند عادت ماهانه نوعي پليدي است، در حالي كه اين تفكر از قديم در ميان بشر رواج داشته و حتي بنا بر نقل سنن ابوداود، يهوديان، زنان حايض را از خانه بيرون مي كردند و با او غذا نمي خوردند و در يك اتاق زندگي نمي كردند و در ظرف او آب نمي آشاميدند. به همين دليل، از رسول خدا درباره ي حيض زنان سؤال شد، آيه ي 222 سوره ي بقره نازل شد كه بگو حيض نوعي بيماري است (نه نوعي پليدي).

در اين حالت با زنان نزديكي نكنيد (نه اين كه معاشرت نكنيد يا با آن ها غذا نخوريد).(730)

و اما حكمت نقصان عقل زنان؛ در مباحث قبلي گذشت كه با توجه به قراين حاليه و مقاميه و جريان جنگ جمل و فرمان دهي عايشه، مراد از عقل، عقل مديريتي است كه زنان به جهت احساسات و عاطفه ي شديد، بهره ي كم تري از آن دارند و به هيچ وجه مراد از عقل نظري يا عملي و قوه ي ادراكي، حقايق هستي و بايد و نبايدهاي عالم نيست.

و اما كم بودن نصيب آن ها از ارث بدان جهت است كه خداوند، نسبت به حقوق مادي و اقتصادي زنان و مردان خانواده محورانه، قوانين آن را وضع كرده است و ما نيز بايد به عنوان يك نظام و سيستم حقوقي بدان بنگريم و جزء نگرانه از آن بپرهيزيم.

خداوند متعال، براي تنظيم برنامه ي اقتصادي خانواده، مرد را مكلف ساخته است تا نفقه ي خود و خانواده اش را تأمين كند؛ مهريه ي زن را بپردازد و براي معاش زن و فرزند تلاش نمايد؛ و هيچ كدام از اين تكاليف بر عهده ي زن نهاده نشده است و از طرف ديگر، ارث مرد را دو برابر ارث زن معرفي كرده است و يا ديه ي زن را نصف ديه ي مرد قرار داده است.

حال اگر زني، به دلايل و عللي، نفقه دار خانواده ي خود باشد و مشكلات اقتصادي را خود بردوش بكشد و در آن حال، كسي به او آسيبي رساند، علاوه بر نصف ديه، از مازاد بر ديه هم بهره مند مي گردد.

فلسفه ي پيروي نكردن از زنان نيز به بعد عاطفي آن ها برمي گردد. البته برخي از اين ويژگي ها معلول عوامل اجتماعي صدر اسلام و بعد از آن است؛ به همين دليل، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز همين اوصاف را براي زنان ذكر مي كند.(731)

بنابراين، زن با تغيير اوضاع فرهنگي و اجتماعي، البته در چارچوب اسلام، مي تواند مشاور صادق و اميني باشد.

البته با توجه به عاطفه و احساسات اكثري در زنان، بايد در مشاوره در امور نزاع برانگيز با احتياط قدم برداشت و به همين دليل، شهادت زنان مشروط پذيرفته شده و قضاوت آن ها به نظر بسياري از فقها ممنوع است.

پس نبايد وضعيت و موقعيت زنان در دوره ي جاهليت را فراموش كرد. زنان در آن دوران نه تنها استقلال اقتصادي نداشتند بلكه از هر شأن اجتماعي و زندگي نيز محروم بودند؛ به همين جهت از رشد فرهنگي، مواهب اجتماعي، ابراز خلاقيت ها و ابتكارها و نوآوري ها نيز برخوردار نبودند. هيچ ارثي به آن ها تعلق نمي گرفت.

اسلام در اين دوران درخشيد و استقلال اقتصادي به آن ها بخشيد. آن ها را در امر آموزش علوم و فنون مورد حمايت قرار داد. بيش ترين توصيه هاي اخلاقي را به مردان نسبت به زنان ارايه فرمود. با توجه به قضاياي تاريخي مي توان چند احتمال ذيل را درباره ي خطبه ي امام علي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان كرد.

الف. شايد سخنان اميرالمؤمنين عليه‌السلام درباره ي زنان، به شكل قضاياي شخصيه است، نه قضاياي حقيقيه؛ يعني تمام زنان در همه ي اعصار را شامل نمي شود.

ب. سخنان حضرت علي عليه‌السلام به شكل قضيه ي حقيقيه است ولي متعلقش، زني است كه قيود فرهنگي و سياسي و اجتماعي و اقتصادي خاصي را حمل مي كند. و بالطبع زناني كه فاقد اين قيود باشند، احكام مذكور در اين خطبه شامل آن ها نمي شود.

و بي شك، دوران معاصر و روابط اقتصادي و اجتماعي و سياسي به گونه اي تغيير كرده كه نمي توان زن امروز را با زن صدر اسلام يك سان دانست و اصرار بر بقاي حكم با پذيرش تحولات موضوع، با اجتهاد و فقاهت زنده سازگاري ندارد.

گفتني است اصول و احكام ثابتي در اسلام است كه ما را مكلف به عدم تغيير موضوع مي كند و توصيه مي كند كه موضوع حكم تغيير نيابد. براي نمونه، زن و مرد حق ندارند خود را به زن و مرد غربي تغيير دهند و اخلاق و سياست و معيشت و حيات خانوادگي را متزلزل سازند. و مسئوليت تربيت فرزندان و حفظ نظام خانواده را از دوش خود بردارند.

ج. تفسير خاصي كه در سطور قبل، از خطبه ي امام شد، تا حدودي شبهات مربوط به آن را برطرف مي سازد.

تنها در باره ي اطاعت زنان لازم است اين نكته اضافه شود كه در روايات فراواني، اطاعت ناپذيري زنان مقيد شده به اين كه اگر زنان از مردانشان، امور غير شرعي و خلاف شرع را مانند پوشيدن لباس نازك در عروسي ها، عزاداري ها و حمام ها طلب كردند، مردان، مخالفت نمايند (73) شايان ذكر است كه در آن زمان، حمام هايي وجود داشت كه بدون لنگ و پيش بند، افراد وارد آن مي شدند و پيشوايان معصوم از فرستادن زنان به اين محل ها نهي مي كردند. (733)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ

## پاورقى ها:

1. نهج البلاغه، خطبه ي 134.

2. همان، خطبه ي 37.

3. همان، خطبه ي 193.

4. نهج البلاغه، خطبه ي 37 و 131.

5. همان، خطبه ي 56.

6. نهج البلاغه، نامه ي 62.

7. همان، خطبه ي 216.

8. نهج البلاغه، دعاي 78.

9. همان، خطبه ي 29، 34.

10. نهج البلاغه، خطبه ي 140، حكمت 298، 225 و خطبه ي 86 و 16 و حكمت 228.

11. همان، خطبه ي 176و 23، حكمت 126، 113، 138، 248، 211، 222، 228، 113، 223.

12. سيد محمد مهدي جعفري، آموزش نهج البلاغه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ص 323 392.

13. ر.ك: علامه سيد محمد حسين طباطبايي، علي عليه‌السلام و فلسفه ي الهي، ترجمه ي سيد ابراهيم سيد علوي، نشر مطهر، زمستان 1379.

14. نهج البلاغه، خطبه ي اول.

15. نهج البلاغه، خطبه ي 152.

16. نهج البلاغه، خطبه ي 185.

17. احتجاج طبرسي، طبع دارالنعمان، نجف اشرف، ج 1، ص 299، به نقل از علي و فلسفه ي الهي، ص 69.

18. توحيد صدوق، ص 79.

19. توحيد صدوق، ص 308.

20. الطبقات الكبري، ج 6، ص 168 و بهج الصباغه، ج 1، ص 23.

21. معجم رجال الحديث، ج 4، ص 132.

22. رجال النجاشي، ص 15.

23. همان، ص 434.

24. همان، ص 415.

25. جمعي از نويسندگان، آشنايي با نهج البلاغه، مؤسسه ي مطالعات و پژوهش هاي فرهنگي آيه ي حيات، ص 28 16.

26. ر.ك: حسين نوري، مستدرك الوسائل الخاتمه ج 3، ص 513؛ اعيان الشيعه، ج 1، ص 245؛ الذريعه الي تصانيف الشيعه، ج 14، ص 161.

27. الذريعه، ج 14، ص 171.

28. نهج البلاغه، خطبه ي 1و 165 و 185.

29. همان، خطبه ي 186.

30. همان، خطبه ي 152، 45.

31. همان، خطبه ي 144 و 1.

32. همان، خطبه ي 1.

33. همان، خطبه ي 198 و 152 و 97.

34. همان، خطبه ي 132، حكمت 456 و 44 و خطبه ي 222.

35. همان، خطبه ي 167.

36. همان، خطبه ي 160.

37. همان، نامه ي 53.

38. همان، حكمت 123 و خطبه ي 183.

39. همان، نامه ي 53 و 40 و 67 و حكمت 229 و 68 و 390 و 366 و 140 و 141 و 328 و 230 و 93، خطبه ي 15 و 127 و 205 و 224.

40. نهج البلاغه، نامه ي 53 و 45 و 5 و 18 و 19 و 20 و 27 و 40 و 43 و 71 و 8 و 14 و 12 و 11 و 16 و 50 و 60 و 25 و 26 و 51 و 77.

41. همان، خطبه ي 192 و 110 و 230 و 53 و 47 و نامه ي 31 و 47 و 53؛ حكمت 147و 439.

42. همان، خطبه ي 222 و 193 و 220 و 230 و 199 و 192، حكمت 290 و 237، نامه ي 45.

43. غررالحكم و دررالكلم.

44. شرح غرر الحكم، ج 6، ص 62.

45. نهج البلاغه، خطبه ي 216.

46. فؤاد جرداق لبناني، صوت العدالة الانسانية، ج 5، ص 1210، به نقل از الحياة، ج 5، ص 252.

47. غررالحكم، ترجمه ي محدث ارموي، ج 4، ص 294.

48. سوره ي مائده، آيه ي 8.

49. سوره ي نساء، آيه ي 135.

50. سوره ي انعام، آيه ي 152.

51. نهج البلاغه، خطبه ي 126 و 27 و 215.

52. نهج البلاغه، خطبه ي 224.

53. در اين قسمت، از كتاب سيري در نهج البلاغه استاد مطهري، مجموعه ي آثار، ج 16، ص 345 586 اقتباس شده است.

54. سوره ي كهف، آيه ي 109.

55. سوره ي محمد، آيه ي 24.

56. نهج البلاغه، خطبه ي 1.

57. نهج البلاغه، خطبه ي 228.

58. همان، خطبه ي 152.

59. همان، خطبه ي 228.

60. همان، خطبه ي 152.

61. همان، خطبه ي 228.

62. نهج البلاغه، حكمت 229.

63. بحارالانوار، ج 41، ص 14.

64. نهج البلاغه، خطبه ي 213.

65. پيشين.

66. نهج البلاغه، خطبه ي 184

67. براي مباحث مربوط به حكومت و سياست، تفصيل بيش تري در فصول ديگر اين كتاب خواهد آمد.

68. نهج البلاغه، خطبه ي 2.

69. نهج البلاغه، خطبه ي 106.

70. همان، خطبه ي 153.

71. همان، خطبه ي 239.

72. همان، خطبه ي 6.

73. همان، خطبه ي 171.

74. نهج البلاغه، خطبه ي 65.

75. نهج البلاغه، خطبه ي 3 و نامه ي 28 و 37.

76. نهج البلاغه، خطبه ي 26.

77. همان، خطبه ي 5.

78. نهج البلاغه، خطبه ي 157.

79. همان، خطبه ي 221.

80. همان، خطبه ي 233.

81. همان، خطبه ي 80.

82. همان، حكمت 439.

83. نهج البلاغه، خطبه ي 184، 200، نامه ي 45، خطبه ي 159، حكمت 171 و 128، خطبه ي 215.

84. نهج البلاغه، خطبه ي 151 و 185.

85. همان، خطبه ي 214.

86. همان، خطبه ي 194.

87. همان، نامه ي 31.

88. نهج البلاغه، حكمت 269.

89. غررالحكم و نيز نهج البلاغه، حكمت 65.

90. همان.

91. همان.

92. غررالحكم.

93. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، خطبه ي 221 و شرح ابن ابي الحديد، خطبه ي 216.

94. شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 11، ص 153.

95. نهج البلاغه، خطبه ي 193.

96. شرح ابن ابي الحديد، ص 84 82.

97. جرج جرداق، روائع نهج البلاغه، شگفتي هاي نهج البلاغه، ترجمه ي فخرالدين حجازي، صص 170 به بعد.

98. نهج البلاغه، خطبه ي 90، 234، 164، 165، 155.

99. همان، خطبه ي 119، 100، 187.

100. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، حكمت 455.

101. ر.ك: به كلام جديد، گفتار علم ديني.

102. مفردات راغب، ماده ي دين.

103. سوره ي فاتحه /4؛ ذاريات /6؛ زمر /11، بقره /193، انفال /39، كافرون /6، انعام /161، آل عمران /19، بقره /256.

104. ميزان الحكمه، ج 3، صص 372 - 395.

105. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، خطبه ي 198.

106. همان، قصار 125.

107. همان، خطبه ي 161.

108. سير تكامل عقل نوين، ج 1، صص 334 - 5، علم و دين، ص 77.

109. تاريخ فلسفه در اسلام، ج 1، صص 627 - 9، ماجراي فكر فلسفي در جهان اسلام، ج 2، صص 94 - 6.

110. عقل و وحي در قرون وسطا، ص 10.

111. درء تعارض العقل و النقل، ج 1، صص 5 - 6 و الحدائق الناضره، ج 1، صص 167 - 8.

112. عبدالمجيد معادي خواه، فرهنگ آفتاب، ج 3، صص 1281 - 1276.

113. نهج البلاغه، همان، نامه ي 53.

114. همان، خطبه ي 176.

115. همان، قصار 211.

116. همان، نامه ي 78.

117. و يثيروا لهم دفائن العقول، خطبه ي اوّل.

118. و ترك شرب الخمر تحصيناً للعقل، كلمه ي قصار 252.

119. فرهنگ آفتاب، ج 7، صص 3667 3661.

120. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، قصار 113.

121. همان، قصار 38.

122. همان، قصار 421.

123. نهج البلاغه، خطبه ي 154.

124. همان، خطبه ي 214.

125. همان، خطبه ي 198.

126. همان، قصار 349.

127. ر.ك. عبدالحسين خسروپناه، كلام جديد، گفتار قرائت هاي مختلف از دين.

128. عبدالكريم سروش، بسط تجربه ي نبوي، تهران، انتشارات صراط، ص 29 - 30.

129. عبدالمجيد معادي خواه، فرهنگ آفتاب، ج 2، نشر ذره، چاپ اوّل، 1372، ص 772.

130. همان، ص 773.

131. همان، ص 774.

132. همان، ج 5، صص 2559 - 2560.

133. همان، ج 5، ص 2630.

134. همان، ج 2، ص 774.

135. همان، ص 777.

136. همان، ص 778.

137. همان، ص 795.

138. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، خطبه ي 72.

139. همان، خطبه ي 83.

140. همان، خطبه ي 116.

141. همان، خطبه ي 147.

142. همان، خطبه ي 91.

143. همان، خطبه ي 91.

144. همان، خطبه ي 81.

145. نهج البلاغه، خطبه ي 209.

146. فرهنگ آفتاب، ج 5، ص 2623.

147. ر.ك: همان، ج 2، ص 795.

148. نهج البلاغه، خطبه ي 95.

149. فرهنگ آفتاب، ج 5، ص 2638.

150. همان، ص 2637.

151. نهج البلاغه، كلمه ي 252.

152. عبدالمجيد معادي خواه، خورشيد بي غروب: نهج البلاغه، ص 180.

153. شرح غرر درر آمدي، ج 1، صص 36 و 132.

154. شرح غرر درر آمدي، ج 1، صص 36 و 132.

155. شرح غرر درر آمدي، ج 1، صص 36 و 132.

156. نهج البلاغه، خطبه ي 176.

157. همان.

158. نهج البلاغه، خطبه ي 18.

159. همان، خطبه ي 110.

160. نهج البلاغه، خطبه ي 158.

161. نهج البلاغه، خطبه ي 183.

162. نهج البلاغه، حكمت 79.

163. خطبه ي 189.

164. خطبه ي 192.

165. احقاق الحق، ج 7، ص 621.

166. ابن ابي الحديد، ج 1، ص 278.

167. حكمت، 147.

168. خطبه ي 210.

169. خطبه ي 1.

170. خطبه ي 211.

171. خطبه ي 234 و حكمت 87 و 147.

172. فروع كافي، كتاب القضاء حديث 10.

173. محمد دشتي، امام علي و علم و هنر ص 314.

174. محمد دشتي، امام علي و مباحث تربيتي.

175. محمد دشتي، امام علي و مسائل حقوقي.

176. حسن سبحاني، نظام اقتصادي اسلام، سازمان تبليغات 73 چاپ اول، ص 44 47؛ سيد محمدباقر صدر، اقتصادنا، مكتب الاعلام الاسلامي 1417 ق، الطبعه الاولي ص 281.

177. نهج البلاغه نامه ي 53.

178. همان.

179. همان.

180. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، نامه ي 51.

181. همان، نامه ي 52.

182. حكمت 390.

183. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، نامه ي 53.

184. پيشين.

185. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، نامه ي 52.

186. نامه ي 53.

187. دعائم الاسلام، ج 2، ص 538، حديث 183.

188. محمد دشتي، امام علي عليه‌السلام و اقتصاد، ص 60 - 62.

189. وسائل الشيعه، ج 18، ص 151.

190. خوئي،شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 394.

191. وسائل الشيعه، ج 13، ص 216.

192. بحار الانوار، ج 41، ص 52.

193. سفينه البحار، ج 1، ص 413.

194. نهج البلاغه نامه ي 25.

195. جعفر مرتضي عاملي، السوق في ظل الدوله الاسلاميه، ص 52.

196. نامه ي امام علي به عثمان بن حنيف فرمان دار بصره، شرح ابن ابي الحديد، ج 11، ص 207.

197. مانند برخورد با اندوخته هاي قنبر، سربازان سپاه، سوء استفاده فرمان داران، برادرش عقيل، مصادره ي زمين ها.

198. عبدالرحمن عالم، بنيادهاي علم سياست، نشر ني، چاپ سوم، ص 33.

199. آنتوني كوئين، فلسفه ي سياسي، ترجمه ي مرتضي اسعدي، تهران: انتشارات الهدي، ص 4 و 48.

200. حسين بشيريه، جامعه شناسي سياسي، تهران: نشر ني، ص 19.

201. نهج البلاغه، خطبه ي 3.

202. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 308.

203. نهج البلاغه، خطبه ي 216.

204. خطبه ي 200.

205. نهج البلاغه، حكمت 73.

206. همان، خطبه ي 3.

207. همان، خطبه ي 105.

208. محمد دشتي، امام علي عليه‌السلام و مسائل سياسي، ص 96 - 7.

209. همان، خطبه ي 192.

210. نهج البلاغه، خطبه ي 131.

211. شرح ابن ابي الحديد، ج 1، ص 291.

212. خطبه ي 84..

213. نامه ي 17.

214. خطبه ي 135.

215. خطبه ي 19.

216. خطبه ي 122.

217. نهج البلاغه، حكمت 190.

218. علامه خويي، منهاج البراعه، بنياد فرهنگي امام، ج 16، ص 363؛ و مستدرك الوسائل ج 2، ص 251.

219. مهدي ايران نژاد پاريزي و پرويز ساسان گهر، سازمان مديريت از تئوري تا عمل، مؤسسه ي بانكداري ايران، چاپ دوم، پاييز 1373، ص20.

220. فردريك و نيسلو تيلور، اصول مديريت علمي، ترجمه ي محمدعلي طوسي، مركز آموزش مديريت دولتي، ص 23.

221. ر.ك: به سازمان و مديريت از تئوري تا عمل، فصل دوم و سوم.

222. ر.ك: گري دسلر، مباني مديريت، ترجمه ي داود مدني، نشر قومس و هرولد كونتز و ديگران، اصول مديريت، ترجمه ي محمدعلي طوسي و ديگران، مركز آموزش مديريت دولتي.

223. نهج البلاغه، خطبه ي 44.

224. همان، نامه ي 42.

225. همان، نامه ي 42.

226. نامه ي 20.

227. نامه ي 61.

228. نامه ي 71.

229. نامه هاي 19،47،27،53، 26.

230. ر.ك: عبدالمجيد معادي خواه، فرهنگ آفتاب، مدخل رهبري، انتشارات ذره، ج 5، صص 2842 - 2904؛ محمدرضا حكيمي، الحياه، ج 1، ص 356 - 7؛ ميزان الحكمه، ج 6، ص 371؛ نهج البلاغه، نامه ي 33، حكمت 176، خطبه ي 216، نامه ي 5.

231. نهج البلاغه، حكمت 184، نامه ي 31،53، حكمت 339، نامه ي 41 و غرر الحكم.

232. علي رضائيان، اصول مديريت، انتشارات سمت، ص 200.

233. همان، صص 202 - 205.

234. همان، ص 207.

235. ر.ك: غرر الحكم ماده عدل؛ نهج البلاغه، نامه ي 27 و 46 و 53 و خطبه ي 209 و حكمت 153 و 164.

236. ميزان الكمه، ج 6، ص 551.

237. ميزان الحكمه، ج 2، ص 551.

238. نهج البلاغه، نامه ي 53.

239. نهج البلاغه، خطبه ي 5.

240. همان، خطبه ي 6.

241. همان، خطبه ي 34.

242. همان، خطبه ي 39.

243. همان، خطبه ي 10.

244. همان، خطبه ي 11.

245. همان، خطبه ي 256.

246. همان، خطبه ي 121 و 124.

247. همان، نامه ي 21 و 24.

248. همان، نامه ي 21 و 24.

249. محمد دشتي، الگوهاي رفتاري، امام علي و مديريت، ج 7، مؤسسه ي فرهنگي تحقيقاتي امير المؤمنين، صص 70 - 90.

250. علي اكبر سيف، روان شناسي پرورشي، ص 14.

251. نهج البلاغه، خطبه ي 223،199،87،7، 1.

252. نهج البلاغه، حكمت 130.

253. همان، نامه ي 27.

254. وسائل الشيعه، ج 3، ص 310.

255. همان، ج 1، ص 361.

256. همان، ص 320.

257. حليه المتقين، باب ششم، فصل هفتم و هشتم؛ باب هفتم، فصل چهارم و هفتم و نهم.

258. بحار الانوار، ج 73، ص 129، حديث 15 و مستدرك الوسائل، ج 16، ص 452، حديث 10.

259. محمد دشتي، الگوهاي رفتاري، امام علي و بهداشت و درمان، مؤسسه فرهنگي تحقيقاتي امير المؤمنين، ج 14، فصل هفتم، ص 163 - 256.

260. المحقق الحلي، شرايع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، تعليق السيد صادق الشيرازي، تهران: انتشارات استقلال، ج 1، ص 6.

261. محمدباقر الصدر، الفتاوي الواضحه، ج 1، ص 132 - 4.

262. نهج البلاغه، خطبه ي 34،170،229، 216 و نامه ي 6، 53،50.

263. همان، خطبه ي 216، نامه ي 27، حكمت 37.

264. همان، حكمت 399.

265. همان، خطبه ي 224 167 و نامه ي 25.

266. همان، نامه ي 14 و 29.

267. همان، نامه ي 53.

268. همان، خطبه ي 27 و نامه ي 19.

269. همان، نامه ي 53.

270. همان، نامه ي 31 و 14.

271. همان، نامه ي 53.

272. همان، نامه ي 53 و 50.

273. همان، نامه ي 53.

274. همان، نامه ي 53.

275. همان، خطبه ي 23 و نامه ي 31 و 47.

276. همان، نامه ي 67.

277. همان، نامه ي 47.

278. همان، نامه ي 47.

279. خطبه ي 96،94،91،1.

280. خطبه ي 147،109،100،72،33،1.

281. خطبه ي 112، 109،32.

282. خطبه ي 109،100، 97.

283. تلخيص از؛ جاذبه و دافعه ي علي عليه‌السلام نوشته ي استاد شهيد مرتضي مطهري، مجموعه آثار ج 16، انتشارات صدرا، چاپ دوم، تير 1378.

284. نهج البلاغه، خطبه ي 149.

285. همان، حكمت 42.

286. سوره ي شوري، آيه ي 23.

287. سوره ي سبأ، آيه ي 47.

288. اقتباس از سوره ي مائده، آيه ي 54.

289. سيره ي ابن هشام، ج 4، ص 250.

290. نهج البلاغه، خطبه ي شقشقيه، 3.

291. نهج البلاغه، كلمه ي قصّار 289، ترجمه ي محمّد دشتي.

292. نهج البلاغه، خطبه ي 192.

293. همان، خطبه ي 187.

294. همان، خطبه ي 3.

295. همان، خطبه ي 4.

296. همان، خطبه ي 10.

297. در اين كه مراد حضرت از برادر كيست چندان مشخص نيست. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 19، ص 183.

298. محمّد محمدي ري شهري، ميزان الحكمة، ج اوّل، واژه ي اخوان الصديق.

299. پيشين.

300. پيشين.

301. پيشين.

302. پيشين.

303. پيشين.

304. پيشين.

305. پيشين.

306. پيشين.

307. پيشين.

308 پيشين.

309. سوره ي انفال، آيات 2، 4.

310. نهج البلاغه، تحقيق فيض الاسلام، خطبه ي 28.

311. پيشين.

312. سوره ي عنكبوت، آيه ي 64.

313. ميزان الحكمة، ج 4، شماره ي 5752.

314. نهج البلاغه، كلمه ي 131.

315. همان، كلمه ي 133.

316. ارشاد القلوب، ص 201.

317. ميزان الحكمة، ج 1 و 2.

318. سوره ي انسان، آيه ي 8 7.

319. نهج البلاغه، خطبه ي 151.

320. نهج البلاغه، نامه ي 45.

321. همان.

322. نهج البلاغه، خطبه ي 175.

323. ميران الحكمه، ج 7، شماره ي 10816، 10823 و 10824.

324. نهج البلاغه، نامه ي 31.

325. سوره ي لقمان، آيه ي 18.

326. سوره ي مؤمن، آيه ي 4.

327. ميزان الحكمه ، ج 2، شماره ي 2285، 2282.

328. سوره ي نحل، آيه ي 125.

329. ميزان الحكمة، ج 1، شماره ي 12107.

330. سوره ي زخرف، آيه ي 44، 43.

331. سوره ي نحل، آيه ي 128.

332. نهج البلاغه، خطبه ي 193؛ و حسين الخطيب، مصادر نهج البلاغه و اسانيده، ج 3، ص 65.

333. نهج البلاغه، خطبه ي ي 176.

334. سوره ي اسراء، آيه ي 37.

335. سوره ي نور، آيه ي 30.

336. سوره ي معارج، آيات 19. 22.

337. نهج البلاغه، خطبه ي ي 160.

338. مولانا جلال الدين محمد بلخي، مثنوي معنوي، دفتر اول، ابيات 983 و 984.

339. سوره ي حديد، آيه ي 20.

340. مثنوي، دفتر اول، ابيات 3503. 3500.

341. نهج البلاغه، كلام 201.

342. همان، خطبه ي 87.

343. نهج البلاغه، حكمت 103.

344. همان، خطبه ي 109.

345. همان، نامه ي 45.

346. همان، حكمت 77.

347. مثنوي معنوي، دفتر اول.

348. همان، حكمت 432.

349. همان، حكمت 359.

350. همان، خطبه ي 153.

351. همان، نامه ي 69.

352. نهج البلاغه، كلام 131.

353. همان، نامه ي 53.

354. محمد بن محمدالشعيري، جامع الاخبار، تحقيق حسن المصطفوي، مركز نشر كتاب، تهران 1382 ق، ص 9 128.

355. نهج البلاغه، خطبه ي 103.

356. شرح غررالحكم، ج 6، ص 172.

357. نهج البلاغه، حكمت 149.

358. همان، خطبه ي اول و خطبه ي 192.

359. همان، خطبه ي 147.

360. همان، خطبه ي 108.

361. همان، حكمت 474 و نامه ي 31.

362. همان، خطبه ي 64.

363. همان، نامه ي 31.

364. همان، كلام 222.

365. نهج البلاغه، خطبه ي 96.

366. همان، خطبه ي 1.

367. نهج البلاغه، كلام 16، 222.

368. همان، نامه ي 53.

369. همان، نامه ي 25.

370. شرح غررالحكم، ج 2، ص 60.

371. نهج البلاغه، خطبه ي 1 و شرح غررالحكم، ج 2، ص 137.

372. همان، خطبه ي 153.

373. همان، نامه ي 31.

374. نهج البلاغه، خطبه ي 160.

375. همان، حكمت 368.

376. همان، خطبه ي 90.

377. همان، نامه ي 55، خطبه ي 144، حكمت 93.

378. همان، خطبه ي 198.

379. نهج البلاغه، خطبه ي 86.

380. همان، خطبه ي 110.

381. همان، خطبه ي 188.

382. شرح غررالحكم، ج 4، ص 22.

383. نهج البلاغه، نامه ي 49.

384. همان، نامه ي 31.

385. شرح غررالحكم، ج 3، ص 200.

386. همان، ج 1، ص 357.

387. نهج البلاغه، حكمت 417.

388. جاذبه و دافعه ي علي عليه‌السلام، ص 177.

389. غررالحكم، ص 449.

380. بحارالانوار، ج 17، ص 23.

391. غررالحكم، ص 340.

392. نهج البلاغه تحقيق فيض الاسلام، ص 180.

393. شرح ابن ابي الحديد، ج 20، ص 267.

394. روضه ي كافي، ص 93.

395. غررالحكم.

396. نهج البلاغه، نامه ي 31.

397. غررالحكم.

398. نهج البلاغه، نامه ي 31.

399. نهج البلاغه، نامه ي 31.

400. ميزان الحكمه، ج 5، ص 8، حديث 9075.

401. غررالحكم.

402.پيشين.

403. غررالحكم.

404. غررالحكم.

405. نهج البلاغه، نامه ي 31.

406. نهج البلاغه نامه ي 53، خطبه ي 108، 192، حكمت 255، 232.

407. سوره ي بقره، آيه ي 220.

408. سوره ي اعراف، آيه ي 85.

409. سوره ي اعراف، آيه ي 56.

410. سوره ي اعراف، آيه ي 170.

411. سوره ي بقره، آيات 11 و 12.

412. داريوش آشوري، دانش نامه ي سياسي، تهران: سهروردي و مرواريد، 1366، ص 72؛ و فرهنگ علوم سياسي، مركز اطلاعات و مدارك علمي ايران، بهار 1374، ص 286.

413. فرهنگ علوم سياسي، ص 286.

414. دانش نامه ي سياسي، ص 50.

415. فرهنگ علوم سياسي، ص 294.

416. همان، ص 14.

417. دانش نامه ي سياسي، ص 15.

418. فرهنگ علوم سياسي، ص 15.

419. همان، ص 298 و فرهنگ علوم سياسي، ص 65.

420. همان، ص 299.

421. فرهنگ علوم سياسي، ص 294.

422. غرر الحكم، ج 6، ص 362.

423. همان، ج 4، ص 194.

424. نهج البلاغه، نامه ي 53.

425. نهج البلاغه، خطبه ي ي 178.

426. نهج البلاغه، حكمت 103.

427. همان، نامه ي 43.

428. همان، خطبه ي ي 198.

429. همان، كلمات قصار 89.

430. همان، نامه ي 31.

431. غررالحكم و درر الكلم، ج 2، ص 275.

432. همان، ج 4، ص 295.

433. همان، ج 4، ص 255.

434. نهج البلاغه، كلمات قصار 252.

435. من كمال السعاده السعي في صلاح الجمهور ، همان، ج 6، ص 30.

436. ان الناس الي صالح الادب احوج منهم الي افضه و الذهب همان، ج 2، ص 569.

437. نهج البلاغه، خطبه ي ي 129.

438. نهج البلاغه، نامه ي 53.

439. همان، نامه ي 63.

440. همان، نامه ي 28.

441. همان، خطبه ي ي 192.

442. همان، نامه ي 53.

443. عند فساد النيّه ترتفع البركه ي غررالحكم و دررالكم، ج 4، ص 327.

444. نهج البلاغه، خطبه ي ي 216.

445. همان، خطبه ي ي 131.

446. همان، نامه ي 53.

447. همان، خطبه ي 216.

448. همان، خطبه ي 25.

449. همان، نامه ي 53.

450. همان، خطبه ي 94.

451. همان، نامه ي 53.

452. همان، نامه ي 53 و خطبه ي 215؛ نامه ي 20؛ نامه ي 41.

453. همان، حكمت 247؛ خطبه ي 121؛ نامه ي 46، ص 19.

454. بحارالانوار، ج 41، ص 34.

455. ميزان الحكمه ي، ج 10، ص 614.

456. بحارالانوار، ج 41، باب عبادته و خوفه عليه‌السلام، ح 4.

457. مفاتيح الجنان، دعاي كميل.

458. بحارالانوار، ج 41، ح 17.

459. بحارالانوار، ج 41، ح 13.

460. سيد هادي كاشف الغطا، مستدرك نهج البلاغه، بيروت: منشورات مكتبه ي الااندلس، ص 160.

461. نهج البلاغه، تحقيق صبيح صالح، خطبه ي 152.

462. همان، خطبه ي 1.

463. همان، خطبه ي 213.

464. همان، خطبه ي 152.

465. دعاي صباح.

466. همان، خطبه ي ي 195.

467. شيخ صدوق، توحيد، ص 305. 306.

468. نهج البلاغه، خطبه ي 186.

469. همان، خطبه ي 163.

470. همان، خطبه ي 99.

471. همان، كلام 179؛ خطبه ي 185 و كلام 182.

472. همان، خطبه ي 45، 186، 179 و كلام 179.

473. همان، كلام 182.

474. همان.

475. همان، خطبه ي 185.

476. همان، خطبه ي 152.

477. همان، خطبه ي 91.

478. همان، خطبه ي 165 155 و كلام 182 و 185.

479. ابن ميثم بحراني، ج 5، ص 364.

480. دعاي صباح.

481. نهج البلاغه، خطبه ي 91 186 182كلام 90 49.

482. ابومنصور طبرسي، الاحتجاج، ج 1، ص 208. 209.

483. نهج البلاغه، خطبه ي هاي 103 113 230 188 213؛ نامه هاي 69 31؛ حكمت 433 44 126.

484. نهج البلاغه، نامه ي 53.

485 الفتوح، ص 389.

486 نهج البلاغه، خطبه ي92.

487 همان، خطبه ي 22.

488 نهج البلاغه، خطبه ي 131.

489 همان، خطبه ي 91.

490 همان، خطبه ي 15.

491 الفتوح، ص 392.

492 ر.ك: اطلس الوطن العربي و العالم، مؤسسه جيوبر و جكتس، بيروت، 1986، ج 3، ص 94.

493. نهج البلاغه خطبه ي 126.

494. همان، نامه ي 53 و نامه ي 20 و نامه ي 41.

495. ر. ك: فصل شيوه مديريتي امام علي عليه‌السلام.

496. محمد تقي جعفري، ترجمه و تفسير نهج البلاغه، ج 5 ص 46.

497. همان، ج 4، ص 73.

498. نهج البلاغه، نامه ي 53.

499. مستدرك الوسائل، قم: موسسه احياء التراث، ج 17، ص 348.

500. ترجمه و تفسير نهج البلاغه، ج 5، ص 169.

501. نهج البلاغه، نامه ي 53.

502. نهج البلاغه، حكمت 176.

503. همان، نامه ي 51.

504. همان، نامه ي 76، 27، 50، 53.

505. غرر الحكم، ج 2، ص 158.

506. همان، ج 1، ص 275.

507. نهج البلاغه، نامه ي 53.

508. همان، كلام 16.

509. غررالحكم، ج 1، ص 196.

510. تحف العقول، ص 60.

511. غررالحكم، ج 2، ص 354.

512. وسائل الشيعه، ج 8، ص 426.

513. نهج البلاغه، نامه ي 53.

514. پيشين.

515. نهج البلاغه، نامه ي 41.

516. غررالحكم، ج 1، ص 50.

517. تحف العقول، ص 119.

518. نهج البلاغه، نامه ي 27.

519. همان، كلام 125.

520. جمال الدين محمد خوانساري، شرح غررالحكم و دررالكلم، تصحيح ميرجلال الدين حسيني ارموي، انتشارات دانشگاه تهران، 1360، ج 6، ص 472.

521. نهج البلاغه، كلام 131.

522. نهج البلاغه، خطبه ي 173.

523. همان، خطبه ي 160.

524. ابوجعفر الكليني، اصول الكافي، تصحيح علي اكبر غفاري، تهران: دارالكتب الاسلاميه،1378 ق، ج 2، ص 164.

525. نهج البلاغه، نامه ي 45.

526. نهج البلاغه، حكمت 21.

527. همان، نامه ي 53.

528. پيشين.

529. همان، نامه ي 62.

530. كتاب الخراج لابي يوسف القاضي، بيروت: دار المعرفه، 1399 ق، ص 118.

531. سيره ي ابن هشام، ترجمه ي سيد هاشم رسولي محلاتي، ج 2، ص 337، 334.

532. سوره ي مائده، آيه ي 67.

533. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 112.

534. ابن اثير، الكامل، ج 2، ص 33.

535. همان، ص 326.

536. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 137.

537. ابن قتيبه الدينوري، الامامة و السياسة، ص 13.

538. نهج البلاغه، خطبه ي 3.

539. همان.

540. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 174.

541. نهج البلاغه، كلام 130.

542. الكامل، ج 3، ص 190.

543. الغارات، ج 1، ص 310.

544. نهج البلاغه، خطبه ي 3.

545. الامامة و السياسة، ص 51.

546. شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 37، 36.

547. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 179.

548. شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 1، ص 232.

549. شيخ مفيد، الجمل، ص 89.

550. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 181. الجمل، ص 352، مروج الذهب، ج 2، ص 368.

551. نهج البلاغه، خطبه ي 22.

552. نصر بن مزاحم المنقري، وقعة صفين، ص 29 و نهج البلاغه، نامه ي 8 و خطبه ي 43.

553. نهج البلاغه، نامه ي 77.

554. نهج البلاغه، خطبه ي 92.

555. «كساني كه ايمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، بر آن چه كه مي خورند گناهي نيست».

556. محمود شهابي، ادوار فقه، ج اوّل، ص 512.

557. ترجمه ي الغدير، ج 15، ص 219.

558. ترجمه ي الغدير، ج 16، ص 173 20 و ج 17، ص 158 و 20.

559. نهج البلاغه، خطبه ي 91.

560. همان، خطبه ي 3.

561. همان.

562. همان، خطبه ي 33.

563. همان، خطبه ي 126.

564. نهج البلاغه، خطبه ي 196.

565. طبقات ابن سعد، ج 5، ص 23.

566. نهج البلاغه، خطبه ي 54.

567. همان، خطبه ي 92.

568. ترجمه ي الغدير، ج 19، ص 304.

569. نهج البلاغه، نامه ي 10 و نامه ي 39.

570. همان، نامه ي 64.

571. نهج البلاغه، نامه ي 17.

572. همان، نامه ي 64.

573. همان، كلمات قصار 365، 366 و 41 و خطبه ي 192.

574. همان، خطبه ي 136.

575. همان، خطبه ي 165.

576 نهج البلاغه، خطبه ي 223.

577. ادوار فقه، ج 3، ص 332.

578. نهج البلاغه، نامه ي 20.

579. نهج البلاغه، نامه ي 45.

580. شيخ مفيد، الاختصاص، ص 150.

581. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 215.

582. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، ج 2، ص 109.

583. همان، ص 108.

584. بحارالانوار، ج 2، حديث 25.

585. همان ج 33، حديث 154.

586. ر. ك: نهج البلاغه، خطبه ي شقشقيه، 3.

587. سيد جعفر مرتضي عاملي، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج 1، ص 60 51 و علامه عبدالحسين اميني، الغدير، ج 6، ص 42.

588.پيشين.

589. سيد عبدالحسين شرف الدين النص والاجتهاد، ص 42، الغدير، ج 6، ص 144 142.

590. نهج البلاغه، خطبه ي 88.

591. همان، خطبه ي 103.

592. نهج البلاغه، خطبه ي 156.

593. همان، خطبه ي 3.

594. همان، خطبه ي 37 و كلمات قصار 289 و خطبه ي 56.

595. همان، خطبه ي 126 و شرح ابن ابي الحديد، ج 8، ص 126 و ج 2، ص 203.

596. شرح ابن ابي الحديد، ج 7، ص 36.

597. تاريخ المدينة المنوره، ج 3، 1043، به نقل از تاريخ الخلفا.

598. نهج البلاغه، كلمات قصار، 272.

599. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج 1، ص 3 و182.

600. نهج البلاغه، خطبه ي 149.

601. همان، خطبه ي 190.

602. همان، خطبه ي 109.

603. غررالحكم، ج 2، 195 188.

604. نهج البلاغه، خطبه ي 210.

605. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج 1، ص 188، 185.

606. ر. ك: به ابن هشام، السيره النبويه، الجزء الاول، بيروت، دارالقلم، ص 281؛ و عزالدين ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت دار احياء التراث العربي، مجلد الاول، صص 488 487.

607. تاريخ طبري، ترجمه ي ابوالقاسم پاينده، ج 4، ص 1327.

608. يعقوبي، تاريخ اليعقوبي، ج 2، ص 123.

609. تاريخ الطبري، ج 3، مطبعة الاستقامة بالقاهره،1357، ص 462.

610. علي بن الحسين بن علي مسعودي، مروج الذهب، ج 2، ص 362.

611. نصربن مزاحم منقري، واقعه ي صفين در تاريخ، كريم زماني، مؤسسه ي خدمات فرهنگي رسا، ص 236.

612. تاريخ طبري، ابوالقاسم پاينده. ج 6، ص 2598.

613. المعجم الوسيط، ص 673؛ منجد الطلاب، ص 408؛ نثر طوبي، ص 243.

614. ر. ك: سوره ي ذاريات 13 و 14؛ سوره ي توبه، آيه ي 49؛ سوره ي بقره، آيه ي 193؛ سوره ي طه، آيه ي 40.

615. ر. ك: نهج البلاغه، خطبه ي 93، 92، 122، 151.

616. نهج البلاغه، خطبه ي 50.

617. نهج البلاغه، خطبه ي 156.

618. نهج البلاغه، خطبه ي 147.

619. همان، خطبه ي 101 و نيز ر. ك به خطبه ي 138 و مراد حضرت علي عليه‌السلام از اين شخص، ظاهراً عبدالملك بن مروان است كه به كوفه، لشكركشي كرد و مصعب بن زبير را كشت و مردم كوفه را به خاك و خون كشيد.

620. همان، خطبه ي 93، 152، 154، 147، 122.

621. نهج البلاغه، خطبه ي 38.

622. نهج البلاغه، خطبه ي 28.

623. كلمات قصار.

624. طبقات الكبري، ج 4، ص 229 و رسول جعفريان، تاريخ سياسي اسلام، ج 2، ص 495.

625. نهج البلاغه، خطبه ي 122.

626. نهج البلاغه، خطبه ي 122، نامه ي 9، 31 و خطبه ي 33، 213،50، 148.

627. نهج البلاغه، خطبه ي 11.

628. همان، خطبه ي 174.

629. همان، نامه ي 48.

630. همان، نامه ي 10.

631. همان، خطبه ي 10.

632. همان، خطبه ي 93.

633. تاريخ طبري، ج 2، ص 455.

634. الغدير، ج 1، ص 169؛ احتجاج، ج 1، ص 210.

635. الغدير، ج 1، ص 196، 207؛ احتجاج، ج 1، ص 202 151.

636. نهج البلاغه، نامه ي 53.

637. شرح غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 604.

638. نهج البلاغه، نامه ي 53.

639. همان.

640. نهج البلاغه، خطبه ي 33.

641. همان، خطبه ي 131.

642. همان، خطبه ي 205.

643. سيري درنهج البلاغه، انتشارات صدرا، ص 106 105.

644. ر. ك: فصل جامعه ي مطلوب علوي.

645. نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، خطبه ي 41.

646. نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه ي 191، ج 4، ص 163.

647. پيشين، خطبه ي 131، صص 7، 406 و خطبه ي 33، ص 111.

648. همان.

649. همان.

650. همان.

651. همان، خطبه ي 40، ص 125 و خطبه ي 3، ص 52.

652. همان.

653. همان.

654. همان.

655. همان.

656. همان، نامه ي 53، ص 1011.

657. همان، حكمت 342، نامه ي 53، خطبه ي 207.

658. مرتضي مطهري، جاذبه و دافعه ي علي عليه‌السلام، انتشارات صدرا، تهران، چاپ دهم، 1369، ص 134.

659. نهج البلاغه، حكمت، 420.

670. وقعه الصفين؛ ص 92، بحارالانوار، ج 38، ص 180.

671. نهج البلاغه، خطبه ي 1.

672. همان نامه ي، خطبه ي 53.

673. نهج البلاغه، نامه ي 53، و نيز ر، ك: خطبه ي 83، 99، 111.

674. همان، خطبه ي 161، نامه ي 50.

675. همان، نامه ي 53.

676. نهج البلاغه، نامه ي 53.

677. هاشم معروف حسيني، سيرة الائمه الاثني عشر، ص 2331 و مروج الذهب، ج 2، ص 421.

678. نهج البلاغه، خطبه ي 93.

679. همان، خطبه ي 38.

680. نهج البلاغه، نامه ي 53.

681. همان، خطبه ي 234، 27.

682. همان، نامه ي 53.

683. همان.

684. ر. ك: اميرالمؤمنين و مخالفان او، انتشارات امام باقر عليه‌السلام.

685. شرح ابن ابي الحديد، ج 4، ص 100.

686. همان، ص 83.

687. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 2، ص 65، ج 1، ص 297.

688. همان، ج 2، ص 65.

689. همان، ج 5، ص 129.

690. تاريخ طبري، ج 3، ص 547.

691. شرح ابن ابي الحديد، ج 4، ص 77.

692. ر. ك: به اميرالمؤمنين و مخالفان او، صص 48 68.

693. شرح ابن ابي الحديد، ج 4، ص 72.

694. همان، ص 103.

695. همان، ص 58.

696. كامل ابن اثير، ج 3، ص 313.

697. الجامع لاحكام القرآن، ج 4، ص 73.

698. شرح ابن ابي الحديد، ج 4، ص 99.

699. كامل ابن اثير، ج 3، ص 202 201.

700. شرح ابن ابي الحديد، ج 2، ص 114.

701. كامل ابن اثير، ج 3، ص 253.

702. نهج البلاغه، خطبه ي 67.

703. همان، خطبه ي 172.

704. همان، خطبه ي 6.

705. امام عليه‌السلام در خطبه ي 74، 118، 45، 125، 173، 197، 162 و نامه ي 28 و 62 و... از حق خود دفاع كرده و خلافت را حقّ مسلّم خويش معرّفي مي كند.

706. بحارالانوار، ج 28، ص 355.

707. نهج البلاغه، نامه ي 62.

708. شرح نهج البلاغه ي ابن ابي الحديد، ج 1، ص 307.

709. نهج البلاغه، خطبه ي 26.

710. بحارالانوار، ج 92، ص 48.

711. اعيان الشيعه، ج 1، ص 89.

712. تاريخ القرآن، ص 54 53؛ التمهيد في علوم القرآن، ج 1، ص 230.

713. شيخ مفيد الارشاد، ص 365.

714. تاريخ طبري، ج 2، ص 63.

715. سيره ي ابن هشام، ج 2، ص 66.

716. ر.ك: الغدير، ينابيع الموده، عبقات الانوار، احقاق الحق، بحارالانوار.

717. سوره ي مائده، آيه ي 55.

718. قرآن مجيد، ترجمه ي منظوم، اميد مجد.

719. تفسير طبري، ج 4، ص 389؛ الكشاف، ج 1، ص 649؛ تفسير الكبير، ج 12، ص 30؛ واحدي نيشابوري اسباب النزول، ص 113؛ الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج 2، ص 293؛ روح المعاني، ج 6، ص 149.

720. التفسير الكبير، ج 12، ص 30.

721. استاد مطهري در كتاب امامت و رهبري، ص 180 نيز با توجه به مراتب و حالات مختلف اولياي الهي به فخررازي پاسخ مي دهد.

722. التفسير الكبير، ج 12، ص 28 و 25.

723. نهج البلاغه، خطبه ي 15.

724. زن در آيينه ي جلال و جمال، ص 185.

725. نهج البلاغه، نامه ي 28.

726. وسايل الشيعه، ج 14، ص 39.

727. غرر الحكم و دررالكلم، ص 826.

728. تئوري تكامل و روان شناسي، محمود بهزاد، ص 128.

729. نهج البلاغه، نامه ي 31.

730. كافي، ج 5 ص 329.

731. نهج البلاغه، نامه ي 31.

732. نهج البلاغه، حكمت 131.

733. وسايل الشيعه، ج 25، ص 188.

734. غرر الحكم، ص 379.

735. جوآن بوريس آنكو، جلوه ي زندگي يك زن، ص 181؛ جان گري، زنان، مردان، روابط، ص72.

736. نهج البلاغه، نامه ي 31.

737. ر. ك: عمر رضا كحاله، اعلام النساء في عالمي العرب و الاسلام، الطبعه الخامسه مؤسسه الرساله ي، 1404 ه، ج 5.

738. نهج البلاغه، خطبه ي 79.

739. سيد عبدالزهراء حسيني خطيب، مصادر نهج البلاغه و اسانيده، ج 1، ص 82.

740. مسئله ي حجاب، ص 66، پاسخ هاي استاد، ص 19.

741. صحيح بخاري، ج 1، باب 209، حديث 293.

742. وسائل الشيعه، ج 1، ص 376، حديث 9 و 1 و ج 14 باب 95، ص 130.

743. فيض كاشاني، وافي، ج 2، ص 595.

فهرست مطالب

[پيش از گفتار 3](#_Toc484000460)

[درآمد گلشن ها 6](#_Toc484000461)

[گلشن اول: کلام علوي 10](#_Toc484000462)

[1- سيري در نهج البلاغه 11](#_Toc484000463)

[2- سلوكي در نهج البلاغه 16](#_Toc484000464)

[3- الهيات و ماوراء الطبيعه 19](#_Toc484000465)

[4- سلوك و عبادت 21](#_Toc484000466)

[5- حكومت و سياست 23](#_Toc484000467)

[6- اهل بيت و خلافت 24](#_Toc484000468)

[7- موعظه و حكمت 27](#_Toc484000469)

[8- زيباشناسي كلام علي عليه‌السلام 31](#_Toc484000470)

[گلشن دوم: قلمرو دين در سنت علوي 35](#_Toc484000471)

[1- درآمد سخن 36](#_Toc484000472)

[2- تعريف واژگان 38](#_Toc484000473)

[3- روش شناسي قلمرو دين در سنت علوي 40](#_Toc484000474)

[4- پيش فرض هاي قلمرو دين 45](#_Toc484000475)

[5- قلمروشناسي دين از راه فلسفه ي بعثت پيامبران 50](#_Toc484000476)

[6- قلمروشناسي دين از طريق كاركردهاي دين 55](#_Toc484000477)

[7- تعيين قلمرو دين از طريق شناخت ويژگي هاي قرآن و سنت 59](#_Toc484000478)

[8- قلمرو دين در عرصه ي اقتصاد 63](#_Toc484000479)

[9- قلمرو دين در عرصه ي سياست 68](#_Toc484000480)

[10- قلمرو دين در عرصه ي مديريت 73](#_Toc484000481)

[11- قلمرو دين در عرصه ي نظام تربيتي 79](#_Toc484000482)

[12- قلمرو دين در عرصه ي علوم طبي و بهداشتي 81](#_Toc484000483)

[13- قلمرو دين در عرصه ي فقه و حقوق 82](#_Toc484000484)

[14- قلمرو دين در عرصه ي عقايد 84](#_Toc484000485)

[گلشن سوم: رفتار علوي 86](#_Toc484000486)

[1- جاذبه و دافعه ي علي (283) 87](#_Toc484000487)

[2- سيماي برادري از منظر امام علي عليه‌السلام 91](#_Toc484000488)

[3- علي عليه‌السلام و اوصاف پارسايان 100](#_Toc484000489)

[4- تربيت در مكتب علوي 108](#_Toc484000490)

[5- علي عليه‌السلام و كانون جواني 114](#_Toc484000491)

[گلشن چهارم: سياست علوي 118](#_Toc484000492)

[1- اصلاحات از ديدگاه امام علي عليه‌السلام 119](#_Toc484000493)

[2- پيش زمينه ي اصلاحات 119](#_Toc484000494)

[3- چيستي اصلاح طلبي 121](#_Toc484000495)

[4- وظايف اصلاح گران از ديدگاه امام علي عليه‌السلام 126](#_Toc484000496)

[5- راه ها و روش هاي اصلاحات اجتماعي 132](#_Toc484000497)

[6- اصلاحات عملي و نظري امام علي عليه‌السلام 133](#_Toc484000498)

[7- مديريت زما م داران از منظر علي(ْع) 140](#_Toc484000499)

[8- اهداف اساسي حكومت 142](#_Toc484000500)

[9- تعهدات دروني حاكمان 143](#_Toc484000501)

[10- معيار قرار دادن مردم در داوري 144](#_Toc484000502)

[11- ويژگي هاي مشاوران حاكم 146](#_Toc484000503)

[12- مشخصه هاي وزيران حاكم 147](#_Toc484000504)

[13- سياست ها و خط مشي هاي دولت 148](#_Toc484000505)

[14- عناصر اجتماعي حكومت 149](#_Toc484000506)

[15- ويژگي هاي سپاه اسلام و وظيفه ي دولت اسلامي 151](#_Toc484000507)

[16- وظيفه ي دولت و شرايط قضات 153](#_Toc484000508)

[17- وظيفه ي دولت و گزينش و بازرسي كارمندان 154](#_Toc484000509)

[18- وظيفه ي دولت در امور دارايي و مالياتي 155](#_Toc484000510)

[19- وظيفه ي دولت در امور اداري 156](#_Toc484000511)

[20- دولت و تجارت و صنعت 157](#_Toc484000512)

[21- دولت و طبقات ناتوان 158](#_Toc484000513)

[22- وظايف مستقيم حاكم اسلامي 159](#_Toc484000514)

[23- سيره ي اداري امام علي عليه‌السلام 161](#_Toc484000515)

[24- مواضع سياسي امام علي عليه‌السلام 168](#_Toc484000516)

[25- علي عليه‌السلام؛ قاطعيت يا تساهل؟ 174](#_Toc484000517)

[26- علي عليه‌السلام و مبارزه با بدعت ها 183](#_Toc484000518)

[27- فتنه ها و فتنه زدايي ها 187](#_Toc484000519)

[گلشن پنجم: پرسمان انديشه علوي 192](#_Toc484000520)

[1- منشأ مشروعيت حكومت را از ديدگاه امام علي عليه‌السلام توضيح دهيد. 193](#_Toc484000521)

[2- علي عليه‌السلام چه تصويري از حكومت سياسي داشت؟ 194](#_Toc484000522)

[3- نگرش علي عليه‌السلام در باره ي سياست چيست؟ 196](#_Toc484000523)

[4- اهداف حكومت از ديدگاه امام علي عليه‌السلام چيست؟ 198](#_Toc484000524)

[5- روش حكومت داري امام علي عليه‌السلام را به اختصار توضيح دهيد. 199](#_Toc484000525)

[6- درباره ي جريان هاي سياسي مخالف حضرت علي عليه‌السلام توضيح دهيد. (674) 203](#_Toc484000526)

[7- روش هاي كاربردي مخالفان امام علي عليه‌السلام چه بود؟ 206](#_Toc484000527)

[8- چرا علي عليه‌السلام بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سكوت كرد و سكوت او تا ربع قرن طول كشيد؟ 210](#_Toc484000528)

[9- مصحف امام علي عليه‌السلام چه اختلافي با قرآن موجود دارد؟ 213](#_Toc484000529)

[10- آيا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر امامت علي عليه‌السلام تصريح كرده است؟ 215](#_Toc484000530)

[11- زن در نهج البلاغه چگونه توصيف شده است؟ 219](#_Toc484000531)

[12- شبهه اي درباره ي زنان 223](#_Toc484000532)

[پاورقى ها: 227](#_Toc484000533)